الحمد لله والمنة

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد داراشکوه بادشاه سقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم

بسفینة الاولیا

که مشتمل بر تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است

حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه بهرپور کمیری ملک شاه اوده بکمال عنایت

و بوساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بیل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع حلیه طبع پوشید

فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

سلسلہ علیہ قادریہ

سلسلہ شریفہ خواجگان بزرگوار

متفرقہ

ذکر نساء العارفات رضی

ازواج مطہرات

ذکر بنات طاہرات آنحضرت صلعم

ذکر نساء العارفات

الحمد لله و المنة

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد داراشکوه بادشاه نقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه

موسوم

بسفینة الاولیا

که مشتمل بتذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است
حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک شاه اوده بکفایت
بوساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع خلعت طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد سید المرسلین و علی آله و صحابه
اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام
و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات اولیای عظام اظهر من الشمس
است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی مثبت گردانیده
اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از
تجسس و تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از اشکالی نبود بنا بر آن این
فقیر حقیر محمد دارا شکوه حنفی قادری خواست که اسامی و
تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بهترین موجودات

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج
حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول
است با یازده امام دیگر که هر یک ثمرهٔ شجرهٔ اصطفا و قرهٔ باصرهٔ اجتبا و وارثان
علم حضرت سید الانبیا اند و ائمهٔ اربعه که چهار دیوار خانهٔ اسلام و مقتدای
فرق انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان
وارد است علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل و اینجا مراد علما اولیاست
که علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان
آنچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید
و جماعتی که ترتیب سلسلهٔ ایشان معلوم نشد ذکر ایشان را در فصل علیحده
مندرج سازد تا طالب آن بآسانی بمطلب خویش فایز گردد و چون
چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی باینطایفه علیه بوده روز و شب
جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان
میدانست دارینجهة بتحریر شمه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول
شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بحبت عبثی
و گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوة والسلام فرموده اند

اگر کسی مائده نهد که بران فنا یده رحمت بارد تواند بود که او را ازان مائده
بیفائده نگردانند و نیز آنسرور صلعم فرموده من احبّ قوماً فهو منهم
یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه پس او ازانهاست والحمد لله والمنه
که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم بتحفیة الاولیا گردانید
تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله
ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه یحبهم ویحبونه عاشقان و معشوقان
خدائی و محبان و محبوبان اویند و این طایفه علیه همیشه بودند و هستند
و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قایم و مستقیم است
پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند
هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از
رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد
از طایفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه
السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخدا
عز و جل و هیچکس بزرگتر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست
و هیچکس گرامیتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست

وهیچکس بی نیازتر از ایشان نیست وهیچکس فاضلتر وکاملتر از ایشان نیست
وهیچکس عالمتر وعاملتر از ایشان نیست وهیچکس حلیمتر وخلیقتر از ایشان نیست
وهیچکس شجاعتر وسخی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبد الله سالمی
رحمه الله پرسیدند که اولیای الله را بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند
بلطافت زبان وحسن خلق وتازه روئی وسخای نفس وقلت اعتراض
وپذیرفتن عذر وشفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست
ونزدیکی ایشان نزدیکی او وجستن ایشان جستن اوست پیوستن بایشان
پیوستن با دوست وادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هرکه ایشانرا جست ترا یافت
وتا ترا ندید ایشانرا نشناخت وشیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند
جوانمرد باید که تا جوانمرد بیند هرکه جوانمرد را دیده او را دیده که حق را دید
و طریقه اینطائفه شریفه بر یک نهج نیست هریکی را مشربی است جدا بعضی
پنهانند وبعضی آشکار بعضی بامر الهی کرامات ظاهر کنند وبر بعضی تقدیر
ظاهر ساختن کرامات لازم باشد وگرنه مطلب ایشان عالی تر از کرامات

کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در
اخفای آن کوشند و بعضی مامور نیستند یا بعضی هرچه از ایشان صادر شود از الهام
ایزد ولیت [?] نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند
تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند **بیت**
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ٭ ترک کردن هر دو عالم را
و پشت پا زدن ٭ و بموجب آیه کریمه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی
با اسباب ظاهری دنیا می پردازند و طریقه ایشان خلوت در انجمن است
و گویند **بیت** چیست دنیا از خدا غافل شدن ٭ نی لباس و
نقره و فرزند و زن ٭ و بموجب آیه کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوة عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر
کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد شیخ الاسلام فرموده
سوال سایل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی ندارد او را با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است
قومی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار

انکه بدین کار بانکارست مردودست وانکه بر سر این کارست غرقه نورست حضرت
ممشاد دینوری فرموده‌اند هرکه بر دوستی از دوستان حق انکار کند عقوبت
او آنست که اورا داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالی
فرموده است اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری اولیا رسن نهایند
که نمی‌شناسند ایشانرا بغیر از من مگر تا یابید سن پس هر کس بنظر حقارت
نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده باشند و تا بصیرت و
فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است
و بعضی در زمره ملامتیه خود را منسلک دارند تا کسی ایشانرا نشناسد اما
نه بر وشی که مخالف شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین
شیخ بایزید بسطامی قدس الله بعد از انی که بکمال رسیده اند و مشهور آفاق
گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت استقبال
ایشان بر آمده و ملاقات نموده با عتقاد تمام بشهر آوردند و سلطان العارفین
چون هجوم عام دیدند و آفت را دانستند برای انکه خلق پراگنده شوند و منکر
گردند با آنکه ماه رمضان بود نانی از بازار بر داشته خوردند چون شیخ را
مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بسطام بودند با ایشان رجوع نکردند

نکردند اگرچه ظاهر که مثل ایشان بزرگی با وجود رمضان روزه خون خورد
اما خلاف شرع نکردند چرا که مسافر بودند و در سفر افطار رواست و ایشان
رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع بالهی باشد رجوع غیر را نخواهد و طریقه
ملامتیه نیست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قباب خود سازند
پس اعتراض بر کار این طایفه نباید کرد که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع
نیست حضرت شیخ ذو النون مصری و ابو تراب نخشبی رحمهما الله فرموده
اند که الله تعالی از بنده که اعتراض فرماید زبان او بطعن و رد و انکار اولیاء
الله دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است
و ابراهیم قصار گفته اند که بسنده است ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت
دوستی از دوستان خدا و ابو العباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست
در روزنی در دوستان او زن اگر در درجه ایشان نرسی ترا شفیع باشند
و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات میکردند که بار خدایا
بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم
اکنون دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن اینجا که
و ملازمت ایشان را از جمله واجبات حصول سعادات باید داشت و در هر جا

که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ
را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست بشود آنرا در نتوان یافت آن
همیشه نبود و فوات پیش باشد و دیدار ایشانرا غنیمت دان که ترک شدن آنرا
تدارک نباشد و ابو عبد الله سنجری گفته اند سودمند ترین چیزی مردمانرا
صحبت صالحانست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای
دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک
و صحبت بدان بدتر از کار بد حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در
خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت و چیزی می نوشت پرسیدم
چه می نویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم
من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین
بودم که در رسید و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که
دوست دوستان ماست و سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده
اند که اگر کسی را بینید که ایمان دارد باین طایفه و سخنان ایشانرا بپذیرد البته اورا
بگویید تا مرا بدعا یاد آرد و هم سید الطائفه شیخ شبلی را می فرمودند که اگر از همه
عالم بیابی که از آنچه می گویی در یک کلمه با تو موافق بود دامنش را بگیر و حسین

وحسین ابن منصور حلاج رحمه الله گفته اند هر که سخنان اولیا ایمان آرد و ازان
چاشنی دارد او را از سن سلام گویند و شیخ شروانی گفته اند که اگر یابی و ایز
بخراسان روید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد و نیز باصحاب خود گفته
اند که وصیت میکنم شما را بنیکوئی با کسی که این طائفه را دوست دارد و ملاقات
ایشان نه بجهت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد و اخلاص
باید آمد که سهیل بن عبدالله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است
که دیدار و صحبت اولیا دست دهد و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد
و ابو عبدالله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان امینان خدائی
بر بندگان و برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب
سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند جماعه پادشاهان دنیا
و آخرت اند و شیخ ابو الحسن نوری گفته اند اولیاء الله والیان عالم اند از
آسمان باران ببرکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات بصفای
احوال ایشان میروید و از کتب مشایخ تحقیق نموده شد که چهار هزار
اولیاء الله اند که ایشان را مکتومان گویند و ایشان هریکدیگر را نشناسند
و جمال حال خود را ندانند و سه صد تن دیگر از سرهنگان درگاه حق اند

که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگررا رجبیون نامند و چهل تن دیگر
را ابدال خوانند و هفت تن دیگررا ابرار گویند و چهار تن دیگررا اوتاد
نامند و سه دیگررا نقبا خوانند و دو دیگررا امامان گویند و امامان
در یمین و یسار قطب باشند و یکی راازین طائفه قطب و غوث نامند
واین جمله یکدیگررا اشناسند وباهم محتاج باشند و جماعه دیگررا مفردان
گویند که ایشان ازهمه ممتاز وبی نیازند وعدد ایشان برطاق باشد
ومرتبه ایشان مابین نبوت و صدیقیت باشد واین فقیر نیز امیدوار
است که الله تعالی برکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل
نیک ونجات ورستگاری بخشد وازکمترین دوستان خود شمارد
و در زمرهٔ ایشان برانگیزد وازتوجه ایشان ایمان نصیب گرداند

بیت از عمل خویش ندارم امید ؛ بر کرم تست مرا اعتماد ؛

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت وابتدای نزول وحی ومعراج وهجرت ازمکه ووصول بمدینه ووفات حضرت رسالت پناه

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم بهترین

بهترین ماسوی الله از اعیان و اشراف قبیله قریش اند هم از جانب
پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا
میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است
و از عدنان تا اسماعیل و از اسماعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف
بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمعیل
و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند
اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب الی آخره صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت
بسیار است و از الجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه
الصلوة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد
و بروایتی فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت
باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلوة باتفاق علما و اهل سیر بعد از

طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن
در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامه اهل سیر و
تاریخ برآنند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده
بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی آنکه هر دو قضیه در یکروز واقع شده
و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعه فیل و بگمان
جمعی بعد از چهل سال روی داد و قول اول صحیح است و عقیده جمهور علما
آنست که تولد آنسرور علیه الصلوة والسلام در ماه ربیع الاول بوده
و بزعم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم
ماه ربیع الاول واقع شده و دویم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول
دوشنبه که از ماه مذکور بوده و گویند که آنسرور در عهد نوشیروان
تولد نموده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بوده و
صاحب جامع الاصول و غیره آورده اند هشتصد و هفتاد و دو سال از وفات
سکندر رومی گذشته و بروایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی
تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بوده **و ابتدای**
نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث

حدیث و اہل سیر روز دوشنبه سیم یا ہشتم ماه ربیع الاول سال چہل و یکم از
ولادت آنسرور صلعم بود و نزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان
بوده **و معجزاتی** که از آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر
و سخن کردن طفل از اہل یمامه که ہمان روز متولد شده بود و سخن کردن آہو و گواہی
دادن سوسمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت
و آمدن درخت و شاخ خرما پیش آنحضرت و روان شدن سنگ بر روی
آب بطلب آنسرور و اثر نکردن آتش بر ردائی که دست مبارک بآن رسیده
بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما از کوہان
شتر و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بزبان زہرآلوده و سوای این بسیار
است و یک ہزار و جمعی نقل کرده اند که از آنسرور سه ہزار معجزه بظهور آمده
آنقدر معجزاتی که از آنحضرت شده اندکی از آن ہیچ پیغمبر رو می ننموده
معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال دوازده
از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب
و این قول مشهور است و بقولی در بیست و ہشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در ہفدہم
ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و جماعتی بر آنند که بعد از

بعثت به پنج سال آنصورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود هجرت
آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بست و هفتم صفر
یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر
اهل سیر بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی بر آنند که
پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه
و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا بعکس بوده باشد والله اعلم
و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز
دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بوده در اختلاف است بعضی
بر آنند که اول ماه و بقولی دویم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعه هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال
یازدهم از هجرت و بقولی دویم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه نیم شب
یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عایشه صدیقه
رضی الله در آن مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی

و بقولی شصت و بقولی شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان
این اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و سال وفات
نشمرده اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکه
که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث
که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از او بوده و عمر عیسی علیه السلام
یکصد و بیست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست الله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر
و عتیق و نام شریف ایشان عبد الله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر
بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی
بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر
و مادر که پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است
و جد ششم ایشان است به نسب اشرف میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از
واقعه فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بی طلب
معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بوده اند و در روز وفات حضرت رسالت

پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه
بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه
در روایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست دوم یا بیست و سوم
ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال
بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بود
و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند
صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا بدر روضه رسول
علیه السلام برید و بگوئید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است تا با
تو آمده اگر چنانچه اجازت شود در کشاده گردد در آئید و الا به بقیع برید راوی
میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات
تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در برآمد و ندائی بگوش ما رسید که
در آرید حبیب را بسوی حبیب اگر چه در شان خلفای راشدین احادیث
صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته
میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من
ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب ننموده است

نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری و عن عائشه رضی الله
قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی لی ابابکر اباک و اخاک حتی
اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن و یقول قایل انا اولی و یابی الله
والمومنون رواه مسلم مرویست از عایشه که گفت مرا رسول الله صلعم
در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را
تا بنویسم مکتوبی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت کند و بگوید که
مستحق خلافت منم نه دیگر حال آنکه ابا میکند خدا تعالی و مومنان خلافت
غیر ابابکر را ؛ **امیر المومنین حضرت عمر فاروق** رضی الله عنه
کنیت ایشان ابو حفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر
و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قرط
بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان
حنتمه بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر
بن مخزوم است بنابر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل
میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب
که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد ولادت ایشان

بعد از واقعه فیل سیزده هم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان
آورده اند چهل کس اند از جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند و همان روز
این آیه کریمه در شان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین
در روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاخر سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت
نشستند و شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم
بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده
در روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور بقضیه وفات روی داد و مدت عمر
شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی
پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت
واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه
چنانچه حکیم خاقانی گفته است بیت بهر حرم محمدی را ۞ چو لانگه بستر سری را
چون انکبار شمس خفته ۞ پیشش دو خلیفه رخ نهفته ۞ چون یک الف و دو لام
الله ۞ بر شده هم نهاد و همراه ۞ و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق
اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند
شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب مشکوة یعنی

یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری میبود عمر ابن الخطاب وقال
رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد الله ست و لقب ذو النورین بجهت
آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده و گفته اند
که هیچکس از آدمیان این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبری
در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر
میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام شریف عثمان و هو
ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف نام
مادر ایشان بیضا عمه آنسرورست صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب
ایشان از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم
آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از
گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت
بدلالت صدیق اکبرست ایمان آورده اند غره محرم سال بیست و چهارم
هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازده

سال بوده دوازده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز
گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند
و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا هژدهم ذی حجه
در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان لتصبرن
او لتندمن بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لکل
نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است
و رفیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن بشفاعة
عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول الله صلعم
هر آینه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند
در بهشت

حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله
و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در درون

در درون خانهٔ مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل بسی سال و بعضی
گفته اند که ولادت ایشان در خانهٔ کعبه بوده و در سال بعثت رسالت پناه صلعم
یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورده
ایشان بودند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان پنجسال و سه ماه بوده و بقولی چهار و نه ماه بوده وفات
ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان بسال چهلم هجری و بقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان
شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت الملک
لله بوده گویند که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار رد شمس
کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از
وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوت مسطور است
که امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون
بمیرم مرا بر سریر بنهید و بیرون برید و بزمین که الحال بنجف شهرت دارد
برسانید در آنجا سنگی سفید خواهید یافت که از آن نور درخشان است آنرا
بکنید در آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری

رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است
موضعی که باستانه امیر مشهور است و در بیناب جتبها آورده اند والله اعلم

قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی غیر اینکه بعد از من پیغمبری و قال رسول الله صلعم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول
صلعم روز غدیر خم هر کس را هستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی و دشمن دار کسی را که دشمن
دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسلهٔ
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید ابرار
بترتیب خلافت چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق
خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر
در خواب بسعادت ملاقات خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته

گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس بلباس سفید بزرگانه متعاقب یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریای گذشته بر کوهی که بسیار بلند بود بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر رسیده گفت السّلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السّلام گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد ازان همین روش بخدمت حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذو النورین و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان نیز درباره این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری مامور شده ایم و فقیر را بعنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود میداند که بچنین عطیه عظمی مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین حسین رضی الله عنه کنیت ایشان ابو محمد است و لقب نقی و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان

امام دویم از ایمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمه رمضان
سال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بهدیه پیش رسول صلعم
بر قطعه حریر نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند برسول
صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال
بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
سال پنجاه هجری بوده و مشهور آنست که ایشانرا خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی
بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابو الایمه اند ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت
و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و هیچ فرزندی ششماهه نمانده
است مگر ایشان و حضرت یحیی بن ذکریا علیه السلام و میان ولادت امیر
المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام
حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشانرا حسین
نام نهاده اند و ایشانرا جائی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین

از نور جبین مبین و درخشنده رخساره بدیشان راه می بردند و گویند حسن
و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را
فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله
بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل ع
حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت
سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان به کربلا روز شنبه عاشورا وقت
نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری رو
داده آورده اند روز قتل امام حسین رضی الله در بیت المقدس هیچ سنگی را
برنداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند از اثر خون آسمان تا دیر [illegible]

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین
و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم
اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است در سال سی و سه از هجرت
و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است
دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود [illegible] از امام و وفات

عمر شریف ایشان شصت ویکسال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه
و شش سال و وفات ایشان در شب پنجم دهم محرم سال نود و چهار هجری
یا نود و پنج روی نموده گفته اند که هر گاه ایشان وضو میساختند گونهٔ مبارک
ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشانرا ازین
پرسیدند فرمودند پیش کی خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی
الله عنهم و ایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از
قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بسه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر
سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود و بنت امیر المومنین
حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند
چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود
که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان
من که ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی ویرا نور و حکمت خواهد داد
ویرا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال

سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری
از امام جعفر صادق منقولست که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال
بود وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
معین در سال یکصد و شیزده و بقول مدای یکصد و هفده بود و قبر ایشان
در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام
و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام
ششم اند و نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنهم و مادر ام فروه اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر
است و ایشانرا از سلمان فارسی و ایشانرا از صدیق اکبر رضی الله
ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه

و روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت کنیم و عهد گیریم که هر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمله خلایقست ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم میدارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و هو ابن جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر و ولادت ایشان در ابوا بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر در سال یکصد و بیست و هشت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده

بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه ویرا خریده با امام جعفر صادق
اورا داده بودند و از وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر
رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال
و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم و بقولی
هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در حبس
هارون الرشید جزاه الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در
مقبره که مشهور است بمقبره قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوالحسن است چون کنیت پدر و از امام موسی کاظم
رضی الله عنه آرند که فرموده اند ویرا عطا کردم کنیت خود و لقب رضا است
و نام علی و هو ابن موسی بن جعفر رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند
ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد
و پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنج سال و بقولی هشتم شوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در
سال مذکور و نزد بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و مادر

ایشان ام ولد بوده اند تکتم نام داروسی و نجمه و شمانه و ام البنین نیز گفته
اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید
که فرمودند نجمه را به موسی پسر خود بخش در زود باشد پسری بوجود
آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنهما روایت کنند
که گفت چون به رضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها
بر زمین نهاد و روی بر آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانکه
کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت عمر شریف ایشان چهل
و نه سال بوده بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال
است و وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد
از روستاق نوقان روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال
دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون الرشید ایشان را طلب داشت
و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند خوشه انگور در دست داشت میخورد
چون ایشان را دید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشان را نشاند

بنشاندند و آن خوشه انگور را بایشان داد و گفت یا ابن رسول الله
ازین انگور خوبتر دیده ایشان فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون
گفت ازین انگور بخورد رضا رضی الله عنه فرمودند مرا معاف دار مامون
مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری و از دست امام آن
خوشه را بگرفت و بعضی را از آن انگور بخورد و دیگربار انگور برضا رضی الله عنه
داد و ایشان دو سه دانه بخوردند و بدیدند و برخاستند مامون
گفت کجا میروی گفت بدانجا که فرمودی و چیزی بر سر مبارک خود کشیدند
بیرون آمدند و بفرمودند تا در سرای ببندند و بر فراش خود بخفتند
و در آنوقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در
یکساعت نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشانرا بسینه مبارک
خود کشیده میان دو چشم ایشانرا ببوسیدند و در بستر خود بردند
و ایشان نیز روی بر روی پدر خود نهادند و بایشان سخنان پنهان
گفتند و همانوقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه قبر
هارون الرشید است به قبه که در سرای حمید بن قحطبه
الطائی است و آن قریه امروز معموره کلانی است و بمشهد اشتهار دارد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است ایشانرا ابو جعفر ثانی نیز گفته اند و لقب
تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رض
ایشان امام نهم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب
در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه
ام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف
بیست و پنجسال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم ذی حجه سال
دو صد و بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان
در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه
گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچهای بغداد
با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون
رفت گذر وی بر آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد
رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید
ایشانرا دید و ایشانرا خدا تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسب
خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه

راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که بر فتن
آن راه بر تو کشاده گردانم و مرا جریمه نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن
بتو داشت که بی جریمه آزار بهیچکس نرسانی مامون را الکلم و صورت ایشان
بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند
کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه و ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتندی
و لقب هادی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن
موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند ولادت
ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال
دو صد و چهار هجری و بقولی دو صد و سیزده و مادر ایشان ام ولد
بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان
چهل یا چهل و یکسال بوده است وفات ایشان در سر من رای
که از نواحی بغداد بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه
جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر دو صد و پنجاه و چهار هجری

در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای
ایشان است که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در وی
مرغان بسیار که هر کس بآنجا در آمدی اختلاف آواز تا و شور آنها نه سخن
کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه
بآنخانه در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی
آواز و شور آغاز کردندی

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری
مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنه
و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه بود در سال
دو صد و سی و یک و بقولی دو صد سی و دو هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده سوسن نام و بقولی هادی رضی الله عنه وی را حدیث نام
نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و شش
سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول
سال دو صد و شصت در سر من رای اتفاق افتاد و قبر ایشان

ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رای شخصی گفته که در زندان
بودم از تنگی زندان و گرانی قید بزکی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم
که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت
که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای
من صد دینار آورد و همراه آن کتابتی و در آن نوشته که هر وقت
ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که آنچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن
محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر
بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رای بوده است
در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه هشت هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند
که چون ایشان متولد شدند بدو زانو در آمده انگشت سبابه بجانب
آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین سال

دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را امامیه
تاریخ اختفای ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ
وفات میشمارند و میگویند که امام مهدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک
به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب
اهل حق این است والله اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت
و خوارق عادات ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم زیاده ازان است که بتقیید
تحریر درآید هریک ازایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضی
ازایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید
و از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم بس بزرگ و فرزندان خلف رسول
الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش
را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت
دیگر اهل بیت منحصر درین دوازده تن نه الی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و
کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ایمه اثنا عشر و چه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و ایشانرا سلمان بن اسلام میگفتند
از کبار صحابہ اند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرمودند کہ سلمان رجل منا اہل البیت
یعنی سلمان از اہل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبرست
رضی اللہ عنہ و وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سہ ہجری و مدت
عمر شریف ایشان بقولے یک ہزار و پانصد و بقولی سیصد و پنجاہ
و بقولے دو صد و پنجاہ سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ

نام شریف ایشان اویس ست از اہل نجد بوده اند قرن قبیلہ ایست کہ ایشان
منسوب اند بدان حضرت رسول صلعم ایشانرا خیر التابعین ستایش
فرمودند و ایشان در زمان پیغمبر علیہ السلام بوده اند لیکن از دو سبب
ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری کہ داشتند
و دیگر از کمال غلبہ حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود
و والده صرف مینمودند بجہت موافقت آنسرور صلعم کہ در جنگ دندان
مبارک شہید شده بود چون معلوم نبود کہ کدام دندان شہید شده

دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که
خرقه مرا با اویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت با امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقه مبارک را نزد اویس برده و درخواست
دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان
قبیله ربیعه و مضر که در عرب هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت
پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوه چنین مسطور است
که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که
قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبر وی در آن کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند
که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم
نبود وی را از آن کفن ساخته در آن قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه
آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات
ایشان بقول اول در سیوم رجب سال بست و دو هجری و بقول ثانی
در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی
رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابوسعید است ایشان گوهرفروش بودند و ازین جهت حسن لولوی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المؤمنین عمر را با صد و بیست کس از صحابه رضی الله عنهم دیده اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنه نقلست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب ست و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بود و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها تربیت یافته اند یحیی بن معاذ فرموده اند

که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را
عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر معامله خلافت
باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت
هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت
و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ائمه اربعه و با امام جعفر صادق
رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از
ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن عبد الله
عبد الله بن انس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن جزء زبیدی
معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض
و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز
شاگرد ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
در تعریف ایشان امام اماما ن و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما
نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند

می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد و علیک السلام یا امام
المسلمین و یحیی ابن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم
گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابو حنیفه فرمود
که نزد علم ابو حنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود
امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن
مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل سال
موافق آن مذهب حکم خواهند کرد و گویند که در آخر بار بطواف خانهٔ کعبه
رفته شبی بر پای ایستاده نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر
را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک و لکن
عبدناک حق عبادتک تا هاتفی آواز داد که ای ابو حنیفه شناختی مرا آنچه
حق شناختن بود و عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود
پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک
خود را با انس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابو حنیفه
خواهی رساند و آن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در
ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان

رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند و تا سی سال نماز بامداد
را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه
در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله
تعالی چهار سال گذشته بود و از مادر متولد نشدند و در همان شب که
حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم رضی الله
عنه در سال هشتاد هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده
و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام مالک و هو بن انس بن مالک
رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام دویم از ائمه اربعه و
استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نود و پنج
و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات
در ربیع الآخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر
ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوعبدالله است و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس
از قبیله قریش اند و نسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبدالمطلب
بن هاشم که جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن
است وهی بنت حمزه بن القاسم بن یزید بن حسن بن علی ابن ابی طالب
و ایشان قرشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمه اربعه تا در مدینه
بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد ازانکه بعراق آمدند با امام محمد
بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند و ولادت ایشان
بغزه و بقولی در عسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاه هجری واقع
شده و وفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار روی
داده و قبر ایشان در قرافه مصر است گویند در هفت سالگی حفظ قرآن
نمودند و در پانزده سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمه الله فرمودند
که اگر عقل شافعی وزن کردندی با عقل یک نیمه خلق عقل او راجح آمدی

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابومحمد یا عبدالله است و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل
امام چهارم اند از ائمه اربعه و شاگرد امام شافعی اند و ولادت ایشان

به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر هفتاد
و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول
در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز
در بغداد است گویند چون در بغداد معتزله غلبه نمودند امام را بکنار شط
تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس به سرای خلیفه بردند و سرهنگی
بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من
دزدی کردم هزار چوب زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم
منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولیتر باشی امام احمد فرمودند
که این سخن یاری بود مرا و ایشان را با وجود کبر سن بعقابین کشیدند و هزار
تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و دران میان بند ازار از
ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته بودند و دو دست از
غیب پدید آمد و ببست چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار
برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان
می گفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدرا اینچه حالت است فرمودند
وقتی با خطرست چه جای سوال ست پدر دعا مدد کن که از حاضرانی که بر

که بر بالین اند یکی ابلیس است که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میزد و میگوید
که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یک نفس مانده
است جای خطر است نه جای امن و چون وفات کردند جنازهٔ ایشان را برگرفتند
مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان
شدند و زنارها انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین
حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشانرا استاد پیش
میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال
داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت
میفرمودند که هر چه فتوی دارم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول خدا است
صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یکصد و هشتاد
و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن

گشتند و در آنجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان
از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه
و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشان را
صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف معتبره بودند امام شافعی رحمه الله
شاگرد ایشان اند سلطان المشایخ در ملفوظ حضرت گنج شکر مینویسند که امام
شافعی در کتاب امام محمد نظر میکردند و می گفتند که اگر بگویم قران بلغت محمد بن حسن
نازل شده است روا است هر آئینه می توانم گفت بواسطه فصاحت وی
وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخر در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بوده
و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر دین اند
و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشان است
و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرد اگرچه در نفحات الانس
و کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است
لیکن سلسله سلسله ظاهر نیست بنابران این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می نماید
و بعضی از مشایخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نشده در فصل علیحده ذکر
خواهد نمود انتساب مریدان بمشایخ بسه طریق است یکی بخرقه دوم بتلقین

بنقالین سوم بصحبت و خدمت ذناوب بآن و خرقه دو است خرقه ارادت
و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دوم خرقه تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت
برکت گرفتن روا باشد ؎

بیان سلسله متبرکه علیه عالیه قادریه که منسوب بآنحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

و این سلسله علیه را الجد از آنحضرت قادریه می نامند و بالاتر از ایشان
تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان
و بعضی گفته اند معروف ابن علی الکرخی و با والدین در دین ترسا بوده‌اند بدست
امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شدند در مذهب امام اعظم بوده
اند و حضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال عنایت و محبت بوده
و آنچه یافته اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده و دربانی
امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف نبودی
و با داود طائی که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید

حبیب راعی است صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله عنهم نقلست که یکروز طهارت ایشان شکست در حال تیمم کردند گفتند اینک دجله تیمم چرا می کنید فرمودند که تواند بود که تا آنجا برسم بی وضو بمیرم گویند بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم ازدحام کردند و پهلوی معروف قدس سره شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند پیش از آنکه بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید همتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند که معروف را [مناقب] و فضایل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بیخلاف دیگر ستایش بیجود و دیگر عطای بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دویست هجری بوده و قبر در بغداد است به دعا کردن و زیارت بدانجا روند مجربست هرکه دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی

قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در اصناف علم کامل بوده اند ایشان فرمودند مرد آنست که در میان بازار بحق مشغول باشد

باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرموده‌اند
قوی ترین قوتها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرمودند ادب ترجمان
دل است و فرمودند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز
بود و فرمودند که پنج چیز است که قرار نگیرد در دل اگر دران چیز دیگر بود خوف
خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای
و فرموده اند که خلق آنست که خلق را نرنجانی و فرمودند که هر روز چند
بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد
سید الطایفه شیخ جنید فرمودند که هیچکس را در عبادت کامل‌تر از سری
سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و پهلو بر زمین ننهاد مگر در بیمار
مرگ و هم فرموده اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید
مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدا تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر
میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سه شنبه سوم ماه
رمضان سال دو صد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطایفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطایفه و طاوس العلما و

قواریری و زجاج و خزاز و قواریری و زجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد
بن جنید بافشه آبگینه فروختی و الد سید الطایفه از نهاوند بوده اند و مولد
و منشاء سید الطایفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند در جمع مشایخ کبار مطلع
سعادات و انوار بحر حقایق مهر سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت
مقتدای زمان اوتاد جهان و از ائمه و سادات این قوم بوده اند و با
حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابوالحسن نوری
و شبلی و خراز و غیره و مشایخ جمع سلسله نسبت با ایشان درست
کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و از جهت ایشان را سید الطایفه
و امام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت و مجلس از مشایخ متقدمین
و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند
بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل
بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر
باشد گفتند بلی برهان این ظاهر است جنید را درجه فوق درجه من است
خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب باشم که

که هر روز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی بیاید و شیخ ابو جعفر حداد
گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید
سی سال نماز خفتن گذارده بر پای باستادی و تا صبح الله گفتی پس هم
بدان وضو نماز بامداد بگذاردی میفرمودند خدای تعالی سی سال بزبان جنید
با جنید سخن گفت و جنید درمیان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرمودند که یک روز
دلم شده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل از آن
ربوده ایم تا با ما بمانی تو باز میخواهی تا با غیر ما بمانی نقلست که یکی از بزرگان
رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی در آورد
رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی
بدیگری چون دهم فرمودند که چنانکه انبیا را همه است خود مباهات
بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند
و بظاهر و باطن بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن
می گفتند مریدی نعره بزد او را از آن منع کردند و برنجانیدند و فرمودند
اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز بسر سخن شدند و آن
جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجایی رسید که طاقتش نماند هلاک شد

چون غسته او را دیدند درمیان خلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد
روزی دزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند
مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد
بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش
بود فرمودند آن وقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند
که مرد بسیرت مرد آید و نه بصورت و هم فرموده اند که هر که نشناخت خدا را
هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز
نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هرچه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز
است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان
دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارند
و سخنی نگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشد بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیست
فاضلتر از گریستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست

کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود و پرسیدند راه بخدای چگونه است
فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق پیوستی نقلست
که فرمودند شبی بنماز مشغول بودم هرچند جهد کردم نفس من مرا در یک
سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم
از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم خود را در گلیم پیچیده و در بر در
سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بوده‌ام گفتم او بود
که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگونه درد نفس کی
هرگز درد او را دارو کرد دیانه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند
درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برفت
و برفت من ندانستم که از کجا آمد و کجا رفت وفات ایشان روز شنبه
بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ
یافعی دو صد و نود و هفت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول
اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
تسبیح می گفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بسته

و انگشت مسبحه را وا گذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم
پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب
بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیده دوست ما بدار که
چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد
کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما
گشاده نگردد چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هرچند که
آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق
بر گوشه این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان است
که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدی
و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف
بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ میفرمودند
که هر قومی را تاجی است و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی
اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است

است که خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشا اند و بقولی مولد ایشان
سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب
خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر در
بغداد است و بر آن نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر
سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان
نیاوردندی بنابران مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و بعوام
بطعن برخاستند اما از انجا که هیبت و جلالت شان داشتند بمجلس
جرات از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس
ایشان رسید و صبر و شکیبایی از دست داده گفت ای پیر طریقت
و حقیقت این معامله را باموجب هدایت جمعی کرده فرمودند این طایفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغول
بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی
و پیش از تلفظ لفظ الله نفس منقطع شود جوان گفت ازید اعلی من هذا
یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا از برای نفی غیر است و من غیر

می بینم یا نفی کنم چون گفت اریه اعلی من هذا فرمودند که درین طریق
متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله چنانچه گویند که رسول صلعم بجهت غزا
سه مرتبه اصحاب را بدادن اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه
جمیع اموال خود را در راه حق داد و رسول صلعم در هر باری پرسیدند که چه
گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولاد
من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی
بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار
در مرتبه دویم گفت گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از مغرب
بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر روزی بر ابوبکر سبقت
توانم کرد امروز خواهد بود و در ان روز عمر مالدار بود و ابوبکر رضی الله عنه
فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه تمام
را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در ان روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند
که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله صلعم
امروز جمیع ملائکه بمتابعت ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان
دیدند که ابوبکر رضی الله عنه پیدا شد جامه لیف خرما پوشیده بود با کمینه

کهنه و دستاری و پیراهنی که در بر پوشش بود و بر سر بر داشته می آید و در اندرون
غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای
عیال چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله جوان گفت ادید
اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و جهای خوب
گفتم امامت تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود که اختیار اینطریق
بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده ه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکن
باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس ست بس ست بمن و ا
بزد و جان بداد مدعیان از مشاهده اینحال شبلی دعوی خون
شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس بنالید و مشتاق شد و فریاد کرد
خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از دعوی
گذشتند و ایشان را معذور داشتند نقلست که حضرت شیخ پرسیدند
که اکرم الاکرمین که بود گفتند [illegible] آن بود که وقتی گناه کسی را از [illegible]
باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که گناهیست که من فلان وقت و چنده [illegible]

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن
اسد از بزرگان این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابو بکر شبلی اند
قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهار صد
و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمة الله

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوه اولیا
زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرح
طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق
و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برهان
الاتقیا و قدوه عارفان و قبله سالکان سیر طریقت و واقف اسرار
حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار حضر علیه السلام و حنبلی

المذهب و مرید شیخ ابو الحسن هکاری و پیر خرقه حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه از
حضرت غوث الثقلین منقول است که در ابتدای حال با خدا تعالی عهد
کرده بودم که نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چهل روز بگذشت
شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس از گرسنگی
بالای طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدای خود بستم برنگردم
ناگاه از باطن خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع
الجوع حضرت شیخ ابو سعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز بشنیده گفت
عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است اما روح بر قرار خود است
در مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابو العباس خضر علیه السلام در آمد گفت برخیز
و پیش ابو سعید رو رفتم دیدم که ابو سعید بر در خانه خود ایستاده انتظار
من می کشید گفت ای شاه عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود
که خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانه در آورد و طعامی که مهیا کرده بود
لقمه لقمه در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقه

پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که
بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات بحضرت
غوث اعظم داده بوده اند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان
مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است و نام حماد بن مسلم دباس و دوشاب
فروشی را گویند پیش صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر
رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت صاحب
کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی را بایشان
کرامت فرموده بوده اند دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مریدان
شیخ عبدالقادر جیلی اند رضی الله عنه نقلست که روزی شیخ حماد میفرمودند
مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان را
از حضرت حقتعالی میخواهم و هرکه از ایشان بگناهی مبتلاست درخواست
میکنم یا در آن ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیگر
در گناه نماند حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه در آنجا حاضر بودند

بود گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد ازو در خواست کنم که مریدان
من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود
خواست حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند
و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند روزی با دب تمام در مجلس شیخ
نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و برآن
مامور شود تا آنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آئینه آنرا
بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد
و بیست و پنج هجری

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ایمه اندر شریعت
و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن پیر زمانه سرور عارفان
یگانه شرف زمان فخر عباد قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح

سنوسی حنبلی دوست بن ابی عبد الله بن یحی زاهد بن محمد بن داود بن
موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی حسبی ازان جهت گویند که پدر عبد الله محض
حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله
محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده
ما جده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تلقب
آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
ببغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت
السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من
آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه شد
و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از وی ترسیدم گفت
مرا میشناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه
دیدی مرا خدای تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد
جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند دست و پای مرا می بوسیدند

بوسعید ندومی گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت در آسمان باز اشهب
چنانچه فرمودند **شعر** انا بلبل الافراح املاء دروحیاطر
با وفی العلیاء باز اشهب ؛ و غوث الثقلین میگویند که تصرف
آنحضرت برجن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم
حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تایب می گشتند و افاده می گرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند
و فایده ها حاصل مینمودند و آنحضرت می فرمودند که مرانس را مشایخ
است و مرجن را مشایخ است و مرملک را و من شیخ کلم شیخ ابو سعید
عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده
ساله بالای بام برآمده بود غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین
رفتم و آن قصه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که محله ایست
از بغداد و برو برزمین دایره بکش و وقت کشیدن دایره بگوی
بسم الله علی نیت عبد القادر و در آن نشین چون شب تاریک شود
طوایف جن بر تو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف نکنی و وقت سحر
بادشاه ایشان بالشکر بیاید و از تو پرسد بگوی شیخ عبد القادر مرا فرستاده

فرستاده است و قضیه دختر باو بگوی راوی گوید چنان کردم جنیان
صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نمیتوانست که نزدیک دایره
آید تا آنکه پادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دایره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا
بر تو فرستاده است در حال از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون
دایره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غایب شدن دختر
باو گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن
دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چنین است آن دیو را گفت
ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب غوث ربودی گفت مرا
خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند و دختر را
بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او
نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر میکند از هیبت
او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطبیت میکند او را متمکن
میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را بجهت آن گویند که اصل آن
غوث آفاق از ولایت جیل است و ولادت با سعادت آن نیز در انجا

در انجا واقع شده وآن ملکی ست ورای طبرستان که آنرا جیلان وگیلان
وگیل نیز گویند و بعضی گفته اند جیل موضعی ست بر کنار دجله یکروزه راه از
بغداد بطرف واسط و نیز موضعی ست جیل نام نزدیک مداین بحسب نسبت
این دو موضع هم گیلی وگیلانی وجیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بوده
وقول ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است وگفته اند
میتواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه
در برج عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست و صاحب معجم البلدان
آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان ست نسبت کرده
نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین بی واسطه
از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است و بهر خرقه آنحضرت
شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسامی که بالا به ترتیب مذکور شده
نسبت خرقه بشیخ معروف کرخی رسیده و بحضرت امام رضا رضی الله
عنه میرسد و از انجا از آبای کرام حضرت گذشته بسید انام صلعم میرسد
و بهر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله و با خضر علیه السلام

بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب
امام شافعی و امام احمد حنبل میدادند شیخ بقای بن بطو گفته اند
روزی حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدیم
که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای
شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب و نام امة الجبار فاطمه
بنت شیخ عبد الله صومعی است که از کبار مشایخ گیلان و مقتدای اولیای
زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی
نوشته اند که شیخ عبد الله صومعی از رؤسا و زهاد بوده و مر او را احوال
عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هر چه خواستی خدا تعالی چنان کردی و هر چه
که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده
حضرت غوث الثقلین را بهره وافر بود از خیر و صلاح شیخ عبد الرزاق
ولد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر جلوه نمودند والده مکرمه معظمه ایشان در سن شصت

شصت سالگی که زمان یائس است بوده اند و این کرامات آنحضرت
است والده آنحضرت از کبار عارفات صالحات و واصلات
و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت با سعادت غوث اعظم
در جیلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولی
هفتاد و یک هجری بوده والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبد
القادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی
یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند
گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آن روز از ماه
رمضان بوده است و آنحضرت فرمودند که در اوایل جوانی چون هم چشم
من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای
خواب نیافریدیم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند
برخیزید و جای دهید ولی خدا را و آنحضرت هژده ساله بودند که از
جیلان ببغداد آمدند در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد
رسیده بتحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرائت قرآن بعد از ان بفقه
و حدیث و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده

و از همه ممتاز گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست
آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد و بیست و یک ظهور فرموده پیغمبر
و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند
بر منبر برآمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می
فرمودند وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیایید و بشنوید سخن
مرا و از من چیزی بیاموزید که نایب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین
مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دلمن تجلی میکند و قریب هفتاد
هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهارصد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هرگاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت
انتظام وجد و ذوق دو سه کس می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله
گفته اند که در مجلس شیخ عبدالقادر بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات
الله علیهم و ملائکه را جنیان را صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین
و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده
پیشانی گندم گون پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس

ولباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان وگاهی جامه دزتبر میکردند
که قیمت یک گز آن بیک دینار بود ویک جبه زیاده میفرمودند که نمی پوشم تا
نمی پوشانند ونمیخورم تا نمیخورانند ونمیگویم تا نمیگویانند واگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین وهمان لحظه بحاضران
مجلس قسمت می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت
آنحضرت آمد وده بدره زر پیش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار
نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست ویکی را بدست چپ برداشته
باهم بشلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از خدای
شرم نداری که خونهای مردم میخوری وبرخود گرد میکنی وبدان با من برابر
می شوی در حال خلیفه بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت
اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانه او برفتی
وحضرت غوث اعظم هرگز بهیچ یکی از خلفا وصاحب حشمتی نرفته اند
وبر بساط آنها ننشسته اند وبجهت ایشان تعظیم نفرمودند وچون خلیفه
بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند وباز می آمدند تا قیام از برای او نباشد
در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند وخلیفه دست می بوسید وباداب

می نشست و می گفت هر چه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون رقم می نوشتند باین
طریق که عبد القادر بتو چنین صحیفه نماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او
مر ترا سودمند و بر تو حجت چون رقعه بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر
گذاشتی گویند که هیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده
چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که او نزد آنحضرت عزیزتر کسی
نیست و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او
عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارکش شفا می یافت نقلست که دزدی بخانه آنحضرت درآمد نابینا شد
و هیچ نتوانست برد درین اثنا خضر علیه السلام دررسید و گفت یا ولی الله
یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای او نصب کرده شود فرمودند
که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است برو و او را بیرون آر و بجای آن
ابدال منصب کن خضر علیه السلام آمد و از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد
و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت چنان گردید که بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن
بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت
آن شخص بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بمطلب

بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فایز گردانید گویند که
عزل نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل می نموده بجای او دیگر را نصب میفرمودند چنانچه از ابدال
وفات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده سوی بروت او را گرفته محمد نام
گذاشتند و طاقی مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آنجماعه نمودند و روزی
یکی از مردان غیب در هوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل
گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را سلب
نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد و بالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر
او درگذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده میرفت و طریقه آنحضرت تمام شرع
بوده و اگر کسی را میدیدند که بر خلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب
میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آینه خبر میکردم شما را
آنچه میخورید و ذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم آنچه در ظاهر و باطن شما
است یکی از اکابر خضر علیه السلام در باب حضرت غوث اعظم سوال نموده فرمود
که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از ان داده و کاس
محبت خود نچشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بیشتر و گواراتر از ان داد و عطا فرمود

وگفت شیخ عبد القادر فرد احبابست وغوث وقطب اولیای زمان خویش بود
وگویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند وجمعی
مشایخ قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود و شیخ بقای بن بطو
و شیخ ابو سعید قیلوی و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی
و شیخ جاکیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابو المسعود و شیخ عزاز بطایحی و شیخ
منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دباس و خواجه یوسف بن ایوب همدانی
که پیر سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی و شیخ ابو یعزای مغربی
و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین
زولی و شیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ
علی سطربا و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ
ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری و شیخ حیات بن قیس حرانی
و شیخ مرسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر المعمر و شیخ ابو العباس الجوسقی
الصرصری و شیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه
بغدادی و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله
بن علی جوبنی و شیخ ابو عبد الله و شیخ ابو بکر الحمامی المزین و شیخ جمیل و شیخ

وشیخ ابو محمد عبد الحق حریمی وشیخ ابو عمر الکیمانی وشیخ ابو حفص عمر بن ابی
النصر الغزال وشیخ مظفر الجمال محمد بن دربانی القزوینی وشیخ ابو العباس
احمد یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبد الله محمد المعروف
الخاص وشیخ ابو عمرو عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند سیاه
وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی وشیخ
ابو العباس احمد بن الاستاد وشیخ ابو محمد احمد بن عیسی المعروف بالکوسج
وشیخ مبارک بن علی الحملی وشیخ ابو البرکات بن سعدان العراقی وشیخ
عبد القادر بن حسن بغدادی وشیخ ابو السعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ
ابو عبد الله محمد الاوانی وشیخ ابو الفضل وشیخ شهاب الدین سهروردی
وشیخ ابو القاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابو الثنا محمود بن عثمان
البقال وشیخ عباد البواب وشیخ عبد الرحیم قنادی مغربی وشیخ ابو عمرو
عثمان بن مرزوه وشیخ مکارم نهر خالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهر
ملکی وشیخ ابو الحسن جوسقی وشیخ عبد الله قریشی وشیخ ابو البرکات
بن صخر اموی وشیخ ابو اسحق ابراهیم بن علی اغلب وشیخ غوث
رضی الله عنهم اجمعین وغیر ایشان نیز جمیع از مشایخ کبار در آنجا بودند

و آنحضرت بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله شیخ علی هیتی بر منبر برآمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن
نهاد و در زیر دامن آنحضرت درآمد و سایر اولیا گردنها در پیش داشتند شیخ
ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر فرمود که قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طایفه از ملایکه مقربین بحضر اولیای متقدمین و متاخرین که در آنجا
حاضر بودند احیا باجساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند
و ملایکه و رجال الغیب مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا
ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند
که یک کس از عجم تواضع نکرد و حال وی را سلب نمودند و ظاهر است که این قسم
دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندی و حمایت حضرت رسالت
پناه صلعم که همه اولیا والله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
و هیچ ولی بانتقام نرسیده ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ها و در اوایل حال آن غوث الاعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این جوان
عجمی را قدمی است که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثری

اکثری صد سال بیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر
بن هوار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشایخ عراق اند و صاحب
کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده‌اند و در خواب مرید حضرت صدیق
اکبر شده بی واسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله گرفته اند و فرموده‌اند که
از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که جسدی که در روضه من درآید آتش آنرا
نسوزد و قبر ایشان در بطائح است و گوشت پایهای که از نزدیک قبر ایشان
می بردند هرگز پخته نمی‌شد شگفته اند که اوتاد عراق هفت کس اند معروف کرخی
و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهیل
بن عبدالله تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان
پرسیدند که شیخ عبدالقادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
خواهد بود و ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد الشنبکی که مرید شیخ ابوبکر
بطائحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات
ارجمند بوده اند و قبر ایشان در حد او به است که از دیهای بطائح است
می فرمودند که شیخ عبدالقادر کسی است که اقتدا کرده شود بافعال او و اقوال
او و حق تعالی جمع دیگر را ببرکت او بمرتبه‌های عالی رساند و مباهات کند

روز قیامت با منتهای سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند که هر ولی
بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خودم صلعم و بر قدمی که جد من برداشت
و من برانجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست دران غیر نبی را و این اشارت
بر کمال مرتبه ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقلست از شیخ
شریف بن خضر حسن موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده
سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که
مگسی بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوی بیرون انداخته باشند
جمیع مشایخ وقت را روی ارادت با نحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه
معین الدین چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما
بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن حاصل نموده اند نقل است
که بعضی مشایخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام در بغداد مشهور
شده است فرمودند او در آسمان مشهور تر است از انکه در زمین از شیخ
ابی البقای عکبری که از اجله مشایخ منسوب بوده اند بعضی از اصحاب
نقل کرده اند [illegible] فرمودند چون باینجا رسید زنهار که ترک ملازمت شیخ

شیخ عبد القادر نه نماید بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده
و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین مباهات میکند باو بر مغرب
و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیای دیگر و چون ایشانرا
به بینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکند گویند که آنحضرت
فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
و چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد
از ادای نماز عشا بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس
من آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتی بخسپی گفتهٔ
او نشنیدم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتی
پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم و دفع
میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی
میگویند نقلست از شیخ عبد الرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرموده اند که مرا بدست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای
نظر دیدم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیام قیامت بنسبت خود

بمن درست خواهند کرد در اینجا ثبت نموده اند و حکم شد که اینهمه را بخو
بخشیدیم نقلست که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که
قدم برندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی
بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در
مغرب باشم و برهنه شود عورت او را از آئینه بپوشم از مغرب در مشرق
او را نقلست از شیخ عمران که وقتی با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصی
خود را مرید حضرت بگویاند و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما
نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلی
هرکه خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه و تعالی
و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است نقلست که شیخ
عمر بزار که آنحضرت می فرمودند که لغزید حسین بن منصور حلاج و سستی نمود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او
میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد بر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام
ایشان ابوحنیفه و پیغمبر ایشان محمد الرسول الله صلعم و خوشا حال

حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف شده اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده اند امید که این حقیر نیز از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان آن درگاه والا جاه باشد نقلست که آنحضرت میفرموده اند هر مسلمانی که بر مدرسه من گذشته است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت ازو تخفیف کرده شود راوی گوید که مردی از همدان بر آنحضرت آمد و گفت پدر من وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتی بمدرسه من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند روز دیگر آنمرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش و خورم و خلعت سبزی در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد و دولتمند آن گوش که آن آواز شنیده باشد و طالع مند شخصی

که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه
را با برکت تر و هیچ طائفه را سرفراز خرقه و طاقیه شیخ عبد القادر
ندیده ام و هیچ روز را مبارک تر از آن روز که آنجمال را دیدیم ندیدم
یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که پیش
بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف کردم و در خواب دیدم که حضرت
عیسی علیه السلام می فرمودند که بغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر
اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق رح
گفته اند شیخ عبد القادر شیخ و امام ماست هر که درین زمان براه
الهی برود و حالی یا مقامی باو رسید پس شیخ عبد القادر امام
اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را
قبول کنند هر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسید و درین زمان از
شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد و بمراتب جمیع اولیاء الله
اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست و در نظر هیچ یکی
را بجز خدا و رسول برو منتی نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم
در صحرا ها تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را بمن بازه

باز بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقلست از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله درآمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم از انجهت دستوری خواستم مرا وصیت کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را در دهن من انداختند و فرمودند که این را بچک و باز گرد همچنان کردم از بغداد تا بمصر بآب و طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در الموضع دو درخت خرمای خشک شده بود و از مدت چهار سال اصلا بار ورمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گذاردند و همدران هفته هر دو درخت سبز شدند و بار گرفتند نقلست که وقتی شخصی بخدمت آنقبله حاجات آمد و گفت که عورت من حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع حمل شد زن آنمرد را دختر بزاد و آنرا برداشته بخدمت آنحضرت

آورد و گفت کہ این دختر است فرمودند در خانه درآمی و این را بہ پیچ و
بہ بین کہ چہ میشود چون بموجب فرموده عمل کرد ہمان لحظہ آن دختر پسر شد
نقلست از شیخ ابو السعود کہ حضرت غوث صمدانی میفرمودند کہ آفتاب
و ماہتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماه و ہفتہ و روز
بر من آمده سلام میگویند و آنچہ از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدہند و شیخ سیف الدین عبد الوہاب ولد غوث اعظم فرموده اند
کہ ہیچ ماہی از ماہہا نبودی مگر کہ پیش از ان کہ نو شدی بیامدی
پیش والد من اگر چنانچہ در آن ماه بدی و سختی مقدر شده بودی
در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعہ سلخ جمادی الآخری سال پانصد و شصت
جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشستہ بودند کہ جوانی خوب روی
درآمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من ماه رجبم آمده ام تا ترا
تہنیت گویم و در من ہیچ بدی و سختی مقدر نشده است در آنماه رجب
ہیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبہ سلخ رجب شخصی کریہ
المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من شہر شعبانم آمده ام

آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است در سن موت و فنای
خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آمد هرچه هر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان
چند روز بیمار شدند روز دوشنبه بیست دوم رمضان جمعی از مشایخ
پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین
سهروردی و غیرهما شخصی با بهاء و وقار تمام درآمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که عذر کنم از آنچه بر تو مقدر شده
بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان
دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم
یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داده و بعضی
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور
بوده اما اصح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت
بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه و نه روز است و
بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس

آنحضرت در هندوستان یازدهم و بعضی هفدهم میکنند اما در بغداد
هفدهم است و این فقیر عرس را شب نهم میکند که صحیح ترین اقوال
قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبد الوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که
علیک بتقوی الله و طاعته یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای
خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را ولا تخف احدا و لا ترج
یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار و کل الحوائج الی الله
و اطلبوها منه و بسپار همه حاجت ها را بحق تعالی و بطلب حاجت ها
را ازو لا تثق باحد سوی الله و اعتماد مکن بهیچکس مگر خدای
خذ التوحید التوحید التوحید جماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار از برای
تاکید است که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشایخ و سادات
این قوم را بر توحید اتفاق است و بعد ازان باولاد امجاد خود که
در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند بر خیزید و جای دهید
و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جا تنگ
مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة الله و برکاته شبانه روز

روز این کلمات بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشی و لا بملک الموت
یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت
در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ ابو سعید
مخزومی در حیات خود آنحضرت داده بودند برار و تبرک و حق سبحانه
و تعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز همان تصرف داده است چنانچه امام عبدالله یافعی
رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود و زیارت
محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب
شود نقلست از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که روزی
حضرت والد بزرگوار در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر
خوردن ترک دادند و تا دیری غایب بودند بعد از آن فرمودند
فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بود وسعت
آسمان و زمین است در ذری فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر
و جبل مرا تسلیم کردند و هیچ ولی نماند که در آنوقت بمن تسلیم نکرد و شیخ
عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند هر که در کربتی بمن استغاثه

کند دور کردانم آن کربت را ازو و هرکه در شدتی بنام من ندا کند خلاصی
بخشم او را ازان شدت شیخ ابو عمرو صبریقی و شیخ ابو محمد عبد الحق
گفته اند که وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث
الثقلین در مدرسه بودیم پس انحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت
نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت برآورده یکی
از نعلین چوبی که در پای مبارک انحضرت بود در هوا انداختند و آن
از نظر غایب شد و بعد ازان نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و انحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که از معنی سوال کند بعد از
بیست و سه روز قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند ما را نذریست برای
حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند بستانید ایشان کمین حریر و جامها
از خز و مقداری زر و نعلین انحضرت را آورده بنهادند غوث اعظم
فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه
صفر در راه بودیم ناگاه راهزنان بیرون آمدند و قافله ما را غارت
کردند و بعضی را بکشتند و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند
و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبد القادر را درینوقت یاد آریم

آریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را درگرفت و دیدیم راه‌زنان
سخت مضطرب و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه
زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید و مال خود را گرد آورید و
به بینید که بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو سردار
ایشان مرده افتاده است و این نعلین بآب تر نزدیک ایشانست
پس مالهای ما را باز دادند و گفتند این واقعه بزرگست نقلست که شیخی
بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع
می آید و جمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی
فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای جانس شیخ عبد
القادر مقیم است ببغداد و میفرماید که تو باز نیائی و اگر آمدی هلاک
کنم راوی گوید بفرمودهٔ حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز
مصروع نگشت امام عبد الله یافعی گویند که بعد از آن هیچکس در بغداد
مصروع نشد و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی
عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت دل

فرزند خود را تعلق بسیاری می بینم باآنحضرت و من فرزند ویرا از حق خود
بری کردانیدم از برای خدا تعالی آنحضرت او را قبول کردند و بمجاهده
و ریاضت امر فرمودند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد دید که نان
جو میخورد زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری از انجا پیش حضرت
غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی که آنحضرت تناول
فرموده بودند نهاده عجوزه باآنحضرت گفت یا سیدی تو گوشت مرغ
میخوری و پسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده
فرمودند قومی باذن الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد
و بانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم با آن عجوزه گفتند وقتی فرزند تو
همچنین شود هر چه خواهد گو بخورد باید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت
و مقتدای طریقت محبوب سبحانی برتر از انست که در تحریر و تقریر
هزار همچو من فقیر عاجز درآید و آنچه در اینجا نوشته شده از هزار یکیست
و از بسیار اندکی و بجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن بس است
که ایشان سردار طائفه اند که خدا تعالی اینها را دوست میدارد و یحبهم
نقلست از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبدالله بصری که وقتی با حضر

حضرت [illegible] فقط

با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق
گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم وانجا جای
آدمی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است در خاطر من
گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیزد بندگی کن گفت ای ابوالعباس
برو و بنفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی
باشد اما بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من نقیب اولیا هم و این
را نشناسم ندائی شنیدم که ای ابوالعباس تو نقیب اولیا هستی و لیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این ازان طائفه است که من
ایشانرا دوست میدارم آمد و روی بمن کرد و گفت ای ابوالعباس
شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواهم گفتم چاره
نیست گفت وفرک ما الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از
نظر من غایب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر من غایب شود
و ازانجا پیش رفتم بر توده ریگی که بغایت بلند بود بالای آن توده
دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم انجا عورتی گلیمی نو پیچیده خفته
است مشابه گلیم آمرد خواستم که بپای بیدار سازم ندا شنیدم که با بنده

باش بانکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد
گفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور والحمد لله الذی
آنسنی واوحشنی عن خلقه بعد ازان بمن گفت یا ابو العباس اگر
پیش از منع بادب می بودی بهتر میبود گفتم بالله علیک تو زوجه
آمرد باشی گفت بلی درینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی
بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم اورا
برداشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس
دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک سنه گفتم
زیادت کن گفت علامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم درحال نگاه کردم
اورا ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طائفه
احباب را سر قومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آری
گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از افراد
است درینباب این فقیر گفته **بیت** عاشق یار خویش جمله
جهان :: ای خوش آنکس که یار عاشق اوست + و صاحب فتوحات
میگوید که مفردان جماعتی اند که از دایرهٔ قطب خارج اند و خضر علیه السلام

السلام از ایشان ہست و رسول ما صلعم پیش از بعثت از ایشان
بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته از
هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
امام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ
عبد القادر رضی الله بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا
بزرگان ایمه که کرامات حضرت ایشان بتواتر یا نزدیک بتواتر رسیده
و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر
مشایخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده
و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود و جمع کنند کتاب کلانی میشد
ازینجهت بهمین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده
و میگردد در حقیقت معجزه رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن
جامی قدس سره فرموده‌اند بیت از ولی خارقی که مسموع است
معجزه آن نبی متبوع است ؛ اول شبی که این کمترین مریدان
شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه
خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام

موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول بود از سعادت
مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که
تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است
اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب

قدس سره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم
ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره تمام
داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت وعظ میفرمودند
و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند گشتند نقلست از شیخ
عبد الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع
علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن
خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر آمده
انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب
از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند
من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت

که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع اینکلمه از اهل مجلس
فریاد و فغان برخاست من از شیخ پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی
بخود و من متکلم هستم بغیر و ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد
و دوازده بود و وفات شب بیست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه
هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشانرا دو پسر بوده
شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل
و کامل بوده اند رحمهما الله

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند
و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد ازان
حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار
در علم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است تصنیف ایشانست
و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهته ایشان تصنیف
کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز
کسب علوم ظاهر و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیارے
از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان جانب
سنجار عزیمت نموده همانجا متوطن گشت ۞

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق قدس سره

کنیت ایشان عبدالرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند
و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی
عراق بوده اند و ایشانرا در علوم قدرت تمام بوده و رساله جلاء الخاطر
را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد
و دران نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی ست چون
حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ۞

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیا و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر
و باطن را از آنحضرت بدرجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض
و صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان

ایشان غالب بوده در زهد و ورع را بر مرتبه کمال داشتند و از حیای
پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند ولادت ایشان در سال
پانصد و بیست و هشت هجری وفات در ششم ماه شوال سال ششصد
و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از
ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند
و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدیم که سه بار خمر برای
سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند
حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنها ایستادند و دواب را
بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد برآوردند
و بر جای بماندند هر چند آن سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت
نمیکردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و
می طپیدند پس همه فریاد برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج
برطرف شد و خمر به سرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد رفتند و این
خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد
گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد

خود درهوا دیده بهم رسید ند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند
مترس که تو نیز از ینجا عدۀ ایشانرا پنج پسر بوده شیخ ابو صالح نصر
شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمٰعیل شیخ ابو المحاسن
فضل الله و شیخ جمال الله که ایشان در صورت با غوث صمدانی
بسیار مشابه بودند و همگی در خدمت عم بزرگوار خود شیخ عبد الوهاب
کسب علوم صوری و معنوی نموده هر یک کامل مکمل گشته اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سره

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهر و باطن را در خدمت والد بزرگوار
خود کسب نمودند و کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد بست
و پنجم ذیقعده سال ششصد هجری بوده ﻫ

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد الله

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی
از خدمت والد بزرگوار خود کرده اند محدث و فقیه گشته اند وفات
ایشان بست و هفتم ماه صفر سال پانصد و هشتاد و هفت هجری
بوده و قبر در بغداد است ایشانرا دو پسر بود شیخ ابو محمد عبد الرحمن

عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کسب نموده عالم و کامل گشته بودند ٭

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده اند فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و بدمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب ۲۸ جمادی الآخر سال ششصد و سیزده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان

نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اکثر
مریدان آنحضرت زیاده از انند که در شمار آیند خصوصًا در ولایت
هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند و کافران
نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر
آنحضرت بفقرا بخش می کنند ۞

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و
ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار
و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله پیوسته در خدمت حضرت
غوث اعظم می بودند و فایدها میگرفتند وقتیکه آنحضرت فرمودند
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفته و
قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک درآمده
باین سعادت مشرف شده ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم
وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب
گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید و از منبر

از منبر فرود آمده در پیش شیخ با دب ایستادند و جانب وی می نگریستند
چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب
دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او با دب ایستاده
بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعدازان از شیخ
علی پرسیدند از معنی آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای
آن با دب ایستاده بودم شیخ گفت آنچه من بخواب میدیدم آن
حضرت به بیداری میدید و حضرت غوث الثقلین ایشانرا بسیار
ستایش میکردند و می فرمودند که هرکس از اولیای الهی از
عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود او مهمان منست و من
مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت
ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان
خود می گفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکرد با نها میگفتند
که چیزدار باشید و خاطر های خود را نگاهدارید که پیش سلطان
میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت
میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند

که پادشاه عراق تویی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهی ایمن
میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لا خوف علیکم منقولست
که روزی شیخ به نهر ملک سیر میرفتند دیدند که میان اهل دو دیه بر سر
مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بنده خدای
آمرد و برخواست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند
که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی
هیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروی شخصی بیاید و او نام
ایشان را بگیرد و برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت
هجری بوده و مدت عمر صد و بیست سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته
اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صریفین روی در آسمان
کرده بر پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگذرد یکی
میگفت سبحان من عنده خزاین کل شیء و ما ننزله الا بقدر معلوم
و دیگری میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگری

و دیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء و حجة علی خلقه و فضل علیهم محمداً
صلی الله و سلم و دیگری می گفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان
الله و رسوله و دیگری می گفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم
رب کریم یعطی الجزیل و یغفر الذنب العظیم چون این را شنیدم بیخود
شدم وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در دنیا است از دل من
رفته بود چون بامداد شد با خدای تعالی عهد کردم که خود را تسلیم
شیخی کنم که مرا بخدای تعالی رهنمائی کند روان شدم و نمی دانستم
که کجا بروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت و وقار پیش آمد
و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوی
دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ
عبد القادر بودم گفت یا ابا العباس دوش مریدی را در صریفین
جذبه رسیده و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان ندا آمده
که مرحبا بک عبدی با خدای خود عهد کرده است که خود را تسلیم
شیخی کند برو وی را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان
عبد القادر سید العارفین و قبلة الواقفین درین وقت است

لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر
نشدم مگر که خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غایب شد
پیش شیخ عبد القادر درآمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد
که خدا تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبه وی
بلندتر باشد از اولیای بسیار و خدا تعالی بوی مفاخرت کند
بر ملائکه بعد از آن طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ
من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند باختلاف
لغات نزدیک بود که عقل من زایل گردد و در دست حضرت شیخ
پاره پنبه بود بر من زد عقل برقرار بماند بعد از آن چند ماه در خلوت
نشانده والله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشده پیش از آنکه
من بگویم با من بگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد
و میان خرقه پوشیدن من از وی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من
بیست و پنج سال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند ه

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ عبد القادر نزدیکترین اہل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجہت طہارت می رفتند و ابریقی پر از آب بدست یکے از مرید ان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را بران ابریق کشیدند فی الحال چنان بود درست شد و پر آب شد و ازان آب طہارت کردند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و ہفت ہجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب از ایشان بسیار ظاہر شده قاضی موصل را نسبت با ایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکے از کوچہای موصل از مقابل وی می آید با خود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد تا سیاست ہمی سازند ناگاه دید که بصورت

کردی برآمدند چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمدند چون
نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاہر شدند چون بقاضی رسیدند
گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست
میکنی از انکار خود توبہ کرد و مرید شد پیش حضرت غوث اعظم
گفتند کہ قضیب البان نماز نمی گذارد فرمودند بگوئید کہ ہمیشہ سراو بر
خانہ کعبہ در سجود است وفات ایشان در سال پانصد
و ہفتاد ہجری بودہ و قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمۃ اللہ

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث
صمدانی سید محی الدین شاہ عبد القادر گیلانی رضی اللہ عنہ دلیل بزرگی
ایشان ہمین است کہ سعادت خدمت آنحضرت را دریافتہ اند گویند
چون حضرت غوث اعظم بجہت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند
ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند و
وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد و ہجری بودہ است

حضرت شیخ صدقہ بغدادی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو الفرج و نام پدر ایشان حسین ست مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه بر بساط حضرت غوث اعظم درآمدند و آنحضرت بالای منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی شد و گرفت شیخ صدقه با خود گفتند که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی اویند شیخ صدقه با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید وی را از چه توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند یا هذا وی توبه میکند از آنکه دیگر در هوا نرود و حاجت او بمن آنست که او را بمحبت حق سبحانه تعالی راه نمایم وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقا بن بطو رحمة الله

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید
شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین
حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزے در
مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای
آنکه در پای اول منبر وعظ میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی
خاموش بوده بر زمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر بالا رفتند
و بر پایه دوم نشستند پس من مشاهده کردم که پایۀ اول کشاده شد
چندانکه چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول
صلعم با اصحاب بر آنجا نشستند و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ
عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم
ایشان را بگرفتند و نگاه داشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون
گنجشکے بعد ازان ببالیدند و بزرگ شدند بر صورتی هایل سهمگین بعد
ازان آن همه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت
آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدای
ایشان را تایید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشود

میشود بصور اجسام و صفات اعیان و می بینند ایشان را کسانیکه
خدا تعالی آنها را قوت رویت آن ارواح در صور اجسام و صفات
اعیان داده است و بعد از ان از سبب میل کردن و خورد شدن و
بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که
بشر را قوت آن نیست مگر تائید نبوی و لهذا نزدیک بود که شیخ
بیفتند اگر رسول صلعم ایشان را نگرفتندی و تجلی ثانی بصفت جلال
بود ازینجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت
جمال بود ازینجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذالک فضل الله
یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۞ وفات ایشان قریب بسال پانصد
و پنجاه و سه هجری بوده و قبر در باب تونس که از دیارهای ملکست واقع شد

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبد القادر جیلانی
اند کرامات و مقامات عالیه و از بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات
مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را مقرب الحضرت
می گفتند و مشهور بوده که محمد بن قاید از مفردانست ابن قاید فرموده اند

که همه چیز را باز پس گذاشته ام و روی بحضرت آوردم ناگاه پیش روی
خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم
کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق نیست گفتند
این نشان قدم نبی است صلعم خاطر من تسکین یافت؛

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبل قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه
بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی
اند رضی الله عنه در خصوص مذکور است که شیخ ابو السعود با مریدان خود
گفت که پانزده سال است که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف
داده است اما من تصرف نکردم این فاید روزی ازوی پرسیدند
که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته
ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمر قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب
بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی

ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و از کبار مشایخ مصر و صاحب خوارق و جامع علوم ظاہر و باطن بودند سالے رود نیل طغیان نمود اہل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب التماس کردند شیخ برکنار رود نیل آمده از آب آن طہارت نمودند فی الحال آب کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواہش زیادتی آب نمودند شیخ آنجا رفته بآب ابریقی که ہمراه داشتند وضو ساختند در حال آب زیاده شد و ببرکت ایشان زرد حجها بحد عالی شد وفات شیخ در سال پانصد و شصت و چهار ہجری بوده و مدت عمر زیاده بر ہفتاد سال و قبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمہ اللہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد بن احمد بن قدامۃ الحنبلی است صاحب تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد بادشاه مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ وفات ایشان در سال ششصد و بیست ہجری بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

مرید شیخ عبد الله بطایحی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت غوث الثقلین اند
در بهجة الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی
بودند بیت روی خوش و خوی نکو چون دوست میدارد خدای
خرم کسی کورا بود خوی خوش و روی نکو : وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابومدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزی
مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین
مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اند روزی شیخ ابومدین
در بعضی از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللهم انی اشهدک
و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند
که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در
بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از ان بعضی از اصحاب
اعظم بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت
اظهار فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و هو بن علی بن عربی است و نسبت خرقه ایشان بیک واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی ست و بعضی گفته اند که بے واسطه مرید حضرت غوث اعظم اند امّا قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقه بحضرت خضر علیه السّلام میرسد بیک واسطه و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بے واسطه و در اصطلاحات کاشی نوشته اند که شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کرده اند که خرقه تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد الله بن جامع پوشیدم و او از خضر علیه السّلام در نفحات الانس مذکور است که تصانیف شیخ از پانصد زیاده است گفته اند که شیخ محی الدین را با حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله ارواحهما اتفاق ملاقات اجتماع افتاده هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده بے آنکه در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان را از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند فرمودند که و

دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس
شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و شصت هجری
وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی و هشت در دمشق
بوده و قبر ایشان در جبل قاسیون است که الحال بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونیوی رح

کنیت ایشان ابو المعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی
اند مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشان است
و در مرتبه تصوف و تشیع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان مولانا
جلال الدین رومی و ایشان اختصاص صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا
جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبد الله یافعی بن سعد یافعی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو السعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان
از یمن است و همیشه در حرمین شریفین بوده اند شافعی
مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر

ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان
بچند واسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله روضة
الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را
نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت
داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر
سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مزار معلا
بمکه معظمه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت
واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد باین طریق که والد بزرگوار ایشان که شیخ محمد
بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد
بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید
الشاذات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب

کرامات و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از
بغداد بخراسان و از آنجا به ملتان تشریف آورده و متوطن
گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدم تجرید پیموده بودند و قبر
ایشان در اچه است و شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشایخ هندستان
بوده اند و جمع کثیری از کفار و عصات بدولت ایشان بشرف
اسلام و توبه مشرف شدند شیخ ابوالحق دهلوی قادری در اخبار
الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی
حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان پنزدهم ربیع الاوّل
سال نهصد و چهل هجری بوده و مدت عمر شریف هفتاد
و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبد الرزاق
که عارف و کامل بوده اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر
سال نهصد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابد
که در حضور والد ماجد خود از عالم رفته بودند و از سید زین العابدین
پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر

پدر بزرگوار خود بودند و ایشان را پسری بود شیخ جمال الدین ابو
الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده
نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده
سال نهصد و هفتاد و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبد الله بهتی قدس سره

نام پدر ایشان سید محمد بن سید حسن جیلی است و به دوازده واسطه
نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست از پدران خود پوشیده
اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان
آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری
و باطنی بکمال رسیده اند و در موضع ته که از نواح دهلی است سکونت
ورزیده اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه با وضو
و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان
بظهور رسیده چنانچه گویند هرگاه دزدی میخواست که در خانهٔ ایشان
درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه دران دیه

که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات
ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی وهفت هجری بوده
ومدت عمر از صد سال زیاده بود وقبر در موضع بته است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سائینده است از اولاد حضرت
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت میان میر
پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر معتقدان
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل
ویگانه در علم ظاهر وباطن بوده اند وفضیلت ظاهری وباطنی
بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور ایشان
سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که
از خویشان حضرت شیخ نویسانیده آورده بود در شهر سوستان
سال نهصد وپنجاه وهفت هجری واقع شده ووالدین
وهمشیره ایشان نیز صاحب حال وکشف وکرامات بودند
چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان

کلان من متولد شد والده از کشف دریافته که این پسر عارف نخواهد شد
مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک و دریاد
تو همیشه مستغرق باشد هاتفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی
موصوف باین صفات عطا خواهد فرمود بعد ازان ایشان متولد شدند
و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و
استغراق عظیم تولد نموده اند و حضرت ایشان زیاده از شصت سال
در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عوام روی ارادت
بایشان داشتند و در سلسله علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر ند که در
تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سوستان بوده اند و کشف عالم
ملکوت را پیش والده ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و اویسی
نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی
الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث
اعظم بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل
و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته و روز و شب مستغرق
[illegible] بودند و سفر نمودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا بخدمت ایشان

عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مرا در دل یاد آورند
و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آن وقت که غیر او در دل گنجد و همیشه طریقه
ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان سخنی
که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشده و در طریقت جنیدیه و تحت خود
بوده‌اند و مرید کم میگرفتند و هرکسی را مرید کردند بمراد رسانیدند و حلقه
مرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده همیشه میفرمودند
یاران ما را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان
همه نصیحت و موعظه بود و اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند
و می فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه
اگر یکمو جنب تر نشده باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از
خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند
بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ؛ ترک کردن
هر دو عالم را و پشت پا زدن ؛ و اینطریقه خاصه ایشان است که
از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
سیر رفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید

می رسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند
و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند
و اکثری تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند
که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت
ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
کلان از کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر
چه میگوید فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آوان جوانی
از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم امسال شما عزیزان
بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب
قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد
هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع
شود حضرت ایشان بهر کدام از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند
چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید ببرکت کلمه طیبه
و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان بچندان واقع شده که از حد تحریر

تو ان آورد خادم آنحضرت نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای
گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیده اند شبی مرا فرمودند که
کوزه آب و مروحه پیش من نهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را
بخدمت ایشان نهادم کوزه آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم
آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامه خواب
خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت
نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار
فی الحال کوزه آب بخدمت ایشان بردم و گفتم که حضرت امشب کجا
بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده
ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگویم اما
این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا زیان رساند فرمودند امشب
تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند غاریست
که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آنغار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آنغار بسر نبرند

هنرند که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال کشایش نشده باشد
بیک شب نشستن در انفار فتوحات روی دهد این فقیر و بار بملازمت
ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری رو نمود که اطبا
از معالجه او در ماندند چون بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته
گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این درمانده اند توجه
فرمایند که حق تعالی این را بخشد ایشان کاسه آب را طلب داشته
و دعائی بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم در آن
هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله
مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان
مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال
یکهزار و چهل و پنج هجری بمعموره لاهور در محله خافی پوره واقع شده
و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد
و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پوره که متصل شهر لاهور است

واقع شد بزند و تبرک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل واصل و مشهور بودند و برحمت حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سهرهندی ست و شیخ تنها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان و سیادت حامد و حضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید حیات اند و از اکمل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است و حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد سنامی و شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه را به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله نگسسته باد؛ گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است و جد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده و اصل ایشان از بسطام ست صاحب رشحات نوشته

نوشته که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بودند یکی از انجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابو حفص و یحیی معاذ
شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه
در دهان می انداختم که دران شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی
تا آن لقمه دفع کردمی سید الطایفه حضرت جنید فرموده اند که بایزید
در میان ما چون جبرئیل ست در ملایکه و از سخنان بلندی که از ایشان
نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرمایند که بر بایزید فراوان
دروغها بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است
و فرض کدام فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی
بدجله رسیدند دجله هر دو کنار بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا
بنیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش بنیم دانگ برزبان بیارم
مرا کریم می باید نه کرامت فرمودند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز
بوصال و فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بتر
از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال

تو چونست فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که
بدرگاه ملک شود ازو نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقهٔ
طیفوریه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است
وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دوصد و شصت و یک هجری
و بقولی دوصد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات
از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه
حضرت مولانا عبدالرحمن جامی دوصد و سی و چهار نوشته اند
احتمال دارد از طبقات که این تاریخ را نقل کرده اند خالی از غلطی نباشد و تربت ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین
که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان
در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک
از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان
بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه‌شنبه
عاشورا سال چهار صد و بیست و پنج هجری بوده فرموده اند

اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره
فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با اصحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت
ایشان بکسری میرسد و خال ابوعبدالله رودباری اند و مرید بیواسطه سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری
بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی
رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی میشد پیغمبر صلعم را بخواب
میدیدم و آنرا ازوی پرسیدم وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش
و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صایغ و

مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابوعمرو زجاج صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی سی سال در مکه معظمه بود و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور است واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه هجری و قبر ایشان نیز در نیشاپور است پهلو ابوعثمان جری و ابوعثمان نصیبی

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشان را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی از شیخ عثمان مغربی به دو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی می رسد و نسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی به واسطه شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل صحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب و مدار علیه وقت نوشته اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره صحبت داشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره

نام ایشان فضل بن محمد است و فارمد قریه است از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده اند وفات ایشان

ایشان در سال چہار صد و ہفتاد و ہفت ہجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجہ یوسف بن ایوب ہمدانی رح

کنیت ایشان ابویعقوب در اصل ایشان از ہمدان است و مرید شیخ ابوعلی فارمدی اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی کرد نیز استفاده نموده اند و بشیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را ہم دریافتند و در مجلس حضرت غوث الاعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذہب و سلسلۂ خواجہای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چہار صد و چہل ہجری بوده وفات در راه مرو سال پانصد و سی و پنج ہجری روی داده و قبر ایشان در مرو است ایشانرا چہار خلیفہ بوده خواجہ عبد الله برقی خواجہ حسن انداقی و خواجہ احمد یسوی خواجہ عبد الخالق غجدوانی رحمہم الله تعالی

حضرت خواجہ حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعی است در نواحی بخارا ولادت ایشان در سال چہار صد و شصت و چند ہجری و وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی است

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات
و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر بابا ارسلان شده اند
که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلعم
بابا ارسلان ایشانرا ترتیب نموده اند و بعضی ترقیات در خدمت بابا
ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی با تمام رسانیده اند
و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که
پسر بابا ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند
وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم
بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و انتساب خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی
و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر عم
ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نموده فرمودند بحوض آب در آی و غوطه

و غوطه خورد و بدل بگو لا اله الا الله محمد الرسول الله و ذکر دل را بایشان آموخت و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت نماز بکعبه میرفتند و میخواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوان است و آن قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو نمای ایشان نیز در اینجا است و این کلمات از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوان است

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن دهی است از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع انجیر فغنوی است و آن دهی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسلهٔ خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت عزیزان است
مرید و خلیفهٔ خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر
بسیار بوده از ایشان منقول است که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان
عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از
فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتن که قصبه ایست از بخارا و وفات
در سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفهٔ حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی
قبول کرده اند و با اصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این مرد رسیده بود
زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی به امیر کلال که مرید و خلیفهٔ
ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ مدار
و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر برپای خاستند دست بر سینه نهاده گفتند
که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریهٔ سماسی بوده است
که از جملهٔ دیهای رامیتن است و قبر ایشان نیز در آنجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند و ولادت ایشان در موضع
سوخار است وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول
سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت خواجه نقشبند بهاء الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه
که در مقامات خواجه است می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت
کمخابافی و نقشبندی مشغول میبودیم و همین نقل را بخط حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سلسله حضرت خواجهای نقشبندیه
اند ایشانرا نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر
کلال اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ و خلیل اتا که از مشایخ ترکستان بوده
اند فایده یافته غوث وقت و قبله اولیای زمان خویش بوده اند و
خاص و عام روی بایشان آورده اند طریقه ایشان تمام سلطان شیخ
شریف بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این
سلسله حنفی بوده اند از خواجه بزرگ پرسیدند که طریقه شما جهر و خلوت

وسماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند
که بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
وز برون بیگانه باش ؛ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ؛ دایم
همه جا و با همه کس در کار ؛ بیدار نهفته چشم و دل جانب یار ؛ گویند که حضرت
خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است ایشانرا ازین معنی سوال کردند
فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسلهٔ شما بکجا
میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجای نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع
چه میفرمائید فرمودند که انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم و خواجه بزرگ را خوارق
و کرامات ازان بیشتر است که شمهٔ ازان بیان توان نمود و از والدهٔ ماجدهٔ
ایشان منقول است که میفرمودند فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود
که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد و بعد از چند ماه بهمان صفت
گوساله بزائید گویند چون حضرت خواجه بمکهٔ معظمه رفتند در آن روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم
درویشانی که دران سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به
بخارا رسیدند تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز فوت شده بود و چنانچه

وچنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده است الحال نیز همان تصرف است
ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده وفات ایشان در شب
دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر
شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخاراست
در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه ما این
بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئا لله از جمال روی تو حضرت خواجه
را اصحاب بسیارند اهل ماوراء النهر اکثری مرید ایشانند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد
پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی رح

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر
خواجه بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرموده اند مقصود
از ظهور ما وجود اوست او را به هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ام اگر مشغول میشود
جهانی از و منور میگردد و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الله
بزیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا سادات و مشایخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش

می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا مرضی عارض
شد و ازانجا متوجه مدینه شریفه شدند در روز چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه
بمدینه رسیدند در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق پیوستند
و شب جمعه ایشانرا دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه امیر المومنین عباس
رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و شش سال بوده

حضرت خواجه ابونصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان
فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریف و رسوم
طریقت را بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند در نفی وجود و بذل مجهود کار را از ایشان
گذرانیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرموده اند که وقتی که والد من فوت می شدند
بر سر بالین ایشان حاضر بودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشانرا گشادم تا نظر کنم
چشم گشادند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای
ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابونصر پارسا در
سال هشتصد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطه بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان خلفای
خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان حواله با ایشان کرده اند
و میفرموده اند که علاء الدین خیلی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه
خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود
از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت
خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهار
شنبه بیستم رجب سال هشتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است وفات
خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده
و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از ننه لهوکر از توابع غزنین واقع
شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجاست و ایشان از مریدان بی واسطه
خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرموده اند که ما از
خود کاری نمیکنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی
فرموده اند که هرگز سختتر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت

ایشان رفتیم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند
بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع
گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان
در موضع ملغتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین
است و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین یاران
مولانا یعقوب چرخی اند و سلسله خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و
رهنمای حقیقت بوده اند و اهل ماوراء النهر و خراسان از ایشان بجای بزرگ رسیده
اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده و حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه در بعضی
کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشان را بجای پیر خود می دانسته اند و حضرت
خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده است نوبت حضرت مولانا با ایشان
ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند
فرمودند محاسن سفید کرده اند ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیر از منشهای

سر دره سخاوت : موی سفید کردم جاروب آستانت : گویند که حضرت
خواجه احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند
و چون سال بآخر رسیده انبارها پر بوده و این از کرامات حضرت خواجه است
و درین باب حضرت مولانا فرموده اند ابیات : هزاران مزرعه در زیر کشت است
که او رفتن راه بهشت است : درین مزرعه فشاند تخم دانه : در آن عالم نهند انبار خانه
ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که
از توابع تاشکند است بوده و وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم ربیع الاول
سال هشتصد و نود و پنج اتفاق شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند
و از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جاده شرع و سنت مستقیم بوده اند
چون بخراسان تشریف برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی
و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاو الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند
بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری چنان گفته اند که در خود خفتنی

که بعد از خواب می باشد مییابند والا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری
بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع مرتفع میشود امر اکمل آن
چنانست که آنچه میگفتند بشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای
نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخر سال هشتصد و شصت هجری بوده
و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام
والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان
حنفی المذهب بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان مذهب امام شافعی
نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین کوسوی
از بعضی پرسیده بودند که غیر واقع مردم مرا گرفته آخر کتاب چهار مذهب حضرت
شیخ سعید خرقانی را که از کلمه المصطفی همراه آورده بودند مسایل اختلاطی مینموده اند
مثل وضو ساقین بعد از مس مراة و مس ابهام انثی و غیرها و حضرت مولانا
عالم عامل عارف کامل در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقبول علما و فضلای
اهل ماوراء النهر و خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین میرزا کمال

را کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین
کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که
شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبت در سلسله بخواجه بزرگ میرسد و خواجه محمد پارسا را
در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پاره نسبتی
بایشان عنایت نمودند و خواجه احرار قدس الله سره ایشان را بکمال تعظیم و احترام
می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ مخدومی می نوشتند و میفرمودند
که شمعی افتاده در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغها در ماوراء النهر می آیند با وجود آنکه
حضرت مولانا را حال بر این منوال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمیفرمودند
و میگفتند که بر کشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالمان ظاهر
و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان میداشتند و میفرمودند که ستر حال مشایخ
بدین طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ
نفسی از شغل باطنی خالی نمی بودند و در فضیلت بحری بوده اند معراج بجامعیت
ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار ایشان
که بهترین شعرها است تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای
حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت

لذت عشق فروخته مرا در رگ و پی   عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی
و گفته اند شعر غم عشق از دل کس کم مبادا   دلی بی عشق در عالم مبادا
شتاب از عشق بود گر خود مجازیست   که آن بهر حقیقت کارسازیست
اگرچه بظاهر جمال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند رباعی
کارهای عشق خوبانست هر سو عالمی   در پی انکار او و ایشان در کار خویش
واین بجهت آن بود که میفرمودند هر چند عارف کامل واصل بعد از تحقیق محبت الهی
و اتصال بمحبوب لم یزلی در هر چه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هرچه آید جز یک
چیز نجوید اما در اول از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب
آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد بیت
با عشق تو ام هوا نماندست و هوس   با آتش سوزنده چسان ماند خس
خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس   جامی ز تو مر ترا همین خواهد و بس
و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت
هست مراد هر کسی چیز دگر از جهان   نیست مراد غیر تو جامی نامراد را
و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در
اواخر حال که بکمال رسیده بودند می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می دید

درین خمخانه ؛ از خم سبو کشند نه از پیمانه ؛ صدبار اگر نیست شوی عالم هست ؛
واقف نشوی که هست عالم یا نه ؛ و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
ازان نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبهای
لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ و همه
در عالم مشهور و معروف هیچکس ؛ ابراز سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات
الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق دران مندرج است دو چشم تصنیف
ایشان است و در مثنوی یوسف و زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار
است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید
و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائده ها میبرباید و این کتاب را می نویسد همه از
تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در سوز حال حضرت مولانا
از کلام ایشان هست و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و
انکار می نمود و سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد بعد از فوت آن مرحوم
یکی از فضلا که عالم و عامل هست شبی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب
اضطراب چیست گفت به بهشت رفته بودم و میخواستم درآیم که مولانا عبدالرحمن
جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بحضرت

ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که با ایشان بگوئید که مولانا عبدالرحمن جامی
بگویند مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در خرجرد جام در
بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان
هشتاد و یک سال وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار بسه سال است
در هشتصد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت
و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر جوند و برداشت جنازه
ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبدالغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده
از اولاد سعد عباده انصاری رضی الله عنه که از کبار انصار بود و از قبیله انصار و از قبیله
خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند و
حضرت مولانا درباب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش مرغی
بود شکاری ✤ باز است تیز رفتار عبدالغفور لاری ✤ و حضرت مولانا مریدکم میگرفته
اند و می فرموده اند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بمولانا عبدالغفور
است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده چنانچه

در حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پدر خود داشته اند و روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مریدیکه بعد از مردن هم در خدمت پدر خود باشند

حضرت خواجه عبدالشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه بن حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون متولد شدند والد خواجه بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشانرا در کنار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده بودند و اهل هند بکمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقه ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری و فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده

ماموریم باگذشت استخوان خود را در سمرقند بگورخانهٔ ابای خود برسانیم و متوجه
سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت
خواجه احرار است ۞

حضرت خواجه باقی رحمه الله

اویسی حضرت خواجه نقشبند بهاء الدین و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند
یکی از مریدان خواجه گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر
ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند
بنده ایست خدا را غمش مخور ۞ وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده
و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است ۞

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس سرهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر انند و درین زمان مقتدای ماوراء النهر
بودند مردم آنجا را روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان
و پسر خورد صالح خواجه بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجه
کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد
کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار

احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار و چهل و شش هجری بوده و قبر در ده بیدست و صالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و چهل و هشت هجری بوده و مقبره ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله متبرکه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسله ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است و شاگرد امام اعظم اند رضی الله عنهما و خرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده ازینجهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان ولی بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی برایشان غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی باسمان کردند و از حق سبحانه

وتعالی بجهت آن جماعه دعا خواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه
فرمود که بهمان مقدار که حلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا
آوردند خواجه از آن تناول نفرمود و سبب تناول نفرمودن اینست که چون
باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش
سازند که خوراک این جماعه از کسب و مشقت ایشان مهیا شد چنانچه درویشی در بادیه
تشنه شد وی را از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت
بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گر نه
مگر امانتم آب نباید قادری که آب در جوف من پدید آری یعنی کرامات ظاهر
این از کر بود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمة الله

کنیت ایشان ابو علی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو
و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند
که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبدالواحد بن زید و شاگرد امام اعظم
اند رضی الله و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر
بودند و در حقایق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خرد خود را

خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدرانست کودک گفت ای پدر
مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفتند بلی
کودک گفت بیکدل دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست
دست بر سر زدند کودک را بینداختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس
که از خدا بترسد از همه چیز بترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را
دوست دارد اندوه بسیارش دهد و چون دشمن دارد دنیا را بروی فراخ گرداند
فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر
توانید بجائی ساکن شوید که کسی شما را نه بیند و نه شما کسی را که ظلم نیکو بود و فرموده
اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده اند
در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند
چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر
گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال
یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزار شبیکه

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است

وایشان از ابنای ملوک اند و در اوایل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی
توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه جنبید گفتند
کیستی گفت آشنا شتری گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت
ای غافل تو خدای را در جامه اطلس بر تخت زر میطلبی این از شتر بر بام جستن
عجب تر است از این سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر
بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی
با هیبت از در درآمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان
گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای
منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش
از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان
همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط بود که یکی میرود و دیگر
می آید ناپدید شد سلطان تنها با اضطراب تمام از عقب او روان شدند
گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و رو بصحرا
نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و
همچنین چند نوبت گفت ناگاه آهوی دیدند و خود بصید مشغول گردند آهو

آهو بسخن آمد و گفت مر الصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان
متغیر گشت و از جامه‌های که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در
طریقت زدند و بمکهٔ معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف مشغولی صحبت
داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام
ایشان را استاد نامی فرمودند سید الطایفه جنید قدس الله سره فرموده‌اند که
ابراهیم ادهم کلید علمهای این طایفه است و صحبت دار خضر علیه السلام بوده اند
و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت ننموده اند
یگانه زمان و پادشاه هر دو جهان و سید اقران بوده . خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیاده از انست که در تحریر و بیان در آید گویند چون واردی از غیب
فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که به بینند که این چه کار و بارست تا از ملک خودشان
ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زری
میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی ازمن چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا
تمام زر شد مشتی بر داشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته
پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد و اشارت بدجله کردند هزاران
ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم

ماهی ضعیفی آن سوزن را در دهان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند
کمترین چیزی که یافتیم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاولی
در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و بعضی گویند در
بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمة الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم
ادهم قدس الله سره فرموده‌اند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن
یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجه هبیره بصری رحمة الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب
خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هفتم ماه شوال است

حضرت شیخ علوی دینوری رحمة الله

مرید خاص خواجه هبیره بصری از اجله مشایخ وقت و صاحب علوم ظاهری و باطنی
بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزیکه تولد نموده اند
تمام عمر صایم الدهر بوده‌اند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند انچه در تذکرة الاصفیا

الاصفیا و بعضی رسنحات مشایخ چشت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری اند ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسلہ سہروردیہ نوشتہ خواہد شد ؕ

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس اللہ سرہ

از اقطاب وقت بودہ اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمہما اللہ و وفات ایشان چہاردہم شہر ربیع الآخر است و قبر در عکہ واقع است کہ از توابع شام است

حضرت خواجہ احمد ابدال چشتی رح

سر حلقہ سلسلہ چشتیانند و پسر سلطان فرسنافہ اند از شرفا چشتی ست و امیر آن ولایت بودہ اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو اسحاق بقصبہ چشت رسیدہ اند خواجہ دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است کہ روزی خواجہ ابو احمد در سن بیست سالگی ہمراہ پدر خود سلطان فرسنافہ بقصد شکار بجانب کوہ رفتہ بودند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادہ بکوہی رسیدند کہ چہل از رجال اللہ بر سنگی ایستادہ بودند و شیخ ابو اسحاق شامی نیز درمیان آنجماعہ بود حال بر ایشان بگشت از اسپ فرود آمدہ و پای

شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ و سلاح هر چه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیدم
با ایشان روان شدند هر چند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از
چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را
فرستاد تا بیاوردند هر چند پند دادند و بند نهادند باز نخواستند آورد سود مند
نیفتاد و گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافته بآنجا در آمدند و
در را بست خمهارا شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند ببام بر آمدند و از غایت غضب
سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان بزند روزنه فراهم آمد و سنگ
را بگرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آنحالت را مشاهده نمود پدر و دست
ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان
ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دو صد و شصت
هجری بوده و وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج رو داده و قبر ایشان
در چشت است ٭

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف
یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود

محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بود و کاری محمود را بشارت و بشارت رفته
بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره
رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافته خواجه محمد
بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که بسن چهل
رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت
خدا تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب
دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مرد است محمد سمعان نام تحصیل علوم
کرده و صالح است خواهر خود را باو عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره
را باو عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر
عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو بریختی
در اثنای وضو از خود غایب می شدند و ساعتی دران غیبت میماندند و باز
حاضر می شدند و وضو را با تمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر
در سال چهار صد و پنجاه و نه بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده

و هم وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قایم مقام خود
ساختند و قبر ایشان در چشت است ؎

حضرت خواجه مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن را با قرأت
آن حفظ کرده بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بست و شش سالگی
رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت
پدر قایم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف
و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان
اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام
احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ
جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس
تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست
ایشان را گرفتند و بر کنار جای بالش خود نشاندند و سه بار فرمودند بشرط
علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فایده تا حاصل
نمودند و سلسله چشتیه از خواجه مودود بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات

وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر ایشان
بیشتر در مزار متبرکه چشت است ط

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بوده اند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق ما هستی ما مشتاق تو ایم چون بیدار شد سه بار موافق اختیار کرده بروشی که کسی ایشان را نشناسد بزیارت حرمین الشریفین متوجه شدند چون از شرایط حج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و شش ماه مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند که ایشان را برنجانند از روضه متبرکه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان خواف بوده و مرید خواجه مودود چشتی اند و شاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت اقامت ورزیدند نقض طهارت در انجا نکردند چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفته طهارت می نمودند و میفرمودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال پانصد و نود و هفت هجری بوده

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب به دوزخ برند و درهمین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان در ششم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و صحبت

و صحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول است
که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجایی رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا
آتشکده بود که روزی بیست ارابه هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از ایشان
پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فایده دارد و چرا خدا را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست
جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که
نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم
قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان
مانده برآمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهده این کرامات
جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر
از جمله اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان روزی
می فرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا از و محجوب مانند
نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد تحقیق بدانکه حق تعالی
او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع
چون تواضع زمین و وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سیستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی بوده اند و در هندوستان سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی و شیخ عثمان هارونی میفرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او و قطب وقت و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و مشرف القلوب و زبده مشایخ اجل و قدوه اولیای اکمل بوده اند اهل هند را روی ارادت بخدمت ایشان بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیان است گویند که چون حقتعالی ایشانرا توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور است رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت شیخ بودند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنجاه و هفت روز با ایشان

ایشان بوده انواع فواید بوده اند و شیخ الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف
همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور
دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع
کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان
نشده بودند فتوح دینار بیحد بخدمت ایشان میفرستادند و هنوز کفاریکه دران نواحی
اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران روضه منوره میگذرانند ولادت
حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت و وفات ایشان روز دوشنبه ششم
ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بروایتی سیم ذی الحجه سال مذکور
و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که
حبیب الله مات فی حب الله و عرس ایشان از مشایخ هندوستان در ششم
رجب میکنند و درهمین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های
دور جمع کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار
الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف
گشته و اجمیر شهریست پرفیض و پرنور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که

که همچو دریای محیط است و نام آن ساگرتال نهاده اند واقع شده و ولادت این
فقیر در خطه اجمیر بالای ساگرتال روی داده در سلخ صفر نصف شب دوشنبه سال
یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر سه صبیه شده بود و پسر
نمی شد و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود و از روی عقیده
و اخلاصی که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست
پسر نموده بودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد امید
که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یارب آمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از
شهرهای هندستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی
اند در تجرید و تفرید یگانه عصر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهر
و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشان را با شیخ بهاء الدین
ذکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات بسیار واقع شده در ناگور و طناب
زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال
میساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد

وهفتاد و سه هجری بوده وقبر در قصبهٔ ناکور است ٭

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است
وآن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از ان جهت کویند که چون در دهلی متوطن
شده اند و فتوح از کس قبول نمیفرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان
ایشان بعسرت میگذشت و اهنا از زن بقالی که در همسایه ایشان بود و بعد از
فاقها جزوی قرض نموده اوقات کذار خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت
اگر من در همسایگی شما نبودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبعت ایشان
گران آمد عهد کردند که از و قرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیده
شد فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمیگیرم و در وقت حاجت بطاقی که در حجره ماست
دست اندازند بقدر حاجت نان پخته بر دارند و صرف خود کنند و هر که خواهند
بدهند بعد از ان هر گاه که میخواستند از ان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند
نقلست که حضرت قطب الدین یکیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت
و خضر علیه السلام ایشان را بشیخ ابو حفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی
نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش رسیدند در انجا بخدمت

خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت درباره ایشان
بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران و جامع فضل
و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند که در سن
بست سالکی پیش از انکه مرید شوند بحضرت خواجه ریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند
از انجا معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمة الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شده چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود
که در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعید است اما در باطن قریب است همانجا باید بود بعد از
چند روزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین
سوار گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون
حضرت خواجه اجمیری را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه
تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بفرموده

بفرموده حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر سماع
فرمودند و در سلسلهٔ چشتیه سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسلهٔ نقشبندیه که
قادریه و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر کرده چنانچه شیخ
الاسلام گفته اند که ذوالنون مصری و شیخ شبلی و جار و لوزی در رواج همه سماع ورع
رحمت نموده **نقل** است از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس
سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این
بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است خواند **بیت** کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان
از غیب جانی دیگر است ؛ خواجه قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند
مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند از انجمله قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ
بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند و
حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال بر
ایشان دگرگون گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمودند

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب
است رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی

است در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صایم الدهر بوده اند
در صحت و مرض افطار نمی‌نمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
و گنج شکر ازان گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند
و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای
ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند و در دهن مبارک ایشان پاره گل در آمد
و تمام شکر شد از آنجا برخاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید
گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین
خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هرکس که ایشان را میدید گنج شکر
می‌گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند
حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهباز
عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است
که اما خانه درویشان را منور سازد و قطب و غوث وقت بوده اند و خوارق
عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات از ایشان بظهور
آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک

نزدیک رسید ایشان را از ناسی که در نواحی حصار است طلب داشتند و وصیت
نمودند که جانشین ایشان باشند بعد از وفات پدر خود در قصبهٔ اجودهن که نزدیک
دیبالپور و از توابع ملتانست اقامت ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف
ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند
یکی ازان جمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند و مشهور است بعد ازانکه حضرت شیخ
ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی فرموده اند که هرچه خدا کند میشود
و هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه بر ایشان و اهل ایشان را
چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان پسر
شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده که بنده مسعود چه کند اگر
تقدیر حق در رسیده از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افکنید و هم
شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و ولادت ایشان
در قصبهٔ کهتوال که از توابع ملتانست بوده و وفات ایشان روز سه شنبه پنجم
ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری روی داده و مدت عمر نود و پنج سال و قبر
در پتن است مابین ملتان و لاهور زیارتگاه متبرک ۵

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمة الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبه ایست از مضافات
سنبهل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ
فریدالدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و عامل بوده اند و جمیع
علوم را بکمال داشتند از مشایخ کبار در هندوستان نامدار و عالیمقدار بوده اند
و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان بوده و همه
کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانسته اند و در دارالسلطنه دهلی
اقامت فرموده بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و
کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی تجدید وضو کرده
بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه
را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید
و حضرت سلطان المشایخ همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان می
خواندند و خود برخاسته سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند
بجهت ادب سماع می ایستادند و تعظیم می نموده اند نقل است که شخصی را برات
ادکم شده بود نزد سلطان جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت
گنج شکر فاتحه بده آن شخص نزد حلوا پز رفته قدری حلوا آورده در کاغذ پیچیده

پیچیده چون کاغذ کشوده برات او پیش بود نقل است که پیش از وصال بچهل روز
چیزی خوردن ترک کردند و به اقبال فرموده اند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که
کرجبه نماند ولادت ایشان در قصبه بداون است سال سی و شش هجری
وفات چاشت روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج
رو داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال و نماز جنازه ایشان را
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرموده که از ملتان برای
همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که در ان سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز چهارشنبه
خلق انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از ان مکان بیشتر که ظاهر است
والحال نذر و نیاز بسیار بر روضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس
ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپا است اکثری از مشایخ
سلسله ایشان جمع میشوند و ایشان سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ
را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند
امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رح

از امرازاده‌های هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
مومن آباد است که مشهور به پتیالی است از نوادر سخن است جامع انواع
علوم و اقسام صنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان
المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند که خسرو نام پادشاهان است
و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای تو نامی التماس
خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که ما چنین نمودند که روز
قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال عنایت و مهربانی
نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من بپرسند خواهم گفت که سوز سینه
این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه
همیشه سوخته بود گویند میر چهل سال صائم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ
بطریق طی ارض حج گذارده بودند و سلطان المشایخ درباب میر فرموده اند
بیت این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ٭ زیراکه خدای ناصر خسرو ماست
گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار میر آنچه مشهور است از
پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوای تصانیف هندی و از برکت آب دهن

دهن مبارک سلطان المشایخ از قدرت طبیعت و شیرین سخنی حقتعالی بایشان داده
بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع الانوار را که در جواب مخزن اسرار است در دو هفته
تمام کرده اند و در اشعار ایشان نکته‌هاست که کم کسی بآن خوبی گفته باشد و این بیت
از نکته‌های ایشانست بیت زلف تو هر دو جانب خونریز عاشقان است ٭
چیزی نمیتوان گفت رو تو درمیان است ٭ و مضمونهای تازه عالی در اشعار امیر آنقدر
است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همین طور در اقسام زبان
فنون علم هندی بی‌مثل بوده اند و بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون امیر ایشان را
بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندستان مشهور است
و پیش ازان نبود اختراع نمودند و خود هیچو اندند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند نقل
است که چون شیخ سعدی بهندوستان آمدند در دهلی بامیر ملاقات نمودند و یکشب با
میر بودند میر یکدرم بخدمت شیخ آوردند و گفتند آنچه از مال دنیا داریم اینست هرچه
فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بخر که امشب با تو صحبت داریم گویند
که میر را بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر ازان نباشد چنانچه
نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند
که باش چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آن روز هیچ

فتوح نرسید فرمودند فردا بخنین چند روز گذشت فتوح از جای نرسید کفش
مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در
اثنای راه حضرت امیر خسرو که بابادشاه عصر بجائی رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند
دوچار شدند میر از ان درویش پرسیدند که از سلطان المشایخ خبر داری گفت
بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را
بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه در سلسله قصیده که سلطان
محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده
بخدمت سلطان المشایخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی
چون سلطان المشایخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان
اینقصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را شنیدند سر
خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و
گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بر روی آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان
همیشه در غم و اندوه بودند تا همانجا روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفتصد
و بیست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنجسالگی ترک و تجرید
اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ
رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و آنقدر خوارق و
کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر نشده
با وجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و
می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن [illegible]
آمد و می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک
ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند از آن باز نیامدند و خون مبارک
ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را از ینحال خبر شد آمده قلندر را
گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو
انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری بدو رسیده باشد و بعد
از آن این قضیه ۳ سال وفات ایشان در هژدهم رمضان وقت چاشت
سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است

و این فقیر بدانجا رسید سید محمد گیسو دراز خلفای ایشان اند ؂

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشائخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پور و دولتاباد بجهت رواج اسلام و ارشاد و ساکنان آنجا و فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بحدی بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشائخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت اباد دکن ست و این فقیر آنجا رسید

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز ترتیب یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصا شیخ رکن که در درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته

پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از نواح دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی
محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس
می گفتند و فتوی می نوشتند و مرید شیخ عبدالقدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ
محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبدالحق و ایشان مرید پدر خود شیخ
احمد عبدالحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک
پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله
ارواحهم گویند در اوایل حال روزی شخصی غزلی با آواز خوش میخواند چون آواز بگوش
شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر بسمل میطپیدند و میغلطیدند
ازان بحال آمده درین طریقه درآمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه روی
نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر
الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند
و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشایخ متاخرین در سلسله چشتیه از ایشان
بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان

کرد و شیخ وارد بر وی ظاهر میشد روزی شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت
که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبه
ولایت میرسید امروز اینچنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او تیز دیدند
فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبه ولایت حاصل شود
درین اثنا آن مرید بسجود افتاد و بمرتبه اعلی رسید و در اندک مدتی رحلت نمود شیخ
فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بیست
و پنجم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش
سال و قبر ایشان در بتا فیروزست تمام شد ذکر مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس سرهم

بیان سلسله متبرکه کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابو بکر بن عبد الله النساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت
شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسله کبرویه با سلسله
خواجهای بزرگوار بشیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابو بکر نساج با ابو بکر دینوری
صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند

گفتند بدیده صدق در آئینه طلب ؎

حضرت شیخ احمد غزالی رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام
امام محمد غزالی رحمة الله علیه عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن وفات ایشان در
سال پانصد و هفده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است ؎

حضرت شیخ ابو النجیب رحمة الله

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطه
بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان
بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر بشیخ
وجیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع
علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب
سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است
که روزی به بغداد میگذشتند بدکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته
بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بیخود
بیفتاد چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تایب شد آنچه بخاطر فقیر

میرسد این است که اظهار کرامت شیخ را درین محل عذر بود و دران دو حکمت
است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر اینکه ساعت توفیق
توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی
الثانی سال پانصد و شصت و شش هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف و قایع ایشان
کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه ایشان
عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر
کبری است و کبری از انجهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند
با هرکه مناظره و مباحثه میکردند بروی غالب می آیدند بدین سبب طامة الکبری
می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی
تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هرکه افتاد
بمرتبه ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان در آمد

درآمد و حضرت شیخ بحالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بروی افتاد و در حال متحیر
ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتی گفت از فلان مملکت او را اجازت ارشاد
نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی بازی در هوا در عقب
گنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بر آن افتاد و گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بدر خانقاه ایستاده بودند ناگاه
سگی آنجا رسید و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال بخشش یافت
متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت و سر بر زمین میمالید و هر جا که آن سگ می
رفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست بر دست نهاده پیش او
می‌ایستادند چون آن سگ نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت کیمیانظر
فرما که هستی شوم زابنای جنس * سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست
و حضرت شیخ در فضیلت طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق
و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان بدو طرف میرسد
یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی
میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود

و از ایشان بابو العباس ادریس و از ایشان بابو القاسم بن رمضان
و از ایشان بحضرت ابو یعقوب طبری و از ایشان بابو عبد الله بن عثمان و از
ایشان بابو یعقوب نهرجوری و از ایشان بابو یعقوب سوسی و از ایشان
بعبد الواحد زید و از ایشان بکمیل بن زیاد و از ایشان بحضرت امیر المومنین علی
کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد و از شیخ روزبهان بهره یافته بودند
وفات ایشان دهم جمادی الاول در سال ششصد و هژده واقع شده چون
هلاکو بخوارزم رسیده بود در آنوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود شیخ اصحاب خود
را مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان را از خلیفها
فرمودند که برخیزید و ببلاد خود روید که آتشی از مشرق برافروخته تا مغرب
خواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج ندارد و شیخ
بدست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده با کفار مقاتله و مجادله نموده
بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته
بودند بعد از شهادت ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند
آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل
و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ

وشیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جخندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی
گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان
از بغداد است و از اجله اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت بایشان بوده برکت توجه حضرت
شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ
مجد الدین قدری بے ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شده آنمعنی بحضرت شیخ
رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی و میری بجان بنجه
خوارزم شاه بجرم وگناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانیند وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتی ششصد
و شانزده هجری واقع شده و در اسفراین است ﻫ

حضرت شیخ سعد الدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت

شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است و وفات ایشان روز عید الضحی سال ششصد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در نجف آباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوایل ایشان را در اربعین نشاندند در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند بر خیز و بیرون آی بیت منم عاشق مرا غم سازوار است تو معشوقی ترا با غم چکار است وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری روی داده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و بشیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملوست از درر و دقایق در بیان اشارات و رموز قرآنی ثانی ندارد و از تصانیف ایشان است و بر کمال حضرت شیخ هیچ شاهدی به ازان نیست وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان
از غزنی است و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین
کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری
از مشایخ را دریافته اند از صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در
علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت
ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در تبرنده است از توابع حصار
فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از
ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو
هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بانجا
رسیده و نماز عصر در آن روضه متبرکه گذارده و در همان روز اکثر مزارات مشایخ غزنی
را طواف نموده مثل ملک یار پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ احمد بزرگ
و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در
ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی لی غزنی
و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان

صدیق اکبر اند و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان ولد
پیر علی هجویری و شیخ حاجی بلیدی ختم الاولیا و خواجه لقمان و تاج الاولیا شاه پیر
فالیزبان و غیرهم قدس الله ارواحهم ؁

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشتند شیخ رضی
الدین علی فرموده اند پیر که با خاموشی احمد بسازد آنچه از جنید و شبلی یافته
اند ازوی بیند باید وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت
و نه هجری بوده ؁

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفراین مرید شیخ احمد
جورقانی اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و هفت بابد و وفات
در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سال هفتصد هجری رو داده و قبر در بغداد است
* از مزارکان روحا رفاد جوش ... بود

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از
ملوک سمنان بوده در سن پانزده سالگی با سلطان وقت می بوده اند

بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی شده اند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند گویند که در مدت عمر با صد و سی اربعین نشسته اند و ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و نه و وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر ایشان در مقبره عماد الدین عبد الوهاب است و درین ایام رساله بنظر در آمد که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقاید خود نوشته و بعضی سخنان دران رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم بخدای عز و جل از کسی که مخالف باشد در اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است

حضرت شیخ محمود مزدوه کانی رحمة الله

لقب ایشان شرف الدین ست و نام پدر ایشان عبدالله و از اکمل مریدان
شیخ علاء الدوله سمنانی اند ؁

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمۃ الله تعالی نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است
و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت
از شیخ تقی الدین علی دوستی که ایشان نیز مرید شیخ علاء الدوله سمنانی
بوده نموده اند و لقب نموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود سه نوبت
ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافته
و چهار صد ولی را در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر به برکت
مقدم شریف ایشان است و امروز خانقاه ایشان در کشمیر موجود است
وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و هشتاد و هشت رو نموده و قبر
در ختلان است ؁ **حضرت شیخ بهاء الدین ولد** بعضی گفته اند
مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری
است از فرزندان حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند
و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه است که باشاره حضرت

حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را بحسین بن احمد نکاح کرده بود و شیخ
بهاء الدین ولد از آن متولد شد بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و بشیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات
ایشان در سال ششصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر در قونیه است ۞

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل
ایشان بلخ است و نشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم
و صاحب حال و وجد بوده اند گویند که چهار صد طالب علم هر روز بدرس
ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان همه معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و درین
سن روزی با کودک چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان
گفت بیا تا ازین بر آن بام جهیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از سگ
و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی
هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غایب شدند
کودکان فریاد بر آوردند بعد از لحظه رنگ دیگرگون گشته و چشم متغیر شده

باز آمدند گفتند در زمانیکه با شما سخن میکردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان
شما گرفتند و گرد آسمان ها گردانیدند و عجایب ملکوت را بمن نمودند چون فریاد
و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی که از زمین پرد اگرچه
باسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش
شود بکمال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از
زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال
ششصد و چهار و وفات وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال
ششصد و هفتاد و دو هجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی روحی را بکمال
عنایت و التفات و تعلق با ایشان بوده از کبار خلفای مولوی بودند
چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب
پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهیم که بعد ازین بر جای پدر نشینی و مخلصان
و مریدان را ارشاد کنی و شیخ راستین ما باشی و من در رکاب تو غاشیه
بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانهٔ دل ای جان

جان آن کیست ایستاده ٭ بر تخت شه که باشد جز شاه شاهزاده ٭ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری بخرقته همچنانکه در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار مائی وفات ایشان در سال شش صد و هشتاد و سه ۳ هجری بوده است ٭

حضرت سلطان ولد رحمته الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده ایشان علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که عوض از ظهور ما وجود تست و این سخنان قول منست و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاءالدین اگر خواهی که دایم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی را بخواندند رباعی بیشی طلبی ز هیچکس بیش مباش چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ٭ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد بدگوی و بدآموز و بد اندیش مباش ٭ ولادت ایشان در لارنده سال ششصد و بست و سه وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری

واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب
آنست که بینم شادی دریابم از خدای خود آزادی تمام شد ذکر مشایخ
سلسله علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسله شریفه سهروردیه که منسوب است بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق
اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانه آفاق و از اکمل مریدان سید
الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله
ایشان فرموده اند چهل سال است که بهشت را با هر چه در وست بر من عرضه
میکنند گوشه چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دو صد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بوده اند وفات
ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمة الله

نام پدر ایشان عبد الله است از اجل مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سیبان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آخر ابو شیدمید اشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگر چه رویم خود را شاگرد جنید مینمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیده من کس ندیده است همچو رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در اواخر عمر در میان دنیا داران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نمیگشتند سید الطائفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سه صد و ۳ هجری روی داده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای اہل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بی مثل بوده اند مرید رویم اند

و منصور حلاج را دریافته بودند و با ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و ابو الحسین
دراج صحبت داشته اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب بوده اند
در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است و طریقه خفیفیه منسوب است بایشان
و طراز مذهب شیخ حضور و غیبت است نقل است که شیخ ابو عبد الله خفیف
فرموده اند در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم
تشنگی بر من غلبه کرد چاهی دیدم آهوئی ازان آب میخورد چون بسر چاه
شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبد الله قدر کم ازین آهو است
آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت تو دلو و رسن داری
وقتم خوش گشت و دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه
کردیم اکنون باز گرد و آب خور باز گشتم آب بسر چاه آمده بود خوردم و طهارت
کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی و پیری همیشه
مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته اند سه بار برایشان سلام
گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر
برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده
ازین اندک نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی

می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی
را فراموش کردم و در دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز
پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را از زبان
پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم در مدت خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سود کنند دهم تا مرا پندی دهند جوان سر بر آورد
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل
تو افتد و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال
سه صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در شیراز و مدت عمر بقولی
نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار است ط

حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نهاوند است شاگرد
جعفر خلدی و مرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند
آنانکه خداوند همت اند اگر دست چپ ایشان را ازو مشغول دارد بدست راست
دست چپ خود را ببرند و هم فرموده اند که در ابتدا که مرا در این کار گرفت
دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا بمن نمودند

ونیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حقتعالی یکساعت ایشانرا بوده من در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت مرا این دهد تا ببینیم که خود چه چیزم و کجایم وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است ۵

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت ایشانرا کرامات و خوارق بسیار است وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و هر دو طریقه بسید الطائفه میرسد یکی از شیخ عمویه بممشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی بهر دو یم و ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی اند و قبر ایشان در بغداد است ۵

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی اند از اولاد ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب وغوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب

ومذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ
ابو النجیب سهروردی که ذکر شیخ النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را
دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فواید عظیم و بهره تمام حاصل نموده
اند و خواص و عوام بغداد را روی ارادت بخدمت ایشان بوده **نقل**
است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یاد گرفتم و عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من
بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت
حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی از خدا تعالی خبر میدهد و منتظر
باش برکات دیدار وی را چون بنشستیم شیخ ابو النجیب گفت یا سیدی این
برادرزاده من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم ازان باز نمی آید
غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب
و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد و الله که یک لفظ
ازان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدا تعالی همه مسایل آنها بر خاطر من

فراموشش گردانید واز علم لدنی مملو ساخت ومرا فشر شود مگر انچه یافته ام
از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین
مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم
در واقعه دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و
جواهر بسیار پیش ایشان وخلقی بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ
آن جواهر را بر خلق می اندازند و آنها می چینند و همین که در وکمی کرد باز زیاده
میشود گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده پیش
شیخ رفتم پیش از انکه از ینواقعه خبر کنم فرمودند انچه تو در واقعه دیدی حق
است این ودستان این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است رضی
الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد وسی ونه هجری
بوده وفات در غره محرم سال ششصد وسی دو در بغداد و قبر ایشان
درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بوده اند
همه فاضل وکامل ومشهور چون شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ
را نیز تصانیف بسیار است ✿

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان
شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانهٔ عصر و سبب ترک ایشان این است
که در واقعه دیدند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند
فسرودای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا
مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین بختیار اوشی رح
گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری از آن جهت گویند که پیش از ترک و تجرید
قاضی شهر ناگور بودند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری
بوده و قبه ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی
در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده ؕ

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا
می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر هر چند لباسهای فاخره می ساخت و
طعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمیکردند و می گفتند من جامه دنیا داران
نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شدند

شہاب الدین سہروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشان را سخنان لطیف در رسالہای شریف بسیار است و وفات ایشان در سال شش صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است ۞

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی بزغش رح

لقب ایشان ظہیر الدین است مرید و خلیفہ رشید پدر خود بوده اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقہ مبارک خود فرستاده کہ آنرا بپوشانند اول خرقہ کہ در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری بوده است ۞

حضرت شیخ بہاء الدین ذکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیہ الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عہد شیخ الاسلام و از بے نظیران روزگار و حنفی مذہب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و قائمین شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی اند و صاحب کرامات عالیہ و مقامات و خوارق ظاہره بوده گویند کہ چون از سفر حج مراجعت نموده بغداد

بعد از رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان
چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه
بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصه موجودات پیغمبر صلعم در
خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان برپای ایستاده و در آنخانه طنابی
بسته و خرقه چند بران طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ
دستم گرفته بعد پابوس آنحضرت صلعم مشرف کردانیدند آنسرور اشارت بخرقه
از خرقها که آویخته بود فرموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ
الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت
ایشان رسیدم همان خانه و همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ همان ساعت
خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیدند گفتند ای
بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من درمیان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت
نتوانم داد و برخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان بلا انقطاع
مشغول شدند و خلق بسیار از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آن دیار
تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز همه اند یا از همه مرید ایشانند و کرامات
و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش

هجری در قلعه کوت کروڑ کمنوده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر
سال ششصد و شصت و شش هجری بوده و مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان
در شهر ملتان است در حصار قدیم

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رحمه

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین زکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه
ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کرده بودند و
مدتی در تحصیل علوم نموده درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات
نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات
ایشان ذی قعده سال ششصد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و
دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رحمه

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده
اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهت الارواح
و سوالات و گلشن راز از ایشان است و مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای
ملتانی اند وفات ایشان در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر

۹ در مصرخ هرات است حضرت شیخ صدر الدین محمد رح کنیت ایشان ابو الغنایم
است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین ذکریا اند و در
ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است وفات
شیخ روز سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری
بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهم الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید
و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین ذکریا اند پنجاه و دو
سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و جامع
علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند
نقل است که وقتی والده ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند و در آن
ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ بر خاسته
تعظیم نمودند والده شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که
در شکم شما است او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان

در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری رحلت فرموده اند و مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رح

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است اهل کار که از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمده جد ایشانست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و ایشانرا سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب وقت شیخ المشایخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اندر میان و اعیان مخدوم جهانیان دوم سید راجو قتال ایشان هم از اولیا بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ ذکریای ملتانی اند و در هر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار گشتند و مخدوم جهانیان از آن جهت گویند که روز جمعه می بر روضه حضرت

حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز
آمد که حقتعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضهٔ
شیخ رکن الدین رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس
مخدوم جهانیان میگفتند خوارق و کرامات زیاده از حد از ایشان بظهور رسیده
و در مکه معظمه گرفتند با امام عبدالله یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز
اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر ازان نباشد و ازمکه معظمه که باز بهندوستان
آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقهٔ مشرکهٔ
چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال
هفتصد و هفت هجری وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی
سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده و مدت عمر شریف هفتاد و هشت
سال و سه ماه و بست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبدالله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان
درین قبیله اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای
کرام خود بوده اند و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظهور پیوسته نقل

است که شبی بجهت تهجد بر خاسته بودند چون شب تاریک بود پای ایشان
بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن چیست فرمودند سنگ است
یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد مردم آنرا دیدند بر وششی که از زبان
ایشان بر آمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده وشمه هم سنگ و هم
آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل
و نه هجری است نزد فرزندان ایشان در احمد اباد که مسکن ایشان بود موجود
است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود و وفات وقت
طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت
عمر شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع
بتوه از مضافات احمد اباد گجرات واقع است ه

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابو البرکات و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر
بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند و بظاهر
و باطن رسیده وقت خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق
بوده و عمر نام و الدین و دایه ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین

والدین در خدمت آنحضرت بوده علیه الصلوة والسلام نقل است که ضعیفه مرید
ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانیده فوت شد
آن ضعیفه برنج و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزند
مرا مین باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت
تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را
برداشته بدو دست روی بآسمان کردند و گفتند الهی این طفل بشد این
طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه
را فرمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند
خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشتصد و هفده
وفات شب شنبه بیستم جمادی الآخر سال هشتصد و هشتاد هجری بوده و
مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمد آباد و مزار متبرک ه
الحمد لله که باتمام رسید و باختتام انجامید بیاسن امداد روح مقدس
مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله
شهیره نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله شریفه کبرویه و سلسله مکرمه

سهروردیه قدس الله اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام
امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای عالیه است و اکثر اهل اسلام از خواص و
عوام خارج ازین سلسلهای نیستند چراکه بی وسیله و دستگیری این بزرگان دین
رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازین جهان پس دشوار است
و نجات در عقبی بی اگر کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد باسانی مقصود
نیست چنانچه در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده
نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالی گوید بنده من فلان
دانشمند را در فلان مجلس می شناختی فلان عارف را میشناختی گوید میشناختم
گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس وقتیکه بشناخت نسبت پیوند و سبب
نجات میگردد بهر دوستان او گرفتن سیرت ایشان وسیله بردن
باحسان بایشان بهتر و اولیتر لهذا هرکس خود را دریک سلسله منسلک
سپارد و این فقیر خود را در سلسله متبرکه معظمه قادریه منتظم گردانیده
و دست در دامن با سعادت قطب ربانی غوث صمدانی پادشاه مشایخ
امام ائمه پیر دستگیر حضرت شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
زده امید وار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید

نماید و حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان بخشد بدانکه اسامی بزرگان
که درین سلسلها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و
مشایخ این سلسلها بسیاری از اکمل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند
اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب
ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط شنیده این فقیر بذکر همین بزرگان
عالیشان و عالیجاه اختصار نموده ذکر مشایخ متفرقه و اکابر که سوای
سلسلهای مذکوره اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای
ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید از نسبت احوال ایشانرا در
فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشته شد

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بودند
و بحضرت شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که وقتی در کشتی
سوار شدند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ
ندارم ایشانرا چندان زدند که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر
مزد طلبیدند بار دوم جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا بردند گفتند پای ترا گرفته

در دریا می اندازیم چون این را بگفتند ماهیان از دریا برآمدند و در دهن هر یک
دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و بماهیان دادند چون
اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند و بپای ایشان افتادند عذر گناه خواستند
مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی
غایب شدند نقل است که پیغمبر سوده حق تعالی است حضرت سید المرسلین
را دو چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی اذکرونی فاذکرکم
یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم و از من طلبید
تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی
پیغمبر ما یه هر عالی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزی که با وی کنم آن بود که حلاوت
ذکر و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و سی و یک
هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی
میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته
نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در

در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتی
گفت در آن ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا
کرد اینهمه از برکت آنست وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری
بوده و قبر ایشان در بصره است ؂

حضرت شیخ سفیان ثوری رح

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده
از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از
مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشایخ
را دیده اند و بیست و سال متصل شب نخفته اند فرمودند هرگز حدیثی
نشنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی
چیزی نمیگرفتند که اگر دانم دران جهان در عوض تا کم نگیرم روزی ایشان بیمار
شدند خلیفه طبیب ترسای داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون
طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره
از مثانه بیرون می آید و مردمی که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این
گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی بر بالین بیمار فرستادم

خود بیمارش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و صد
بزرگ شنیده ام که گفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند جوانی را
حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو
این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سودی
کردی اگر بر همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که پیغمبر فرمودند
که عبادت ده جزو است نه از آن عزلت و یکی از بهر خدا اگر از آن یک جزو که بهر
خدا هست در سالی یک قطره از چشم بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه
پلاس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نه بستن است
و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدا شوی با گناهی
که میان تو و خدا بود آسان تر از آنکه یک گناه میان تو و بندگان او بود
و فرموده اند یقین آنست که متهم نداری خدای را در هر چه بتو رسد وفات
ایشان به بصره سیم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری
بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون
ایشان را غسل میداده اند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داود بن نصیر طائی رحمة الله علیه

کنیت ایشان ابوسلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اند رضی الله
عنه و مرید حبیب راعی و از قدمای مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها
بوده اند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است
که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان می نگریست فرمودند که
چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد و بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند
ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت
تکبیر گوی که این هر دو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت
و دو و بقولی شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشایخ و مقتدای
اینقوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید
حضرت شیخ حسن بصری اند و صایم الدهر میبودند روزی با شیخ حسن بصری
بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند
ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن میکنی که می فرماید
و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت بتسلیم و رضا است گویند شبی تا روز

نخفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم
روزی شخصی پیش ایشان آمد و گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی بخواهم
گفتند بخواه آنچه میخواهی گفت خرمای تر میخواهم و خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از
خرمای تر بود وفات ایشان در سال یکصد و شصت و هفت هجری بود۔

حضرت امام عبدالله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب
کشف و کرامات و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند
و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی در کوچه میگذشتند نابینائی
را گفتند که عبدالله مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا
حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم باو باز
داد صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والده امام عبدالله روزی
بباغ بطلب ایشان رفت و ایشانرا خفته یافت و دید که ماری بزرگ شاخ
ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در
سال یکصد و هژده و وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بود۔

حضرت محمد صبیح المشهور بابن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای اینقوم و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچکس فضل ننهی وقسر نموده اند طمع رسیدنی است هد کردن و بندیست بر پای بر داشتن بری وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر سر ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت یا ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگر چه دیر آمده باشد زود آمده است

شیخ فرمودند سه چیز قرین معرفت فراغت دل وسبکی حساب وراحت نفس و
سه چیز لازمه توانگر انست رنج تن وشغل دل وسختی حساب شهادت ایشان
درسال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است ٥

حضرت شیخ یوسف اسباط رح

صاحب مقامات علیه و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل
یگانه بوده اند و شیخ فریدالدین عطار ایشان را از زمرهٔ تابعین نوشته اند گویند
هفتاد هزار درم میراث یافته اند هیچ ازان صرف خود نمودند بفقرا دادند برگ
خرمای یافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان درسال یکصد و نود و
شش هجری واقع شده است حضرت ابوسلیمان دارانی
نام ایشان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشایخ شام اند
و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و دارا دهی است از دههای
دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز
یکی نبود در هر دو جهان وفات ایشان درسال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر
در موضع داراست حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله نام پدر ایشان
غیاث است که مولای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و اصل ایشان

ایشان از مریس است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا
مقام کند بیرون نیرود از آن دل آخرت و نیز گفته که از سخنان اینطایفه هیچ
چیز بمن فرا نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران یافتم و نیز گفته
اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است و وفات ایشان در ذی حجه سال
دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده است

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و با بسی
کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که
اول بار که عبدالله حنبل را رحمه الله دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش
بنهت چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و بزبان سخنی مگو
که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاهدار از خیانت و کبر بر مسلمانان
و هوا نگاه دار در سه و هیچ مجوی باد و گر این هر چهار بدین صفت نباشد
خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی
سال دو صد و بیست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند
گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پیش

انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند
و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بوده

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابونصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطاء
بن ماهان بن عبد الله و اصل ایشان از مرو است از جمله های مشایخ و بزرگان
این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از اوتاد عراق
بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل
رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ
چارپایی در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پابرهنه
می بودند روزی مردی را ستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم
برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند
که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران
بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول نه فرمودند از برای آنکه متابعت سنت من کردی
و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب
و اهلبیت مرا ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دوصد

دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال
دو صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون
برحمت پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید و
بعد از وفات ایشانرا بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد و فرمود
که امرزید مرا و آنهارا که بر جنازه من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا
بقیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابوالحسن است و اصل از دمشق مرید ابوسلیمان دارانی اند
والد ایشان نیز از مستورعان و عارفان بودند و خاندان ایشان خاندان
زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشانرا با
ابوسلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکنند روزی سلیمان
در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابوسلیمان گفتند تنور تافته شد
چه میفرمائی ابوسلیمان جواب ندادند سه بار مکرر گفتند ابوسلیمان را دل
به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابوسلیمان بسخن مشغول شدند بعد از آن
یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته ام فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون
جستند در تنور یافتند و یک موی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال

دو صد و سی و دو هجری بوده است ه

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن از وی بادی جدا شد بجهت دفع خجالت او گفتند آواز بلند تر کن که من نمی شنوم و خود را چنان فرا نمودند که گوش ایشان گران است و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان ماند گویند بسفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر آنچه گفتم نپسندیده نیست در شکم دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار خویش را با عتماد خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع ماجرد که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده و طریقه ملامتیه داشتند و جامه بروی لشکریان داشتند شیخ احمد فرموده اند هر که درویشان را خدمت کند به چیز مکرم شود تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خواب گران نیست از خواب غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود و پنج سال است و قبر در بلخ است **شیخ ابو العباس حمزه بن محمد**

حارث بن اسد محاسبی رح

از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوة بودند فرموده اند هر که را صحبت اولیا آراسته نسازد به هیچ پند آراسته نگردد وفات ایشان دو صد و چهل و یک هجری بوده **حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله** کنیت ابو عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشایخ و رجوع اولیای وقت با ایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت به دیوار نهاده اند جز به دو زانو نشسته پرسیدند این محنت چه است فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی بنده وار نه نشینم طریقه محاسبه با ایشان است منسوب و سخن ایشان اندر توحید

و تجرید بود و مذهب نداشتن رضا است و از جمله مقامات وفات ایشان
در بغداد سال دو صد و چهل هجری روی داده نیز چنین آورده‌اند که حضرت
ذوالنون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابوالفیض است و نام ثوبان بن
ابراهیم در اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب
ریاضت و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده
اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان
هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده ازان است که
در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشسته بازرگانی را گوهری
گم شده به اتفاق کردند که ایشان برده اند میر نجانیدند و ملامت میکردند
چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نه برده ام هزاران
ماهی سر از دریا بر آوردند و در دهان هر یکی گوهری یکی از آنها بگرفتند
و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند
و عذر میخواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون
مصری قدس سره نسبت بجوانی مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان

ایشان بوده بینمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخورده‌ام تا بیست
کرده‌ام خدا را و نه قصد معصیت در من پدید آمد گویند چون میخواستند بنماز مشغول
شوند می‌گفتند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو
و بکدام دیده نگرم بمعبد تو و بکدام لغت گویم نام تو از بی سرمایگی
سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه درست آنست که از خدای
ترسان است چون ترس برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نمیگیرد در شکمی که از
طعام پر باشد و نیز فرموده‌اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص
از غفلت فرموده‌اند علامت محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و دوام در سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از
مردم پرهیزکارتر کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد و پرسیدند علامت
توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه
کرا بیشتر فرمودند بدخوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هرچه
ترا از حق مشغول دارد و پرسیدند بخیل کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
دنیا سوزد شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بتحصیل یعنی اسرار خود

را از ایشان پوشیده دارید و زنهار را بر غیبت که در غیبت شما دیده بعضی از
عبادت را الشما بیاموزند و اهل معرفت بسکوت یعنی پیش عارف حرف
گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان سال دو صد
و پنج هجری واقع شده **نقل است** که چون برحمت حق پیوستند آن شب
هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای
ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازه ایشان را می بردند
مرغان بسیار بر جنازه پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را بسایه خود پوشیدند
و هیچکس ازان قسم مرغان را ندیده بود و خلق ازان کاری که نسبت با ایشان
داشتند باز آمدند و تایب گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان
نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند نبود ذوالنون حبیب الله من الشوق
قتیل الله و بعضی از منکران هر گاه آن نوشته را میتراشیدند باز نوشته
مییافتند **حضرت شیخ ابوتراب نخشبی قدس سره** نام ایشان
عسکر بن الحصین است و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشایخ
خراسان بوده اند و با بوحاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند
و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در

در دریای عبودیت انگشتی در دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر
کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دلها فرد
عبیر خلد گردی دامن گشته غبار گرز دلها رفته باشی ۞ وفات ایشان در
هفدهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون دریا دیده
بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بانجا رسیدند و ایشان را
دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده
و از درنده ها هیچ ضرری نرسیده حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی
رحمه الله اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته
اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هرگاه
خواهی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر
و الباطن و هو بکل شیء علیم وفات ایشان در اصفهان بسال دو صد و چهل و
هفت هجری واقع شده حضرت شیخ ذکریای بن یحیی الهروی
از کبار مشایخ مستجاب الدعوة بودند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده
اند ذکریای از جمله ابدالست وفات ایشان در هرات ماه رجب سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری بوده شیخ ابو عبد الله السجزی

از بزرگان مشایخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بارها بر قدم تجرید
سفر کرده اند شخصی ایشانرا گفت یکدینار زر سرخ دارم میخواهم بتو بدهم مصلحت
چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند هر واعظی که توانگر
از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظ است وفات
ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده **شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی**
قدس سره کنیت ایشان ابو عبد الله است طریقه حکیمیه منسوب است
بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشایخ
اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص
یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه با
خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگری پرسیدند گویند یکبار
تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورد
و گفت خود را پیش بدین مشغول میدار ایشان گفته اند صد شیر گرسنه
در رمه گوسفندان چندان تباه نکند که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آنقدر
تباهی نکند که یکساعت نفس آدمی نقل است که در جوانی صاحب حسن بوده اند
زنی صاحب جمال ایشانرا بخود دعوت کرد با و التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت

یافت که بباغ رفته اند خود را بیمار ساخت و آنجا رفت از باغ بگریخته و زن عقب او در
رسید و دید با او توجه نکردند بعد از مدتی که رسن گسستند این سخن بیاد ایشان آمد و در
خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از آن تائب گشتی چون
این در خاطر خطور کرد اندوهناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در
خاطر این نبود اکنون بعد از ریاضتهای بسیار در پیری پشیمانی حسود بجهت این
خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند
ای محمد رنجور مشو نه از آن ست که در روزگار تو رخنه ست بلکه آن خاطر از آن بود
که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت و وفات ما از دنیا دور گشت
و دور افتاده ایم ترا جرمی نیست در حال تو قصوری نرفته و آنچه دیدی از
درازکشیدن مدت مفارقت ماست و ازین باید دانست که درین ایام که سال
هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دور گشته در دلها و عملها و نیتها
خصوصا در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی
قدس سره کنیت ایشان ابو ذکریا ست و لقب واعظ در باب ایشان
بعضی از اکابر گفته اند خدا را دو یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول

کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند باین لسان
گفتند قومی اند که میگویند ما بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگویید
رسیده اند اما به دوزخ گویند که دزدی با برادر بهی میگذشتند مرا در ایشان گفت
خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین دو فارغ است
و گفته اند با مردمان سخن کم گویید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه
زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست
اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن به او از همه چیز و رجوع کردن با او
در همه چیز و گفته اند منتهای نشستن صدیقانست پرسیدند نشان محبت
چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نه پذیرد شخصی
گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول
نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا
دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با این همه احتیاج
و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزی و
گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل
تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری گردیده

روداده وقبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان حیره حضرت شیخ
ابو حفص حداد رحمه الله نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان
از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ ملامت مرید عبد الله باوردی و استاد
ابو عثمان حیری اند با سید الطایفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی
می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم
گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
برندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یکدر باش تا همه درها بر تو گشاده
گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن
دنیاست برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را
چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوای و طعامی دیگر ساختند و چون بوداع رفتند
و گفتند یا شبلی اگر به نیشاپور آیی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند یا
ابو حفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و متکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان
بایست داشت که خود را تا بآمدن مهمان گرانی نه آید و برفتن شادمانی
نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و در رفتن بر دل آسانی شود هر که با مهمان

حال این بود جوانمرد بنود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری
و بقولی دو صد و شصت و پنج واقع شده حضرت شیخ علی بن موفق
بغدادی رح از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند و حضرت
شیخ ذو النون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و شصت حج گذارده اند
و می بعد از حج با خود بتاسف میگفتند که میروم و می آیم نه دل و نه وقت من
خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای
پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی
گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاه داشتند چون از
آستین بر آوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر
میترسی و حال آنکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا
از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر بامید بهشت می پرستم
هرگزم درانجا جای مده و فرود میار اگر بمهر می پرستم یکدیدار بنمای و بس از آنچه
هرچه خواهی بکن وفات ایشان در سال دو صد و شصت و پنج هجری بوده
و قبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه
عبدالله انصاری هر وقت سوار بدانجا رسیدی فرود آمدی و بادب گذشتی

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل از بصره گفته اند هر که بطلب قوت بر خاست
نام فقر از و بر خاست وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حدّاد اند
بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابو تراب نخشبی و ابو ذراع مصری
و ابو عبید بصری گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را
بخواب دیدند پس از ان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یا در طلب
خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق
رضا و قبول قضا به خوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابو صالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقه قصاریه منسوب
با ایشان است و درین طریق اظهار و تشهیر بود صاحب کرامات و امام اهل ملامت
و در مذهب سفیان ثوری بوده و با بوتراب نخشبی و علی نصرابادی و ابوحفص
صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند احوال

بگفته سهیل تستری و سید الطایفه گفتند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم
پیغمبری بودی حمدون گازر بودی ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس
آشکارا مکن و گفته اند من شما را بدو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از
جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود
بخدای باز گذاری بهتر است از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من
نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند
تواضع آن بود که کس را بجز محتاج نه بینی در دو جهان وفات ایشان در
سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است و اصل از مرو و از قدمای مشایخ خراسان اند
گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی
اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو
تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشانرا می شستند بر ساق پای نوشته
دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد
و سه هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

حضرت شیخ ابو عبدالله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل او از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ هرات اند و پیر شیخ ابو العلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور که او را خورده باشی نه او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابو عبدالله مغربی رح

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی و مرید ابوالحسن علی رزین اند و ایشان مرید خواجه عبد الواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن می گفتند سخن بجای رسید که گفتند بنده با او چندان نزدیکی جوید که فرو ماند فردا سنگ از کوه می چینند و پاره پاره شد و بهامون می آمد و گفته اند چون خوار ترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق را تواضع کند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست **شیخ ابو عبدالله الخاقان الصوفی** رح از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال

دو صد و هفتاد و نه هجری بوده حضرت سهیل بن عبد الله تستری
قدس سره کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذو النون مصری
و از کبار علمای این طایفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت
طریقه سهیلیه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است
صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله تستری آنروز که از مادر
زاد صایم بوده اند و آنروز که از دنیا برفت نیز صایم بود از ایشان پرسیدند
که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص
ندهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول ندهد گفته اند که
در شبانروزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که گرسنگی
کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدا تعالی گفته اند و سر همه آفتها سیر خوردن است
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ
معصیتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را
بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته
اند خداوند را هر روزی و شبی دو ساعت عطاهاست و بزرگترین عطایا آنست
که ترا ذکر خود الهام کند و گفته هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست

نیست الا رسول خدای صلعم هیچ زادی نیست الا التقوی و هیچ عملی نیست الا الصبر
وگفته اند خدای ما خلق را بیافرید و خبر بود همین راز گوئید و اگر راز عیبگوئید همین گوئید
و اگر این نکنید حاجت از همین باز خواهید وگفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس
نمیرد وگفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق
گریختن وگفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال یکسان
باشی وگفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای وگفته اند نفس از
سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه
محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر
شریف هشتاد گویند روزی که جنازه ایشان برداشتند مردم بسیار جمع بودند
جهود هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز برآورد
که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها
از آسمان می آیند و خود را بر جنازه می مالند و مسلمان شد حضرت شیخ
ابوسعید خراز روح الله نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز
و اصل ایشان از بغداد و طریقه خرازیه منسوب است بایشان و اول کسیکه
در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بوده اند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و

اندر علم توحید و اشارت امام و یگانهٔ مشایخ بوده اند شیخ الاسلام فرموده اند
که در علم توحید همه پرده بالند و از مشایخ هیچکس از وی نشناسم و نزدیک است
که خراز پیغمبری بودی ابوزکی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مریدان
آیتی بوده اند و با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از اهل اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا
میکردند و وی خاموش بود ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم دعا کنم
چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود
حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت
عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد
ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد هشتاد و شش
هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و پنج و بقولی هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح کنیت ایشان ابو

الفضل است و با ذوالنون مصری صحبت داشته اند و حضرت بایزید بسطامی
را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول بسال دو صد و هشتاد و هشت
هجری بوده **حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رحمه الله** نام ایشان

ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابوتراب نخشبی
صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابوالحسین نوری
و خیر نساج بودند وقتی در بغداد از قرب الهی خبری می اندیشیدند از خود
غایب گشته همچنان در وقت ایستادند چون با خویشتن آمدند خود را در باغ
دیدند زیر سیب حضرت شیخ ابوحمزه خراسانی رح اصل ایشان
از نیشابور است و از جمله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابوتراب نخشبی و
شیخ ابوسعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطایفه بوده اند
صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند
چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم
باز گفتم که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در
چاه انداخت شما برآرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان
راه است مبادا بیخبری بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم
ابوحمزه گفتند نفس من با ضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون
آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید
گشتم چون شب شد از سر چاه آواز شنیدم چون دیدم سر چاه را

کسی بگشاد ابا نوری عظیم مثل اژدها دم خود را درون چاه انداخت دانستم که
سبب نجات منست و فرستاده حق است دم آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی
آواز داد که نیکو نجات یافتی یا اباحمزه که بتلفی از تلفی ترا نجات داد نقلست که
روزی سید الطایفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه بر گردن مردم صحبت گفتند
ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند
مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابوحمزه
خراسانی و ابوالحسین نوری و ابوبکر دقاق را دیدند سر در مراقب نشسته ابوحمزه
سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیز
تراند ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد
و نود هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله نام ایشان
محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطایفه صحبت
داشته اند و از اقران ابوالحسین نوری و ابوحمزه خراسانی اند وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله
کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغداد هست صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید یگانه و از
خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطایفه جنید و نوری و صحبت

وصحبت دار خضر علیه السلام شیخ اسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی
گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت
یابی توبه دار اگر از بهر شیخی بمکه روی ازان توبه کن ممشاد دینوری گفت بوده ام
نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان را بینی برخیز
و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم
مربع نشسته و گرد بر گرد وی مقداری از سر وی سبزه ای از برف و با همه برف
که بر سر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت
فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده یوسف بن حسین
ایشان را شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری
که فارغ می گشتند غسل میکردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده
بودند و سه پای عظیم بود پارا آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار
طبرک صفاهان است حضرت شیخ ذکریای بن دلویه کنیت ایشان
ابو یحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات
ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده حضرت شیخ
ابو الحسن نوری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد

مشهور اند با بن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع
شده مولد و منشاء ایشان بغداد است و نوری از آن جهت گویند که چون
در خانه تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق اسرار
مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذو النون مصری را دیده بودند و با محمد علی
قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطایفه اند در
طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشان از مشایخ وقت امیر القلوب
گفته اند و وجد و حالی عظیم داشتند طریقه ایشان را نوریه گویند و معاملت
ایشان موافق جنیدیان است و قاعده مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد
بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که حبس نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از
هزار سال آخرت از بهر آنکه این سرای خدمت است و آن سرای قربت و قربت
بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامه ایشان را بردند
هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده
بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باین باز ده شیخ فرموده اند تصوف
ترک کردن جمیع حظوظ النفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی
فی الدنیا لم یعرفه فی الاخرة هر که نشناخت خدا یرا در دنیا نمی شناسد او را در

در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بود مشایخ فرموده اند که
هیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده
شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم
نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بود هیچ از دهشت بیرون نیاید
یکسال دیگر گرد شهر میگشت و با کس نیامیخت و در سال دیگر در ویرانه
خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر نماز و سالی خاموشی گزید و با هیچکس
سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری
دلالت کرد چون بشیخ رسید ازو پرسیدند با که صحبت داشته گفت
با ابوحمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد
اشارت میکند گفت آری گفتند چون باو رسی ویرا سلام گوئی بگو که
اینجا مائیم قرب بعد بعدیست شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت
نباشد و تا مسافت بود و کانکی بجای پس قرب بعد بود وفات ایشان
در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و
شش و اصح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوستند
سید الطائفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری برفت

که صدیق زمانه او بود حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله
کنیت ایشان ابو عبدالله است مرید سید الطایفه و استاد حسین بن
منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند
بعلوم حقایق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند
و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آنجا ایشان را اعزاز
قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این
قوم بوده اند بزرگان این طایفه گویند هر چه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو
بن عثمان است که وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد در سال
دوصد و نود و شش هجری بوده و بقولی دوصد و نود و یک و بقولی
دوصد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطایفه است و قول
آخر اصح است حضرت شیخ ابو عثمان الحیری رحمه الله نام
ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است مولد و منشا وی ری بوده
بعد از آن به نیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات
ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری است حضرت شیخ سمنون
بن محب الکذاب کنیت ایشان ابوالحسن است و بقولی ابوالقاسم

ابو القاسم خود را کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس مذکور ست و تا کذاب بیکلفند ایشان را بار نمی نگریستند در علم محبت یگانه بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسین نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد چهل هزار درم نفقه کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمداین رفتیم و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دو صد و نود و هشت هجری روی داده حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سره نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری ست و حیره محله الیست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری ست مرید شاه شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرماید که حق سبحانه و تعالی سر ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع

و مقام شفقت از صحبت ابوحفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب
می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین
برسد و از هر پیری و صحبتی وی را کشف مقامی گردد با سید الطایفه و رویم
و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاضت
اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال بیست سال اندر بیابانها عزلت
گزیدند چنانکه حس آدمی نشنیدند و از مشقت پیه ایشان بگداخت و جثه‌ها
شد از سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند
پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای
و مجاوران خانه وی کنیم تا مبارک بود قصد مکه معظمه کردند مشایخ
از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل
شده و بحالی که بجز ریش چیزی نمانده بود بیافتند و گفتند یا ابا عثمان
بیست سال برین صفت زیستی که آدم و ذریتش در روزگار تو عاجز
شدند بگوی که چرا رفتی و چه دیدی و چه یافتی و چرا باز آمدی گفتند
بسکر رفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جمله
مشایخ گفتند یا ابا عثمان حرام است که بعد از تو بر معبران که عبارت صحو

صحو وسکر کنند که انصاف جمله بدادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله
سخنان ایشان است که گفته اند خلاف سنت در ظاهر علامت ریای
باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته اند
هر که خدا را دوست دارد آرزومند خدای و لقای خدا بود و گفته اند
عاقل آنست که از هر چه بترسد پیش از آنکه با وی رسد کار آن بسازد وفات
ایشان در ماه ربیع الاول سال دوصد و نود و هشت هجری بوده
حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق کنیت ایشان ابو العباس
و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم بوده اند و در
بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث
محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطائفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان
فرموده اند هر کس ترک کند تدبیر از زندگانی میکند براحت و نیز فرموده اند
که بسیار نظر کردن بسوی باطل میبرد معرفت حق را از دل وفات شیخ
در سال دوصد و نه هجری بوده حضرت شیخ طلحه بن محمد صباح نیلی
رحمه الله از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات

عالی وفات ایشان در سال سیصد و دو هجری روی داده
حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی کنیت ایشان ابو یعقوب
و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد
حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیاری از این طایفه صحبت داشته اند فرموده
اند شنیدم که ذوالنون اسم اعظم میداند یکسالی خدمت وی کردم و
درخواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سرپوش که در سفره
پیچیده بود بمن داد گفته نمود بفلان دوست من برسان طبق را
برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا در پیچه باشد چون خود
را نتوانستم ضبط کرد چون واکردم دران موشی بود بدر رفت گفتم
بمن استهزا کرد غضبناک بازگشتم چون مرا دید گفت هرگاه امانت
داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی
نمود وفات ایشان در سال سیصد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم است و با اصل از بست
است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس

العباس سبتی هفتاد سال پهلو بر زمین نرسانیده‌اند و بدیوار و ستون
تکیه نکرده و پای برهنه از نیشابور بحرمین الشریفین رفته و مدتها
در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال
سه صد و چهار هجری بوده **حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا**
قدس سره نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از
بغداد بوده و ساکن گشتند در بلده دمشق از اجله مشایخ شام اند و
مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وقتی
ابو الخیر تیناتی ایشان را دیدند که در هوا میروند آواز دادم که شناختم
در جواب ایشان گفتند شناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو
الخیر شناخت شخص را بگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و
شرف را وفات ایشان در سال سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است
و صاحب سکر بودند و حلاج از آن جهت گویند که روزی بدوکان
حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجای

بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان
مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضی مثل شیخ عمرو بن عثمان
مکی که پیران اند و ابویعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی
و غیرهم از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت
بسحر میکنند اما جمعی چون شیخ ابابکر شبلی و ابو العباس بن
عطا و شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابو القاسم نصرآبادی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابو القاسم
گرگانی و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان اند از
متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور معاملت
مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقدویم
اما سخن او اقتدا را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله
در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب نوشته اند که سید
الطایفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین ابن منصور نوشته اند این
افترای محض است بر سید الطایفه چه وفات ایشان پیش از قضیه
حسین ابن منصور بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات

وفات این دو نیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ
نداشتن مراتب بود و جذبه عشق آنست که چون محبت بمرتبه اعلی رسد عاشق در آتش
بسوزد او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هر چه بیند از یار شناسد
روز و شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند
و نه بیند و چون عاشق بر این منوال گردد یقین که هر چه در نظرش در آید از کثرت
یار بیند چنانچه مولانا عبدالرحمن جامی نسبت همین حال فرماید بیت
بسکه در جان فگار و سینه زارم تویی هر چه پیدا میشود از دور پندارم تویی
و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت چو در خانه دل بغیر از تو کس
نیست بهر شکل آیی تو باشی همان پس حسین ابن منصور در نهایت
بودند که از بیخبری و جذبه عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار
در نیاید و چون صورت مثالی ایشان بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند
اگر چه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در اواخر لیلی را
نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت
لیلی خود منم فرد گر آن لیلی از خیمه بیرون شود همه کوه و صحرا چو مجنون
شود اگر چه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما نهایت عشق و فنا و جذبه خود را

یار دیده و یار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دودلی برخاست و الا بیت
چه نسبت خاک را با عالم پاک که ادراک عاجز است از درک ادراک وقضیه
قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز سه شنبه بیست وپنجم ذی حجه سال سیصد
و نه هجری واقع شده حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رحمه الله نام
ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفای ایشان بوده
اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطایفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت
داشته اند و ایشان را تفسیری است لیس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات
وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده
نیز گفته اند و الاصح قول اول در زمن قاهره بالله خلیفه چون حسین منصور را گرفت
از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم مردمان باز
ده وزیر کفت تعریض میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را یکان یکان کنده بر سر
ایشان نشانیدند و درهمین حالت برحمت حق پیوستند حضرت شیخ ابوبکر
رازی قدس سره نام ایشان محمد بن زکریا است و از بزرگان این طایفه و زهاد
ایشانند گفته اند در مشایخ هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت
میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ ابو

الخیر حمصی روح الله روحه بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده
اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ
ابومحمد حریری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی
حسین بن محمد و بقولی عبد الله بن یحیی از اکمل مریدان سید الطائفه اند
چون سید الطائفه وفات نمودند ایشان را بجای سید الطائفه بنشاندند در فقه
و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه
مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز ننهاده اند و پای دراز نکرده ایشان پرسیدند گفتند
اخلاص شده یقین است و یا شده شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا او بوده
بوده و مرجع عوام بعد از نا امیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و
بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند
حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره اصل ایشان از واسط است
و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند و با سید الطائفه
صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بوده و از استادان نوری اند
و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی همیانی
پیش آن جوان نهاد و گفت مرا بآن حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و

سلیمان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست
گفتم کاش برای خود از آن درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمیدانستم که تا این
زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر
در مصر است حضرت شیخ محمد بن فضل قدس سره کنیت ایشان
ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشان را
از بلخ بیرون کردند روی بسمرقند کرده اهل شهر را تقرب کردند شیخ الاسلام گفته اند
پس از آن شهر بلخ صوفی برنخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا
باشد آن نشان ادبار و نگونساری او ست و گفته اند زهد در دنیا ترکست و اگر
نتوانی ایثار کنی و اگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری
بوده و قبر در سمرقند است حضرت شیخ ابو الحسین وراق نام ایشان
محمد بن سعد است از کبار مشایخ نیشابور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری
اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه
عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است حضرت
شیخ ابو الحسین دراج قدس سره اصل ایشان از شهر بغداد است خادم
ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد

سه صد و بیست هجری بوده **حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره**
از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته
اند گفته تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای
او بسبب مشاهده او که منزه است از جمیع نقصانها وفات ایشان در سال سه صد
و بست هجری بوده **حضرت خیر النساج قدس الله** کنیت ایشان ابو الحسین
است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد مرید سری سقطی
و از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم
خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطائفه فرستادند و نساج
نبودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود
که ملک الموت سایه انداخت سر از بالین برداشته گفتند عفاک الله توقف کن که
تو بنده خدائی و من بنده خدا ایم ترا گفته اند که جان او ببردار و مرا گفته اند چون وقت
نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و آنچه مرا فرموده اند میشود و پس
طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بیست
و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست سال **حضرت شیخ ابو بکر الواسطی**
قدس سره نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب

سید الطایفه شیخ جنید و شیخ ابوالحسن نوری و از علمای مشایخ و عالم و جامع اند در علم
ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده
اند که از زبان هیچکس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام
فرماید که واسطی گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است و فاتش در مرو
بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار
سال سه صد و بست است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است حضرت شیخ
ابوبکر کتانی قدس سره نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان
سید الطایفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم
میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده سی سال در حرم نشسته بوده اند و درین سی سال
شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و در مدت خواب نکردند و صحبت داشته اند با خضر علیه السلام
بوده اند حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها می شنیدند
چنانچه یکی شبی نگاه کرد پیغمبر صلعم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر صلعم فرمودند که هر روز
چهل و یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها میرد دل وی نمیرد و ایشان
گفته اند انس بخلق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایشان میل کردن
ذلت تصوف همه خلق است هر که از خلق بیشتر در تصوف پیشتر و گفته اند صحبت با

ایثار است برای محبوب و گفته اند به تن در دنیا باش و به دل در آخرت و گفته اند شکر کردن
در موضع استغفار گناه است و استغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال صد و
و بیست و دو هجری بوده قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابراهیم بن داود ر
قی کنیت ایشان ابو اسحق است و از جمله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سید الطائفه
و ابو عبد الله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفته اند عاجز ضعیف ترین خلق
آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک
آن و گفته اند آنچه کفایت تو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی است و گفته
اند کفایت درویشان توکل است و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب
و گفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویش دوم حرمت ولی وفات
ایشان در سال سه صد و بیست و شش هجری بوده حضرت شیخ ابو الحسن
بن محمد مزین نام ایشان علی است و از مشایخ بغداد اند با سید الطائفه و سهل
بن عبد الله تستری صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بوده اند مزین دو اند یکی
مزین صغیر و دیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین
بشیری رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر جای خود بمرد چون بر سر کوه
رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر بر پای خاست و زنده شد وفات

ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری و بقولی سه صد و بیست
و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابو علی ثقفی
رحمه الله تعالی نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد
و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه صد و بست
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سره
نام ایشان عبد الله بن محمد نیشاپوری است متوطن بوده اند ببغداد و مرید شیخ
ابو حفص حداد اند و سید الطایفه را دیده بودند شیخ ابو حفص ایشان را
سیاحت فرموده اند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه
و در هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودی که سه روز
می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را باطن خاص ندیدم تا خود را بظاهر
عام ندیدم شخصی بایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند
نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا و بر روی آب رود
وفات ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری بوده حضرت
شیخ ابو یعقوب نهرجوری رحمه الله نام ایشان اسحق است بن
محمد از علما و مشایخ بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت

صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کرده مرید ابو یعقوب صوفی اند
ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و
مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتی را که شکر آن نکنی و پایداریست آنرا که شکر
آن کنی و گفته اند هر کرا سیری بطعام بود همیشه گرسنه بود و هر کرا توانگری
بمال بود همیشه درویش بود و هر کرا حاجت خود قصد خلق کند همیشه محروم
بود و هر کرا در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان
در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ
ابو الحسن صایغ دینوری نام ایشان علی بن محمد بن سهل
است از کبار مشایخ دینور اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی
و پیر شیخ ابو الحسن قراقی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب
شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد
سی بوده و قبر ایشان در مصر است حضرت شیخ ابو بکر بن طاهر
دینوری نام ایشان عبد الله بن حارث طائی است و از کبار مشایخ
جبل و از اقران شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات
ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده حضرت عبد الله مبارک

قدس سره یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن
و محدث بوده اند و مرید حمدون قصار گفته اند هیچکس فریضه از فرایض
ضایع نکند الا که مبتلا گردد بضایع کردن سنتها و هرکه مبتلا بترک سنت
گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که
به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی
شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیز عجبش
عجب نیاید وفات ایشان در سال سه صد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشایخ جبل و از اصحاب ابو عبد الله مغربی
و ابراهیم خواص بوده و گفته اند هرکه حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدعوی
های دروغ و کراماتهای بیفروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات
ایشان در سال سه صد و سی و هفت هجری بوده حضرت شیخ
ابو علی مشتولی قدس سره نام ایشان حسن بن علی بن محمد
است و مشتول دهی است بر ده فرسنگی سمرقند شاگرد ابو علی کاتب و
ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل هجری

هجری بوده و قبر در شتول است حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس
سره اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند
از بزرگان مشایخ و مقتدای این طایفه بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند
و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان به نیشاپور بوده در سال
سه صد و چهل هجری بوده حضرت شیخ جعفر الخذار رحمه الله
نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصره و ساکن بوده اند
بمکه معظمه در وقت خود شیخ حرم بوده اند ایشان را لطایف بسیار است
و با سید الطایفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد
و چهل یا چهل و یک هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم بن احمد
مولد المصوفی کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند
با سید الطایفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری
بوده و قبر در شیراز است حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم
السمرقندی کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقه اند با
ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند و وفات ایشان
در سال سه صد و چهل و دو هجری بوده حضرت شیخ ابو القاسم بنا

عیسی البغدادی نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل است و
با ابوبکر وراق صحبت داشته اند و ایشانرا تفسیرست بر بعضی آیتها
کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف در آن
جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و علم میکردند یکی از بزرگان
بزیارت آمد و ایشانرا در همانکار مشغول دید سجاده بر روی حوض انداخت
و نماز کردند چون فارغ گشت برادر را گفتند ای برادر این خود کودکان
کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عز و جل نگاه تواند
داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل و دو هجری
بوده قبر در موضع جاکردیزه سمرقند است حضرت شیخ
نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور
حلاج و معاصر امام ابومنصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز
عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیزه سمرقند
است حضرت شیخ ابوالعباس سیاری دخترزاده احمد
بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل
از مرو و مرید ابوبکر واسطی اند و طریقه سیاریه منسوب بایشان است

است و بنای این طریقه بر جمع و تفرقه است و صاحب علوم ظاهر و باطن
بودند وفات ایشان در سال سیصد و چهل و دو هجری واقع شده
و قبر در مرو است

حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع

نام ایشان حماد است و باصل از ده تینات بوده اند که از توابع مصر است
گویند تینات از قصبه ایست از ولایت مغرب و شیخ رنبیل بیافتند
و ایشان زاهد و درست نیز دیده اند با شیر موانست و صاحب کرامات
و مقامات بودند با سید الطایفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته
اند و در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند
اینچه هنر است در خشکی بیا و راه برو و دیگری را دیدند که بر هوا میرود گفتند
اینچه هنر است کجا میروی گفت بحج گفتند فرود آی راه برو
کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات
ایشان در سال سیصد و چهل و سه هجری بوده حضرت شیخ ابو
بکر مصری قدس سره نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابوبکر
دقی و قرافی اند و شاگرد زقاق کبیر با سید الطایفه و نوری صحبت
داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و چهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو ابراهیم شیرازی قدس سره نام ایشان
ابراهیم و کنیت ابوعلی بن ابراهیم است و اصل از نیشابور با سید الطایفه
و رویم و ابوعثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال
مجاور مکه معظمه بودند در این مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت
حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال خلای همید
بدست چپ پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه
میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج بخی آمد که برات من
بده که حج گذارده ام تا دوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت
داده اند که برات بستانم شیخ ساذکی او را دیده دانستند که یاران
با او مطایبه کرده اند بملتزم که محل استجابت دعاست اشارت کردند
و گفتند آنجا رفته بگوی یا رب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار من
عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که باز گشت خدمت
او کاغذی بخط سبز بر آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
هذه براة فلان بن فلان من النار یعنی این است نجات نامه فلان
پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال ششصد و چهل و شش

هشت هجری بوده حضرت شیخ ابوعمرو زجاجی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و خلد محله ایست از

بغداد و شاگرد سید الطایفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس

نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند

و ایشان بود با باف بوده اند گفته اند دو هزار پیر را بشناسم از این طایفه

پنجاه و شش حج گذارده بودند گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشان را

بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفت دوش

میگفتم به سرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار

تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بنده باشی وفات

ایشان در سال سیصد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان

در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت

عمر بود و پنج سال حضرت شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی

الخواص قدس سره نام ایشان علی بن احمد بن سهل

است و اصل ایشان از پوشنگ که در نواحی هرات است از جوانمردان

مشایخ خراسانند ابو عثمان حیری را دیده بودند و با ابو العباس

بعطا و جریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند
ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است
از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان است و جهال که ظاهر
ایشان بهتر است از باطن ایشان خود انصاف نمیدهند و از دیگران
انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی
ترا از فتنه تو نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت
هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان میرفت
و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون
بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیاداران
رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون بریدن خواه حضرت
شیخ ابو الحسین الصوفی القوشنجی قدس سره متوطن بوده
بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سه صد و پنجاه هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر بن
داود دینوری کنیت ایشان ابو محمد و نام پدر محمد بن عبد الله
است اصل ایشان از حی سوله و ساکن نیشاپور بوده از مشایخ

از مشایخ کبار و عالم العلوم ظاهر بودند با سید الطائفه و محمد بن فضل بلخی و رویم
و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد حامد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار
اصحاب ابو عثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه هجری
روی داده حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی
کنیت ایشان ابو الحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و
او ستاد ابو عبد الله خفیف اند و با جعفر حذا صحبت داشته اند
از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند و فا بعهد شیخ الاسلام گفته اند
و فا بعهد آنست که هر چه بر دل گذشت که برای او یکی آنرا بکنی وفات ایشان
در ارجان سال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ ابو ذرعه طبری ایشانرا
غسل داده شیخ عبد الملک بن علی بن عبد الله بن عمر الکازرونی رحمه الله کنیت ایشان ابو عمر و اصل ایشان از کازرون
فارس است مستجاب الدعوات بودند از جمله ابدال اند و صاحب
کشف و کرامات وفات ایشان روز شنبه بیست و ششم ذی الحجه
سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده شیخ علی بن بندار
بن حسین الصوفی الصیرفی کنیت ایشان ابو الحسن است و از

یگانهٔ مشایخ نیشابور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا
و جریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث
ثقه بوده اند ایشان گفته اند دور باشید از مشغولی بخلق که امروز در
مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبدالله خفیف به یکی
رسیدند شیخ ابوعبدالله ایشانرا گفت پیش رو ای ابوالحسن گفتند
بچه سبب پیش روم شیخ ابوعبدالله گفت تو شیخ جنید را دیدهٔ و من
ندیده ام و این را از آنجهت گفتند که دیدار مشایخ نسبتی است بزرگ
این طائفه را و مرتبه ایست بلند اینقوم را که گویند این درویش فلان پیر را
دیده و با فلان شیخ صحبت داشته وفات ایشان در سال سیصد و نود و
نه هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر الدقی رحمه الله نام ایشان
محمد بن داود دقی است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بوده
اند بشام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه
بنالیدند و گفتند الهی از آن خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من
آشکارا کن یا جان بیاساید چیزی بر ایشان بگشادند و در اثنای آن ایشان
افتاد و نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوشش که طاقت ندارم مرا

انرا بپوشیدند وفات ایشان در شام سال سیصد و پنجاه و نه هجری و
مدت عمر شریف صد و بیست سال حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم
بصری استاد ابو طالب مکی و مرید سهل بن عبد الله تستری اند جما
عتی که از مریدان سهل بن عبد الله فوت کردند ایشان شدند وفات ایشان
در سال سیصد و شصت هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر
مفید قدس سره نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است او صوفی
از جرجانا و از بزرگان مشایخ بودند سید الطائفه و یوسف بن حسین
را دیده اند و با ابو عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سیصد و شصت و پنج هجری بوده حضرت شیخ اسمعیل
نیشابوری قدس سره نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی
است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند
و سید الطائفه را دیده بوده اند در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال
سیصد و شصت و پنج هجری یا شش است حضرت شیخ ابو عمرو بن نجید
نام ایشان محمد بن احمد المقری است با یوسف بن حسین و عبد الله خراز رازی
و مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند

پنجاه هزار دینار میراث بایشان رسید همه را بر فقرا نفقه کرده بود و بصدق
و تجرید با احرام حج بستند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و سه
هجری بوده **شیخ ابو عبد الله مقری رحمة الله** حافظ
و امام بغداد بوده اند و در حدیث شاگرد عبد الله بن احمد بن حنبل رضی الله
عنهم سید الطائفه شیخ جنید را دیده بوده اند وفات ایشان در ذی حجه
سال سیصد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است **حضرت
شیخ ابو بکر قطبی رحمة الله** نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشاپوری
است جامع بوده اند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند
بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان نمیبرم که فرشته
بر وی گناهی نوشته باشند وفات ایشان در سال سیصد و شصت
و هشت هجری بوده **حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره**
نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند و ساکن بوده اند بصور
ایشان گفته اند که حدیث نوشتن بهل از مرد میبرد و درویشی گیرد وفات
ایشان در سال سیصد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بود که
الحال آن زمین را آب گرفته **شیخ ابو عبد الله رودباری**

رحمه الله نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشاپور
است در شریعت و طریقت امام وقت بوده‌اند با شبلی و مرتعش
و ابوعلی ثقفی صحبت داشته‌اند و صاحب ابن عباد گفته که ابوسهل
مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد
و نود و سه و وفات در سال ۳ صد و شصت و نه هجری بوده و
مدت عمر هفتاد و نه سال **شیخ ابوسهل صعلوکی** کنیت ایشان
ابواسحق است با سید الطائفه صحبت داشته‌اند شیخ ابوعبدالرحمن سلمی
گفته‌اند ایشان را گفتیم مرا وصیتی کن گفتند کاری مکن که از آن پشیمان
شوی وفات ایشان در سال ۳ صد و شصت و نه بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است
و اصل از ترمذ اما در بلخ مقیم بوده‌اند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند با احمد
خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور
و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته‌اند
اگر طمع را بپرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشه تو
چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نهایت تو چیست گوید

نیشابوری وفات ایشان در سال سیصد هفتاد و سه بوده و قبر در نیشابور
است شیخ ابوبکر فراء رحمه الله نام ایشان محمد بن حمدون الفراء
از اجله مشایخ نیشاپور بوده‌اند با ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل و ابوبکر شبلی
و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته‌اند شیخ عمو گفته‌اند اگر من
ابوبکر فراء را ندیدمی صوفی نشدمی وفات ایشان در سال سیصد و
هفتاد و هفت واقع شده حضرت شیخ ابوالحسین حصری نام
ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بوده‌اند بغداد و
شبلی نسبت اند مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شمس بی اذن
من طلوع نکرده و گفته‌اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی
هستی که من از تو راضی‌ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی بودی
رضای ما طلب نمیکردی وفات ایشان روز جمعه ماه ذی حجه سال سیصد و
هفتاد و یک هجری بوده حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
نام ایشان ابراهیم بن محمد بن محمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ
شبلی اند و جامع بوده‌اند میان علوم ظاهره و باطن در حدیث و فقه ثقه اند
و استملی را دیده بودند با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری

ابهری صحبت داشته‌اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان
در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
که در سال سه صد و هفتاد و دو هجری نوشته‌اند و بقول امام یافعی و
کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سه صد و
شصت و هفت است و قول اصح همین است حضرت شیخ ابو بکر
طرسوسی الحرمی نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین
سال مجاور مکه معظمه بوده‌اند ایشان را طاوس الحرمین میخوانده‌اند
شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته‌اند
و با ایشان نسبت درست می کردند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و
چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ عبد الواحد بن علی
السیاری ایشان شاگرد و خواهرزاده ابو العباس سیاری اند روزی یک
صوفی ایشان را دعوت کردند و آنجا بسماع مشغول بودند یکی از ان میان نعره بزد
و ناپدید گشت و هر که دید انبانه سر آخور را بر صوفیان وقف کردند و
درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری واقع شده
حضرت شیخ عبد الله برقی اصل ایشان از برق مضافات خوارزم

خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم
معرفت امام بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری
روی داده حضرت شیخ ابو نصر سراج نام ایشان عبد الله بن علی
الطوسی است و لقب طاوس الفقرا و تصانیف بسیار دارند از جمله
کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و
سهل تستری را دیده بوده اند و در شب زمستانی آتش میسوخت و در
معارف سخن معرفت ایشان را حالتی پدید آمد و در میان آتش خدا را سجده کردند
و روی ایشان را از آتش آسیبی نرسید از آن سوال کردند گفتند که بنده که گاه
از آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان
در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند
بر جنازه که از پیش خاک من بگذرانند مغفور بود و بحکم این بشارت اهل طوس جنازه ها
را از پیش مرقد ایشان میگذرانند حضرت شیخ ابو القاسم رازی قدس
سره نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشابور بوده اند و با ابن علا
و محمد بن الجواری و ابو علی رودباری صحبت داشته اند مشایخ ری گفته اند
چهار چیز در ابو القاسم جمع است که کسی را نبود جمال و مال و زهد و سخاوت

و سخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده
حضرت شیخ ابو القاسم المقری نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد
المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشایخ خراسان بوده اند و با ابن عطا
و حریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر مشاد دینوری
صحبت داشته اند وفات ایشان بنیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت
هجری واقع شده است حضرت شیخ ابو بکر کلاباذی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباذ البخاری است کتاب تعرف
از تصانیف ایشان است و بعضی از بزرگان گفته اند اگر تعرف نبودی
تصوف دانسته نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی
الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده
حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره نام ایشان اقبال
بوده و لقب ایشان طاوس الحرمین گویند هرگاه بروضه مقدسه حضرت
رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب
آمدی و علیک السلام یا طاوس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی
الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالی اشتغال تمام داشتند

دهمیشه خواجه ایشان میگفت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی
الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من
چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس
خواجه خود را وداع کرده روی به بغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین
شریفین بوده‌اند و هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از
کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری روئی که با آن پیش ما
سجده میکنی آن را پیش غیر ما خوار گردانی شیخ محمود و شیخ ابوالعباس به دیدار ایشان
فخر میکردند وفات ایشان بمکه معظمه است در سال سه صد و هشتاد
و سه هجری حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسوحی قدس
سره کنیت ایشان ابو علی است و از اجله متقدمان مشایخ بغداد
بوده‌اند با شیخ سری سقطی صحبت داشته‌اند گفته‌اند ایشان با یک
پیراهن و ردای و نعلینی بی آنکه زکوة و کوزه بردارند حج میکردند
و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی سیبی میگذرانیدند وفات ایشان
در شعبان سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر
هشتاد و سه سال حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون نام ایشان

ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند با بن سمعون از مشایخ
بغداد و معاصر شیخ شبلی بوده‌اند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی
است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو است و هر نظر که از عبرت
خالیست لهو است و شیخ الاسلام گفته اند ابن سمعون ملک بیم چراگه حصر
استاد مرا بیم نمایند و هر که استاد را بنمایند و تو از و بیم نی سگ به از تو
بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده وفات روز جمعه
پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری است
و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند
که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه و نو بود حضرت شیخ
ابو طالب مکی نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء
و مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم
البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد و هشتاد و
شش هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده
اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه

ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده حضرت
شیخ ابو القاسم دینوری واعظ نام ایشان عبد الصمد بن
عمر بن اسحق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق
امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجره کوفتن ادویه عطاران
بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و
نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است
قدس الله سره حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره
اصل ایشان از سجستان است شیخ عبد الله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبد الله انصاری در ایام طفولیت ایشان را دیده اند
و خواجه یحیی فرموده اند که بعد از ما بجای ما عبد الله نشیند و ملحدان
و مبتدعان را براه آورد هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات
خواجه یحیی آورد وفات ایشان در سال چهار صد و دو هجری بوده
حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر باقلانی از بزرگان این قوم
بوده اند گویند که هیچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه
و در عمر چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از آن بود وفات

وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دوازده بوده مدت عمر هشتاد و
چهار سال حضرت شیخ ابوعلی دقاق نام ایشان حسن بن
محمد بن دقاق است مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی بوده‌اند و بسیاری
از مشایخ را دریافته بودند استاد ابوالقاسم قشیری داماد و شاگرد
ایشان بودند روزی پیری بمجلس ایشان درآمد پرسید آنکه از توکل چیزی
بپرسید و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد
گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه
کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده
سال چهارصد و پنج و بقول چهارصد و شش هجریه حضرت شیخ
ابوعبدالرحمن سلمی نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی
السلمی است صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان
بصد رسیده مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابوسعید
ابوالخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابوالفضل از دست شیخ ابوعبدالرحمن
خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی که در نفحات
الانس در ذکر بعضی از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی است و

فلان از طبقهٔ ثانی از کتاب طبقات ایشانست وفات ایشان در ماه
شعبان سال چهار صد و دوازده هجری واقع شده حضرت شیخ
ابو سعید مالینی نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص ست
و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان اینقوم اند
و در حدیث ثقه بوده اند و اکناف عالم را سیر نموده اند و صحبت بسیاری
از مشایخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهار صد
و دوازده هجری روداده است حضرت شیخ ابو الحسین بن
جهضم همدانی نام ایشان علی ست شاگرد کوکبی و جعفر خلدی
اند از مشایخ حرم بوده اند و ایشانرا کتابیست معتبر بهجة الاسرار نام
که در آن خوارق و احوال حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلی رض
نوشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده
حضرت شیخ عبد الله طاقی نام ایشان محمد بن فضیل بن العباس الطاقی
السجستانی الهروی ست مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان
پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه سال چهار صد
و شانزده هجریست و قبر در هرات واقع ست حضرت شیخ

شیخ ابو عبد الله داستانی نام ایشان محمد بن علی داستانی
ولقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بواسطه شیخ محمد بسطامی
که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ
ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماه رجب سال چهار صد و
هفده هجری است و مدت عمر پنجاه و نه سال حضرت شیخ ابو
منصور اصفهانی قدس سره از کبار مشایخ زمان و بزرگان
صوفیه بوده اند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهار صد و هژده
هجری بوده شیخ سالار مسعود غازی قدس سره شیخ عبد الحق
دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی
اند در اوایل اسلام در هندستان فتوحات بسیار نموده بدرجه
شهادت رسیده اند خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از
ایشان ظاهر گشته و میگردد و خلق انبوهی معتقد ایشانند شهادت
ایشان در سال چهار صد و نوزده هجری بوده و قبر در قصبه بهرایچ است
و جمع کثیری هر سال در روز عرس زیارت روضه ایشان بعلتهای
بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع میشوند و نذر و نیاز بسیار

می برند حضرت شیخ ابو علی سیاه قدس سره از کبار مشایخ
مرو اند و با شیخ ابو العباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده اند و با استاد
ابو علی دقاق صحبت داشته اند در ابتدای دهقانی میکردند
سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد شخصی با ایشان گفت
هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی
ساتر العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آمد
اماس کرد و جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا
دعا کردند آمد و بجای خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان
سال چهار صد و بیست و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابو اسحق
بن شهریار کازرونی نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از
فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن
محمد الفیروز آبادی الاکار است و ابو حسین جهضم را دیده اند و در حدیث
ثقه بوده اند و معاصر بوده اند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات اتفاق
نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ از وی
چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از

از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آن را بتو بخشیدم شیخ فرمودند که
پیغام بمن رسید و شکر نیکویی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان بسبب
من نیست بسبب من بنده گردانیدن از او است بمهربانی و احسان وفات
ایشان در ذی قعده سال چهارصد و بیست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیلی و
صحبت ابو المظفر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی
مرا گفت که در همه عالم کشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال
علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و آنچه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان
در ماه شعبان سال چهارصد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شریف
حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از میهنه خراسان سلطان وقت و سرهنگ
اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف
القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو
الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد

مرتعش و ایشان مرید سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از وفات
پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و بجهت حل بعضی مشکلات
یکسال با شیخ ابو العباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابو العباس از
صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ گشاده شده بود و شیخ ابو
سعید از آن حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند دست ایشان را
شسته ببستند و جامه را جزوه آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ
گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ
آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابو سعید پوشیده به زاویه
خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در بر
شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ
ابو العباس فرمودند دوش نثار ما رفت همه بنصیب این جوان همگی گشت
مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نغز در تصوف بسیار است و
این از آنجمله است رباعی چشمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ؛ در عشق
تو بی چشم همی باید زیست ؛ از من اثری نماند این عشق از چیست ؛ چون
من همه معشوق شدم عاشق کیست ؛ در راه یگانگی نه کفر است و نه دین یک

یک گام ز خود برون نه و راه ببین ؛ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ؛
با مار سیه نشین و با خود منشین ؛ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز ؛ نه کار کنم
نه روزه دارم نه نماز ؛ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ؛ چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز ؛ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تب مجرب است
که بر کاغذ نوشته ببندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران کرده
و جمله جهان خدمت درگاه تو به ؛ علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ؛
یارب تو بفضل خویش بستان و بده ؛ و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف
چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه
بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست چغزی
و صعوه نیز بر آب تا برود گفتند فلان کس در هوا میپرد گفتند زغنی و مگسی نیز
در هوا میپرد گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان
در یک نفس از مشرق بمغرب میرود اینچنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم درآمیزد و
یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره
محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم

شعبان سال چهارصد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه
است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما
بخوانید ابیات خوبتر اندر جهان ازین چه بود کار ۞ دوست بر دوست رفت
یار بیار ۞ آن همه اندوه بود این همه شادی ۞ و آن همه گفتار بود و این همه کردار
و قبر در هینه است حضرت شیخ عمو قدس سره کنیت ایشان
ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کرده مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ
الاسلام صحبت داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات
ایشان در رجب سال چهارصد و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود
دو سال و قبر در کازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع حضرت
شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله نام ایشان علی محمد بن عبد الله است
و معروف با بن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را دیده اند و با استاد ابو
القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات
کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری
است حضرت شیخ ابو الحسن بوزی نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است

است از کبار مشایخ وقت بوده اند مرید شیخ ابوالحسن حصری اند و با شیخ ابو عبدالرحمن
سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته
ام و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی بایشان منسوب است که برای
پیر خود ابوالحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان
سال چهارصد و پنجاه و یک هجری رو داده و مدت عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است
و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بوده اند
چنانچه در کتاب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر
بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و مسلک علی بن عثمان الجلابی ام
بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه
اندر صحو از رویت بازماند که بشریت بود پس صحوی که آفت نماید بهتر از
سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان
مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابو سعید
ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیاری از مشایخ را دیده اند و حنفی مذهب
بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر دو محله است از محلات

شهر از غزنین ست که انتقال کرده اند از یکی بدگری و قبر والده بزرگوار
ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن بسمت جانب
دیگر مایل بسمت جنوب ست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند
روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز
بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجابها از میان برخاست
و کعبهٔ مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والده
ماجده نیز در غزنین ست متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند
و خانوادهٔ ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده حضرت پیر علی هجویری را
تصانیف بسیارست اما کشف المحجوب مشهور و معروف ست و هیچکس را
بران سخن نیست و مرشدی ست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی
کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها
بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور
رسیده اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور
شهری ست معظم و متبرک نفائس ربع مسکون درین شهر بهم میرسد و
امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا ست و مزارات متبرکه بسیار دارد و از

و از بزم صحیح القول شنیده شد در یک محله طلا که از محلات این شهر است قریب
بیست هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از و بابی که در این
شهر شده بوده اند و الکنون نیز در آن محله حفاظ بسیار اند وفات ایشان
در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان
شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلق ابنوه هر شب جمعه بزیارت آن روضه
منوره مشرف میکردند و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیهم
طواف روضه شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
فقیر نیز بزیارت روضه منوره ایشان در دو الدین و خال ایشان مشرف
گشته حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره نام ایشان
عبد الکریم بن هوازن القشیری است از مشایخ خراسانند و رساله قشیریه و
تفسیر لطایف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و داماد شیخ ابو علی
دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمذی و صاحب کشف المحجوب گفته است
که امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی بایست
از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم بیشد می انداختم وفات ایشان
در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده شیخ الاسلام

حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره کنیت ایشان

ابو اسمعیل است ونام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری ولقب شیخ الاسلام
وهر جاکه در نفحات الانس واین کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد
ایشانند مرید پدر خود اند واصل ایشان از هرات است واز فرزندان
ابو منصور مت انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم
بوده اند ومت انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضه
با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن شدند شیخ الاسلام
از بزرگان ومحدثان وصاحب مقامات بلند وکرامات ارجمند ودر زمانه
خود یگانه بوده اند فرموده اند که اول مرا در دبیرستان زلی کردند چون چهار
ساله شدم مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم
از قاضی ابو منصور واز جارودی وچهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند
ومن در دبیرستان ادب خورد بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد
می بردند اشعار ایشان اکثر هزار بیت عربی بیش است وگفته اند یک لک
بیت اشعار عرب یاد دارم وگفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار
هزار اسناد وگفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام

بر اندام خود بنهادم می گفتند این چیست آنرا حدیثی داشتم و گفته اند من
از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سنی اند و صاحب حدیث فرموده اند که قاضی
ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده
کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد و ولادت
ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سیصد
و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهارصد و هشتاد
و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در
گازرگاه هرات است **حضرت شیخ ابوالحسن نجار** از بزرگان مشایخ
بوده اند و درودگری میکردند و دو شنبه زنی بودند بروشنی که ایشانرا
کسی نمیشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهارصد
و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال **حضرت
شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی** نام ایشان محمد بن احمد بن
ابی جعفر است و اصل از کرمان است گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت
و از خضر بوده علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره ریاضتها کشیده
اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است

ومدت عمر یکصد و بست و چهار سال حجة الاسلام حضرت امام
محمد بن محمد الغزالی الطوسی کنیت ایشان ابو حامد است و لقب
زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف
بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت
خود اعلم العلما و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب
تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التاویل که چهل مجلد است و احیاء
العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند
گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد
ایشان بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب
تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چهار صد و پنجاه و وفات
در چهاردهم جمادی الآخر سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف
پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است حضرت شیخ ابو العباس
خضری نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشایخ صحبت داشته
اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالی که
ایشان بحج میرفتند نیز ایشان را مردم در راه وفات رسیدند وفات

وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری روی داده است **حضرت**
حکیم سنائی غزنوی رحمه الله کنیت ایشان و نام ابو
المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی
اند و باپدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضی
ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری
بهم رسیده بود روزیکه بغزنین داخل شد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر
آنجا مشرف گردد الا حکیم همان شب پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که
در زیارت مزارات مشایخ غزنین است و شخصی میگوید که این قبر حکیم سنائی
است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند هذا
قبر حکیم سنائی و در پیشانی دارد که سنی نیز نوشته بود و باید چون چنین بیدار
شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت
کرد همان قبر سنگ سفید بروشنی که در خواب دیده بود مشاهده نمود یقین
شد که آن ابیات الحاقی بهمه میان مبتدع است وفات ایشان در سال
بیست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند
حضرت شیخ ابو عبد اله جوی قدس سره نام ایشان محمد

بن حمویه است از جمله مشایخ خراسان اند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی
و بعلوم ظاهر و باطن آراسته بوده اند وفات ایشان در سال پانصد و
سی هجری بوده و مدت عمر شریف نود سال حضرت عین
القضاة همدانی قدس سره نام و کنیت ایشان ابو الفضائل
عبد الله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل ایشان از
همدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته و
خوارق و کرامات عجیبه مثل احیاء و امانت بسیار از ایشان بظهور
رسیده و فضایل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاهر
است وفات ایشان در سال پانصد و سی و ششم هجری بوده

حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ
احمد جام قدس سره کنیت ایشان [illegible] و نام ابو
النصر است و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از موضع نامق
که از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اهل طریقت و راهنمای
سالکان حقیقت و یگانه زمانه خود بوده اند و از فرزندان جریر بن
عبد الله البجلی اند که ایشان از حضرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رض

رضا یوسف این است نام کرده بودند حضرت شیخ امی بودند و در بیست
و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از هژده سال ریاضت
در چهل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر
ایشان گشاده گشت زیاده از سه صد کتاب در علم توحید و معرفت و علم
سر و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده
و این تصانیف همه با آیات و احادیث مؤید و موافق است و اشعار عالی
در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت
فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر والده اکبر پادشاه که جده والد
ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده
پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر عالم و کامل و صاحب تصانیف
و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی میفرمودند که تا حال صد و هشتاد
هزار مرد و زن بدست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان
ایشانند در کتاب رموز الحقایق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم شش صد هزار
کس توبه کرده اند و شیخ ابو سعید ابو الخیر خرقه داشتند که از حضرت صدیق
اکبر بایشان رسیده بود و در آن خلافت میکردند تا موگشتند که آن خرقه

را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند
که بعد از وفات بچند سال جوانی نوخط بلند بالای ازرق چشم
احمد نام بخانقاه تو درآید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه
را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوطاهر بخواب
دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل میروند و پرسیدند یا شیخ
چه تعجیل است فرمودند تو نیز بیا که قطب اولیا میرسد چون روز دیگر
شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی بآن صفت که شیخ
فرموده بودند درآمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که
خرقه پدر را چون از دست بدهم حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه
در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد برخاست
آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شد
بعد از آن کس ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد
صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت بخدمت حضرت

شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم
و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل این تجلیات که از شما ظاهر میشود نشده
فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند
بجا آوردیم و بعد از آن مزید نیز کردیم حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود هر چه
بهمه ایشان داده بود یکبار بما داد و ولادت ایشان در سال چهار صد و
پنجاه و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و هشت هجری
بوده مدت عمر شریف نود و هفت سال و قبر حضرت شیخ در موضع خرم
دجام است حضرت شیخ ابو العباس بن العریف نام ایشان
احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
و باطنی چون مریدان و معتقدان ایشان بسیار شدند سلطان وقت
را هراسی در دل پدید آمد ایشان را بحضور طلب فرمودند در راه مراکش
رحلت نمودند سال پانصد و سی و ششم هجری شیخ عبد
السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی
الاشبیلی کنیت ایشان ابو الحکم است کسب علوم صوری و معنوی
نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مصنفات ایشان است

وفات ایشان در سال پانصد و سی و شش هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه
برابر قبر شیخ ابو العباس بن عریف است حضرت شیخ ابو البیان
بن محفوظ القرشی معروف اند با بن الحواری صاحب
مقامات و حالات علیه در علم ظاهر و باطن کامل بودند و مرید بسیار داشتند
وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده حضرت
شیخ الشیوخ عبد الاول بن شعیب السجزی الهروی
قدس سره کنیت ایشان ابو الوقت است مقبول خواص و عام
و جامع ظاهر و باطن بوده اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام داودی اند
و بصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رسیده اند
و از خراسان به بغداد رفته اند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال
چهار صد و پنجاه و هشت وفات در رباط فیروز در بغداد ذی قعده سال
پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل
بوده متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه
ایشان کردند حضرت تاج العارفین ابو الوفا قدس سره

[illegible]

بسته نام ایشان کاکیش ست از کبار مشایخ وبزرگان اینقوم وقدوه
اولیا اکمل ومرید شیخ محمد شنبکی اند ودر ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی
هیتی وشیخ بقای بن بطو شیخ عبد الرحمن طفسونجی وشیخ مطر با البازرانی و
شیخ ماجد کردی وشیخ جاکیر وشیخ احمد بن بقلی از مریدان ایشانند
نقل ست از شیخ علی هیتی وشیخ ماجد کردی رحمها الله که روزی شیخ
تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه در مجلس ایشان حاضر شدند ودرهمان ایام ببغداد آمده بودند واوان
جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند وگفتند اینجوان را
از مجلس بیرون برید چنان کردند باز در وعظ شدند شیخ عبد القادر باز درآمدند
باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر شودند تا آنحضرت درآمدند مرتبه
سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند میان
دو چشم ایشان بوسه دادند وحاضران مجلس را گفتند برخیزید وتعظیم کنید که
این ولی خدای ست وگفتند ای اهل بغداد امر با خراج او نه از بهر اهانت او
کردم بلک از برای آنکه شما او را بشناسید وبعزت معبود که بر سر او لوا
می بینم که شعاع از مشرق ومغرب گذشته است بعد از آن فرمودند که

شیخ عبد القادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس
هر یکی بانگ کند و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ
خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر هر وقتی خواهد
بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه
عصای خود بشیخ عبد القادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین مے نهادند یکان یکان دانه
خود میگشت و آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خودی جست
و بر دست آن شخص مے آمد وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و قبر
موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده مدت عمر هشتاد سال

سجاده نشین حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری

قدس سره با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
و شیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت
داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام
خلق بر ایشان جمع شدند از آنجا بجبل هکاری که از توابع موصل است زاویه
بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت غوث

الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد
و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم
من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزی دیدیم
که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی بر سر پیش من بایستاد و تیز
تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی گفتم از عجم گفت امروز
مرا در رنج افکندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد
که حق تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر
ترا از آنها که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز صحبت شما ام
و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یکطرف وادی میرفت
و ما یکطرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بر آن شش نان با سرکه
و سبزی آن جاریه گفت شکر خدایرا که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب
دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب
فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت بآبهای زمین مانند نبود پس
همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف

تجلی واقع شد بخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که مرد ناگاه دیدم
آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید زنده گردانادت آنکس که
میرانیده بعد از آن در طرف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم
و در آخر آن با من گفتند که ای عبد القادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را
لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهیم ایشان را
بر تو بر دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی
دانم امروز چه نشان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمان بنا گرد
تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده است و همه مثل
آنچه ترا داده اند میداده اند بعد از آن جاریه برفت دیگر او را ندیدم وفات شیخ
عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در
جبل هکاریه است **حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله** مرید شیخ
تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از
ایشان بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بود نقل است
شخصی بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ
کوزه خود را باو عطا نمود و فرمودند هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه

وهرگاه گرسنه گردی ملقان باشکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات
ایشان در سال پانصد وشصت ویک هجری بوده وقبر در جبل حرین
است حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی
قدس سره از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند ونسبت خرقه
ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را
دیده اند ودر ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف وکرامات
ومقامات علیه وبسیار بزرگ وشافعی مذهب بودند ابو الحسن علی
که خواهرزاده ایشانند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته
بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش حال من شخصی نشسته بود
که آنرا هرگز ندیده بودم ساعتی باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در
دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد وچون برق در هوا بگذشت پیش سیدی
درآمدم وپرسیدم که اینمرد که بود فرمودند او را دیدی گفتم دیدم گفتند
او کسی است که خدا تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند ویکی از رجال
اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی
سبب مهجوری او چیست گفتند در یکی از جزایر محیط مقیم است آنجا سه

شبانروز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی
می بارید بعد از ان استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی
او را مهجوری خبر دار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمائی من او را خبردار
کنم گفتند بلی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آواز
بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم
حیران شدم برخاستم و اندوهگین برفتم و آنمرد را دیدم و برو سلام کردم و آن
قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هر چه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه
مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین بکش و منادی بکن که اینست
سزای کسیکه بر خدا تعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم
هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملائکه آسمان برای او برای وی در آمده اند
و گریان شده اند خدا تعالی از و خشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز
بیخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش خانه خود دیدم والله ندانستم
که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب
حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصی بطریق انکار گفت
بس کن سیدی بجانب او بغضب نگاه کردند فی الحال آنشخص مرد

بهر دو سید می فرمودند که کرا قدرت است که مناقب شیخ عبد القادر تواند
بیان کرد که بمرتبه او تواند رسید او شخصی است که در یکجانب او دریای
شریعت و در یکجانب او دریای حقیقت است هر جا که میخواهد غوطه
میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش
از شیخ عبد القادر کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
که او از حق تعالی عهد گرفته است هر که بغداد درآید و مرا زیارت نکند احوال
او مسلوب گردد میفرمودند که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبد القادر
را ندیده و وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال پانصد
و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضی گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و عمر
هشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبیده بطایح است **حضرت
شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سره** صاحب اوصاف
جمیله و مقامات جلیله و از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بوده‌اند و حضرت
غوث اعظم را دریافته شیخ ابو الحسن قریشی فرموده اند چهار کس دیدم
از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه احیا شیخ معروف کرخی
و سید محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی رحمهم

الله تعالی اسرارهم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخر سال پانصد
وهشتاد ویک هجری بوده وقبر در موضع حران است **حضرت شیخ**
شهاب الدین سهروردی المقبول رحمه الله نام
ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان واشراقیان متبحر بودند
بعضی از مشایخ ایشانرا منسوب بعلم سیمیا وبعضی بخلل در عقیده واعتقاد
فلاسفه متهم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند
وبعضی گویند در حبس خفه کردند وبعضی گویند قتل وصلب کردند وبعضی
گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بریاضت عادت داشتند
اختیار کردند که بگرسنگی بکشند واهل حلب در شان ایشان مختلف
بودند بعضی بالحاد وزندقه نسبت میکردند وبعضی بکرامات ومقامات
می ستودند ومولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده‌اند علم بر عقل
غالب بود باید که عقل بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد
وهفتاد وهفت هجری ومدت عمر شریف سی وهفت ویا سی و
شش سال بود **حضرت شیخ جاکیر قدس سره** اصل ایشان
از کردستان است ومتوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا

ابوالوفا طاقیه خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف
حضور نکردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من
گرداند خدای عز و جل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته
بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد
و نود هجری و قبر در نواحی سامره است **شیخ عبد الرحیم مغربی قدس**
سره کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین است از سادات
حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند
روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود
که شیخ آبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از آن آب بخورد
حالیکه ازو سلب شده بود بازیافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر
از اعیان دنیا و اوتاد وجود است وفات ایشان در سال پانصد
و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی
واقع شده که از توابع مصر است **حضرت شیخ ابو علی بن مسلم**
قدس سره از کبار مشایخ عراق اند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که
ایشان از جمله ابدالان بودند و ترک و تجرید یکبارگی داشتند و بیشتر اوقات

ذکر بیان پیوسته اند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده و مدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سره

مولد ایشان گنجه است و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بجهت ایشان رجوع بود و حق تعالی شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و در اشعار ایشان تمام حقیقت کشف و بیان معارف است و این از جمله اشعار شیخ است

ابیات

چون بعهد جوانی از بر تو ۔ بدر کس نرفتم از در تو

همه را بر درم فرستادی ۔ من نمی خواستم تو میدادی

چونکه بر درگه تو گشتم پیر ۔ زانچه ترسیدنیست دستم گیر

وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر در گنجه است

حضرت شیخ عبد الله القرشی الهاشمی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و بصحبت شیخ

شیخ صباح رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه
هجری روی داده **حضرت شیخ** کنیت ایشان ابو
محمد بن ابی نصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ
ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف
بسیار دارند از انجمله تفسیر عرائس است که در ان بس نکتهای دقیق و
اشارتهای لطیف مندرج است و در وجد و ذوق و استغراق حالت تامی داشتند
و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در اواخر
عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه گفتند در وقت بعضی
صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم
آمد که در علم و حال از وی زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن
این خطره را از خود دور کن که امروز هیچکس با روزبهان برابر نیست و او یگانه
زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری
روی داده **حضرت شیخ روزبهان بقلی** صحبت دار خضر بوده اند
و شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز باداى نماز جمعه و کفایت
مهمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در اواخر محرم

سال ششصد وشش هجری حضرت شیخ ابو اسحق اعزب قدس
سره نام ایشان ابراهیم بن علی ست واز اعیان مشایخ بطایح وصاحب
کرامات ومقامات عالیه وجامع میان علوم ظاهری وباطنی وشافعی
مذهب بوده‌اند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب می‌نشستند گویند سال
ها بجانب آسمان نگردند اگر شیری آمد وسر بر پای شیخ میمالید وایشان مشغول بودند
که شیخ عبد القادر سید الست امام صدیقان ومحب عارفان وقدوه
سالکان ست وفات ایشان در سال ششصد ونه هجری بوده وقبر
در بطایح ست حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره کنیت
ایشان ابو الحسن ونام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار وکرامات
بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده ومیخواست که پسر
نیز رنگریزی کند ایشانرا گران آمد وبخدمت صوفیه رفت وآمد داشتند
روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در غضب شد
ودر دوکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند
همه جامهارا گرفته در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای
مردم را ضایع کردی هر یکی رنگی میخواسته بودند تو همه را در یک رنگ

رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست دران تغار کرده بهیدا به یکبار بیرون آوردند
هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن بدید
بسلوک راه صوفیه باز گذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان
در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در روهی است از
توابع مصر **حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه** کنیت ایشان
ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
از مشاهیره بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رضی الله عنه
رسیده اند و فایدها گرفته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید
تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید
شیخ ابو بکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
در واقعه بشیخ ابو بکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده
از ایشان نایب شد وفات ایشان در سلخ ذیقعده سال ششصد و نوزده
هجری بوده و قبر در رباط یعقوبی است **حضرت شیخ یونس بن
یوسف شیبانی** طایفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب
کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و

نوزده هجری بوده **حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی** رحمة الله
کنیت ایشان ابوالحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و
احوال و مقامات عالی بوده‌اند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناسم
از اولیا خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده اند شیخ محی الدین عبدالقادر
جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة بن قیس حرانی
انتهی و در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شد وفات ایشان در سال ششصد و
بیست و یک هجری روداده **حضرت شیخ فریدالدین عطار**
اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و نه سال
در نیشاپور بوده مرید شیخ مجدالدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست
شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند
و بعضی گفته اند که اویسی بوده‌اند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه
اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه
سال بروح فریدالدین عطار تجلی کرد و مربی او شد و حضرت مولانا
عبدالرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقایق و ذوق که
در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک از این طایفه یافته

[illegible]

یافته می شود کتاب تذکرة الاولیا و الهی نامه و بیسرنامه و منطق الطیر از
تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده
وفات در سال ششصد و بیست و هفت هجری بوده در دست کفار در
سن یکصد و بست و یک سالگی بدرجه شهادت رسیده اند حضرت
شیخ ابن فارض المصری کنیت ایشان ابوحفص است و لقب
شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی ولادت ایشان در مصر بوده
از قبیله بنی سعد اند و قصیده تائیه فارضیه از ایشان است چون این
قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر را صلعم بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند
قصیده خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند لوایح الجنان در دایح الجنان
فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد
و سی و دو هجری رو داده حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی
قدس سره مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ
قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سهروردی
اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند

ایشان را بمشاهده جمال ظاهری میل تمام بود و شیخ شمس الدین تبریزی
از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینیم فرمودند
اگر در قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین
رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهدباز بود اما پاکباز بود مولوی
فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج
هجری بوده **حضرت مولانا شمس الدین تبریزی** نام ایشان
محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از
بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی
طعام نمیشد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ
ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند
و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه
تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی را کمال یگانگی و یکجهتی
با ایشان بوده و همیشه باهم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا
ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت بروزه بصوم وصال

وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده است
شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره از کبار مشایخ و بزرگان
اینقوم صاحب کشف و کرامات اند در اوایل از قطاع الطریق بودند روزی
در کمین قافله نشسته انتظاری می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر
قافله داری دیگری را چشم بر تست درویشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند
و از آن عمل باز ایستادند و بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت
فایز گردیدند بعد از آن بشیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند
شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند درازگوشی با خود برده بودند چون
بجمع کردن هیزم مشغول شدند شیری درازگوش را بدرید چون هیزم آوردند
که بار کنند دیدند که شیر درازگوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را
برچه بار کنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت
شیر نهادند و او را راندند تا نزدیک شهر آوردند بعد از آن گفتند هر جا خواهی
برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری بوده است
حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی نام ایشان علی بن عبد الله
و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه

کثیری اینجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشایخ بودند
گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازینکار نصیبی
شد ناگاه زنی دیدم که از غاری بیرون آمد بغایت خوبروی گویا روی او
نور آفتاب بود میگفت شخصی هشتاد روز گرسنه بود ایستاده تا برحق تعالی
میکند بعمل خود و شش ماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام گویند او کسیکه
قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار
یا شش هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرای که آب شور داشت چون ایشان را
آنجا دفن کردند ببرکت ایشان آب آن زمین شیرین گشت حضرت
شیخ علی الخباز قدس سره از مشایخ کبار خراسانند و صاحب
مقامات جلیله شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش هجری
بوده حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره لقب او قدوة
اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی
بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم
و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از
شیخ ابو النجیب سهروردی و بصحبت زاهد ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان هم

نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پیر ایشان میگفته اند که من انچه از خدا
خود خواسته بودم بعینه الیه دادند و انچه بر من بمقدار دریچه گشادند بر او بمقدار
دروازه گشادند و شیخ از بزرگان و موحدان امینطایفه و صاحب کرامات
بلند و مقامات ارجمند بوده اند فرموده اند که بیک آه که برارم صد هزار چون
منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی نه نماز و روزه و احیای
شب است ایجمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر اینجا حاصل
کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی

تا حق بود چشم سوی هیچم مردم ؛ از یار همی طلب همی کشتیم مردم ؛ گویند
خدا بچشم سر نتوان دید ؛ آن ایشانند من بچشم مردم ؛ و وفات

ایشان روز عاشورا سنه ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لیسن المغربی الاسود قدس سره ایشان

کسب تجامی را ستر حال خود ساخته بودند امازاهل کرامت و ولایت
بوده اند امام محی الدین نوادی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بوده و
بصحبت و خدمت ایشان تبرک میجستند وفات ایشان در ربیع الاول
سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی نام ایشان سلیمان بن
علی است بعضی از فقها ایشان را بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه
بزرگ داشتند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که هر که
اندک چاشنی از مشرب این طایفه باشد داند که سخن او در شرح منازل
السایرین که تصنیف شیخ الاسلام است چقدر مبنی بر فواید علم و عرفان است
گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رغبت تمام بآن داشتند و خود می
نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است **حضرت
شیخ سعدی شیرازی رحمه الله** لقب ایشان مشرف الدین
و نام مصلح الدین بن عبد الله است و تخلص سعدی در علوم ظاهر و باطن و نظم و نثر
جامع و کامل و مجاور بقعه شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف بوده اند قدس الله سره
بارها بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و به هندوستان
رسیده بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
و بسیاری از اکابر را دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقایی
کرده اند وقتی با یکی از اکابر سادات نجف بجهة گفت و گوئی واقع شد اتفاقاً شب
حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او را عتاب کردند چون بیدار شد

شد پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور و مقبول است
و این از جمله شعر ایشان است **غزل** من ندانستم از اول که تو بی مهر
و فایی ؛ عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی ؛ گفته بودم چو بیایی غم دل
با تو بگویم ؛ چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی ؛ دوستان عیب کنندم که
چرا دل به تو دادم ؛ باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی ؛ شمع را باید
ازین خانه برون بردن و کشتن ؛ تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مایی ؛ وفات
ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در
بیرون شهر شیراز است **حضرت شیخ حسن بلغاری قدس**
سره اصل ایشان از نخجوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه
بوده اند و نسبت ارادت ایشان به دو واسطه به شیخ ابوالنجیب سهروردی میرسد
در سن سی سالگی تایب شده در نیکار درآمده اند و اکناف عالم را سیر نموده
اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری بوده و مدت عمر
نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است **حضرت شیخ ابو محمد**
مرجانی نام ایشان عبدالله بن محمد است و اصل از مرجان صغرب زمین
ابواب علوم الهی و انوار ربانی بر روی ایشان گشاده بوده و از بزرگان

انقوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد و نود و نه هجری بوده
حضرت ابن مطرف اندلسی کنیت ایشان ابو عبدالله ست
و مجاور مکه معظمه بوده اند و ورد او داشته اند که شبانروزی پنجاه اسبوع طواف
میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده مدت
عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از معتقدی و کمال اخلاص
که بخدمت ایشان داشت جنازه شیخ را بر دوش خود گرفت **حضرت
شیخ شمس الدین قدس سره** نام ایشان محمد بن احمد و ناحی
صوفی ست حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد و
یازده هجری روداده **حضرت شیخ عماد الدین رح** نام ایشان احمد
بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن ست و اصل از واسط در علم التصوف
تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد و یازده سال هجری بوده
و مدت عمر پنجاه و چهار سال **حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس
سره** در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای بر میخاستند و کم می خفتند
و علما ظاهر با جلالت و بزرگی نیاز مندانه سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه
در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف و اطلاع بر مغیبات

مصنفات بسیار داشته‌اند و طایفه را استرحال خود ساخته بودند وفات
ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری **حضرت شیخ نجم الدین**
قدس سره نام ایشان عبدالله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب
مقامات و مناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی و مدتی
مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال
هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال
حضرت شیخ اوحدی اصفهانی گویند ایشان از جمله اصحاب
شیخ اوحد الدین کرمانی اند و بر سر پای حله داشته‌اند جام جم از ایشان است
و اکثر اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این بیت نیز از ایشان است
بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید
وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هشت هجری بوده و قبر در مراغه
تبریز است **حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره**
لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین
هروی اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بمرتبه عالی رسیده بودند
در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال هفتصد

دهفتاد و هشت هجری بوده و قبر در مرغاب هرات است حضرت مولانا
زاهد مرغابی رحمه الله نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن
شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ سهیل تایبادی است
و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطه متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان
مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و اویسی
بوده اند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه حضرت میفرمودند
و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد بروضه متبرکه ایشان
قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و
مرتبه اعلی فایز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
چون بمجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید
خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی ببندید خواجه فرموده اند
که آمده ایم که نقشی ببریم و دو روز باهم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا
مربی صاحبقران بودند وفات ایشان بمیدروز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال

سال هفتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تاپیا و است حضرت خواجه
حافظ شیرازی نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره نوشته اند با وجود آنکه معلوم نیست که ایشان بدست ارادت پیری
داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند و آثار حقایق و معارف در دیوان
ایشان بسیار است و در تذکره عبد القادر بداونی از خدمت شیخ نظام الدین
احمد نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند و
اکثر تفاولی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب بر می آید
چنانچه جهانگیر پادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در
الهاباد می بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ
را طلب نموده فال کشادند و این غزل برآمده

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	به شهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپرده وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

بموجب این فال بے تامل و اہمال بسرعت روانه شده بملازمت ایشان
مشرف گشتند و قضارا بعد از ششماه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان
پادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه
دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود
و دو هجری بوده و قبر در شیراز است **حضرت مولانا ظهیر الدین**
خلوتی قدس سره جامع بوده میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین
ابابکر تایبادی میفرموده اند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کس نیست از مرید
شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد
و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل کاذرگاه است ﻫ
حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره بسیار بزرگ و صاحب حال
بوده اند خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال
بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در آنجا بسر میبردند چون بعد از فوت ایشان
آنجا دیدند بغیر از بوریایی که بران می نشستند و سنگی که زیر سر مینهادند چیز دیگر نبود وفات
ایشان در هشتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این
بیت نقش کرده اند **بیت** کمال از کعبه رفتی بر در یار ٭ هزارت آفرین مردانه

ﻫ وفات ایشان در سال هشتصد هجری و قبر در جوار قبر شیخ سیف الدین است ١٢

بردوانه رفتی حضرت مولانا محمد شیرین تخلص ایشان مغربیست مرید
شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی
و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در
سال هشتصد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله

اشعار ایشان است غزل
از جنبش بحر قدم برخاست موج بیعدد

ز موج دریای ازل برگشت صحرای ابد
وز موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان

صحرا الیقین دریا شود چون باید از دریا مدد
اندر جهان بیعدد واحد احد نبود ولی

در خلعت ملک صمد احمد بود عین احد
لیکن جهان جسم و جان گرفته شد از دریا نهان

هر رو به بحر بیکران باشد چه در دریا رسد
اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل

صد در هم آرد دایره از پیش هر جنبش عدد
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان

ای یکی گفتم این صمد را نیک یک را از صمد
بس پریشان هم افتاده از دریا برون

باشد که موجی در رسد بازم به دریا در کشد
وقتست کان خورشیدوار آن ماه و آن پیدا شود

از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی

گر مغربی را آینه پنهان نباشد در لحد
حضرت شاه قاسم انوار

قدس سره اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشا او

تبریز و با وایں حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از ان بصحبت
صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بوده‌اند رسیده‌اند و در نواحی
انبوره حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیده‌اند و با ایشان صحبت داشته‌اند
دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان
ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده‌اند که فقیر بعضی از ایشان
را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقه دین اسلام خارج بوده‌اند و بدایره
اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل نموده اند که میتوانند بود که چون فتوح و نذور
بسیاری میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان میشده و صحاب
نفس و هوا را مقصود در آنجا حاصل بوده بجهت جماعه بیباک خود را
در زمره مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت از ایشان
پاک بوده‌اند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان اینچنان بوده‌اند اکثر
بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر
در خرجرد جام است **شیخ زین الدین خوافی رحمه الله** کنیت ایشان
ابوبکر است جامع بوده‌اند میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت یافته بوده‌اند حضرت مولانا

مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی است پیش
اینطایفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند
و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن ششتری
و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطنزی و ایشان مرید
شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات
ایشان را واردی رسید که شبانه روز بالکل از خود غایب بودند و چون
ازان غیبت ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود
و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه دوازدهم شوال سال هشتصد و
سی و هشت هجری بوده بعد از وفات ایشان سه جا نقل کرده الحال
قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بر آن ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره لقب ایشان شاه مدار است

و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن با جمیع
دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرایب احوال
و عجایب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی
حضرت شاه مدار زیاده ازانست که در تحریر و تقریر آید گویند دوصد سال

طعام نخوردند و لباس یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نبشد و همیشه
سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
صمدیت بودند و انتهای سالکان است و از جهت جمال کمالی که حق تعالی با ایشان
عطا فرموده بود هر که از نظر بر روی مبارک ایشان افتادی پس بی اختیار
سجده کردی از جهت همیشه برقع بر روی خودمی انداختند وفات ایشان
هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد و چهل هجری بوده و قبر ایشان در موضع
مکن پور که از توابع قنوج است واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی
که عرس ایشان است قریب پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از
اطراف و جوانب هندوستان در آنجا و زیارت روضه شریفه ایشان
با علمها بسیار جمع میشوند و بسی نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه
الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه
مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلانی رض
اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اما اجلاف بیشتر و نیم
حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بهاء الدین
زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم حضرت مولانا جلال الدین

الدین پورانی کنیت ایشان ابویزید است بعد از کسب علوم ظاهری برکت
متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبهٔ اعلی رسیده‌اند و اکثر بکفایت مهمات
مسلمانان بقدر امکان کوشش می‌نمودند هر که رجوع بایشان کردی خود بانجاح آن می‌رفتند
اگرچه بظاهر دست ارادت به پیرزاده داده‌اند اما اویسی بوده‌اند چنانچه میفرمودند
هرگاه مرا اشکالی می‌افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بواسطه
رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود مسئله طلبیده‌اند و گفته‌اند حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده‌اند که ابویزید گاهی محاسن خود را شانه میکن و ایشان
بصحبت مولانا حضرت ظهیر الدین خلوتی رسیده‌اند و معتقد طریقهٔ ایشان
بوده‌اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر پیش ایشان می‌رفتند چنانچه
گفته‌اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت
بازگشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی هست
میباید که پارهٔ کشمش تبرک بمن بدهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند
که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق مویز بیرون آوردند و باو دادند
و گفتند معذور دار که در باغهای ما کشمش نمی‌باشد وفات ایشان شب
دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و دو هجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الخافی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در آنجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی وغیرهم از عزیزانی که در آن وقت بوده اند بمجلس ایشان حاضر میشده اند و معارف و لطایف خواجه را استحسان میکرده اند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسها را اثر میکرد و اکثر در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بروجهی که غیر او کسی ندانستی اظهار میفرمود وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار فقیه ابویزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد روجی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر نه فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم بهره حضرت مولانا جامی

جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب ببینم روزی
بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند میخواندند که هر کس این
دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاق آن شب آینده شب
جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخلوتخانه خود رفتم و مشغول شده
باشارت ایشان نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار مرتبه
درود بر رسول علیه الصلوة والسلام بفرستد البته وی را بخواب بیند این عمل
نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده
من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند
بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت
نشسته بودند مرا برد و دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آنحضرت
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و گوئی
املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای
ربانی بودند سینه بسینه دعا در مرا برده عرض کرد که یا رسول الله این پسر که وعده
کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر است یا نه آنحضرت
بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که ما در

پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متألم شد شب حضرت رسالت
پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدا تعالی بتو پسری صاحب
دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل با ایشان داد پس آنحضرت
بمولانا عثمان فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی
نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور مثل گواهی که مردم در قبالها مینویسند
جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که
مضمون مکتوب را ندانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم
ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را
از دست من گرفته بخواندند و من بیک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم
و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز در
برآمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعی در دست دارد و بر [illegible]
گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام
و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات
سال هشتصد و بیست هجری بوده و وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان
سال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در کازرگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام

الاسلام خواجه عبدالله انصاری است قدس الله سره حضرت شیخ
صوفی علی قدس سره اصل ایشان از ولایت جام است و
مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه این
بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان
در صحرائی بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد
اثری در دل شیخ بهم رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن
مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار
آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا بر کندند و درین راه در آمده اند وفات
ایشان در سال نهصد و هشت هجری حضرت امیر سید علی
قوام رحمه الله از سادات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و
از بزرگان ارباب کمال و سکر و وجد و حال و از کبار مشایخ هندوستان
بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه لباس
لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ
بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان
گشاده گشت گویند تا چهل سال هیچ خادمی امر نکردند و خدمت خود

میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دبلی برادر خود میرسد
و از احوال خلق خبردار نمی شوی گفتم یا رسول الله اگر دل بست ازان تنها
علی بیچاره درمیان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو در
حق ایشان مستجاب ست وفات ایشان در سال هفتصد و پنجاه هجری بوده
و قبر در حوالی جونپور در موضعی ست که توطن داشته اند و آن بسرای میران
مشهور ست بزار و تبرک **حضرت مخدومی شیخ حسین خوالدوزی**
ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد خبوشانی که از کبار متاخرین
و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی
اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیدادری و ایشان مرید شیخ رشید الدین
محمد اسفراینی و ایشان مرید عبدالله برزش آبادی و ایشان مرید شیخ
اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات
مخدومی اعظم در سال هفتصد و سی و هفت هجری رو داده وفات شیخ
حسین بشام بوده در هفتصد و پنجاه و شش سال هجری **حضرت شیخ
علی متقی قدس سره** نام پدر ایشان عبدالملک بن قاضیخان
المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی ست از کبار اولیای وقت و مشایخ

هندوستان اند اباى كرام ايشان از جونپور بودند و مولد ايشان در
برهانپور است در سن هفت سالگى والد ايشان در خدمت شاه باجن
چشتى كه در برهانپور بودند مريد ساختند و بعد از ان از شيخ عبد الحكيم بن شاه
باجن خرقه مشايخ چشت پوشيدند و بجانب ديار ملتان سفر كرده بصحبت
بسيارى از مشايخ آنجا رسيدند و تحصيل علوم نموده و عزيمت حرمين شريفين
كردند و بآنجا رسيده از شيخ محمد بن السخاوى خرقه متبركه قادريه و شاذليه كه
منسوب است بشيخ نور الدين ابو الحسن على الحسينى الشاذلى پوشيده و بمرتبه
كمال رسيدند و تصانيف مشهور بسيار دارند وفات ايشان دوم شهر
جمادى الاولى سال نهصد و هفتاد و پنج هجرى بوده و مدت عمر نود سال و
ولادت شيخ در سال هشتصد و هشتاد و پنج هجرى بوده و قبر در مدينه مطهره است

حضرت شيخ ادهن جونپورى نام پدر ايشان شيخ بهاء الدين
است در وقت خود از بزرگان مشايخ هندوستان بودند با وجود آنكه چنان
مسن و معمر گشته بودند كه تا دو كس ايشان را نميگرفتند نميتوانستند ايستاد و
اما چون بسماع مى در آمدند ايشان را ده كس نميتوانستند نگهداشت وفات
شيخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجرى است و عمر ايشان از صد متجاوز

بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسله چشت بوده و شیخ از اولاد گنجشکر اند در مدت عمر روزه طی میداشته اند در اوایل حال طریق سیاحی می بودند چون دو بار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته و ممالک عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آن وقت را دریافته باز بهندوستان آمدند و در کوه سیکری که در آن وقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر پادشاه از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در آنجا آباد کردند و قلعه متین بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون پادشاه را فرزندی نمی ماند و هر گاه که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانه مبارک آمده در کوه سیکری سکنیده اند پادشاه خود بزیارت شیخ رفته التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر پادشاه رفتند شیخ فرمودند حق تعالی بشما فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد که تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر پادشاه نزدیک رسید اکبر پادشاه

بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ
خود را برای ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیهٔ خود را بشیر خوار
دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن درآید ما رحلت خواهیم نمود
و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بوده و وفات
در بست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است
که اکبر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند **حضرت**
شیخ نظام امیتهی قدس سره از بزرگان مشایخ هندوستان اند
و اصل از قصبهٔ امیتهی که از توابع لکهنو است مرید شیخ معروف جونپوری اند
و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسلهٔ ایشان بچند
واسطه بشیخ نور قطب عالم که بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده
صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در
اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و
قبر در قصبهٔ امیتهی است **حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره**
جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور ابای کرام ایشان از عرب بهندوستان
آمده اند و تولد ایشان در ستپور شده والدهٔ ایشان پیش از ولادت

شیخ غوث کرده اند در اوایل حال پیش مولانا اسمعیل آچه که از شاگردان
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم
می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواندند و منسوب اند
بسلسلهٔ علیهٔ قادریه در اوایل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشارهٔ حضرت
غوث اعظم بظاهر دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده
و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند
گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر
در شیرگده نواحی جهنی ست **حضرت شیخ نظام نارنولی** قدس
سره نارنول از شهرهای مشهورهٔ هندوستان است مرید شیخ خانو
چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند
و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیری ببرکت
ایشان بمرتبهٔ عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین
اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبهٔ تمام میرفتند ولادت شیخ خانو
در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت

و هفت هجری روی داده. **حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی** نسب ایشان
علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه
بود که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ
رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمدآباد
سکونت ورزیده بودند و بهیچ جای رفت و آمد نمیکردند اگرچه ارادت بجای دیگر
داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در ادب طریقت تابع ایشان
بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات
رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب
بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف بر
نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن
اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم شما
بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی المتقی
است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده اند
که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آخر بکمال رسانیده بودند وفات شیخ
وجیه الدین در ۲۹ صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر

احمدآباد است وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد و
هجری در اکبرآباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است حضرت
شیخ علاء الدین اودهی قدس سره صاحب کرامات و مقامات
عالیه بودند گاه گاهی حقایق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع
از ایشانست بیت ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی
گفتگوی او دارد و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا
میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و
با وجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته
خود بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت
هجریه بوده است حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره از
اولاد و امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان
که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در
ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه و اکثر صایم می بوده اند و افطار بشوربائی کرده و
بالای آن صابون آب میخوردند تا رو شود و از حضرت اخوند خود شنیده ام که
چون عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر بتسخیر خراسان روانه شد و در زندجان

بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند بند های عذار انگشتان بده و صبر کن که قلعه
هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور
همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت آخوند از زبان والد ماجد خود شیخ
فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتیم ایشان
اراده زیارت حضرت خواجه عبد الله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغ دان را از آب پر کردند و فتیله را
با آب دهن خود تر نموده دران گذاشته روشن ساختند و آنرا بدست مبارک خود گرفته
متوجه شدند و راه قریب یک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود
تا مرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز
چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز آخوند میفرمودند که قریب بفوت
خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه
من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت
والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند
وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زنده جان است و وفات شیخ فصیح
الدین هند پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده قبر در لاهور است

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره از سادات صحیح النسب و صاحب

کرامات و خوارق بوده اند در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ داود جهنی وال اند و مدتی
از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند حضرت اخوند
مستفیض بودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند بدیدن ایشان
رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیحی بشاه آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن دهند وقت رخصت مرا طلبیده و همان تسبیح را
بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما رسد صد مرتبه صلوات بخوانید و از
اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد
بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب
دیدم که بجهت امری در مانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر
شدند و دستاری بعینه مثال کردند فرمودند که ملا نعمت الله ما در چنین جاها از شما
خبردار هم فردای آن شاه ابو المعالی مرا طلبیده اند و دستاری بعینه دادند و گفتند
که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و شصت
هجری وفات شانزدهم ربیع الاول سال یک هزار و بیست و چهار هجری روداده
قبر در شهر لاهور است تحفة القادریه که در آن تمام احوال حضرت غوث الاعظم است

است ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص بآنحضرت داشتند و
آنحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بود و امداد از روحانیت آنحضرت
بشاه پیر رسید حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره نام
جد ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
و آبای ایشان در جونپور می بوده اند اما مولد شیخ در احمدآباد گجرات است و شیخ صغیر
بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی
گجراتی رسیده خرقه اجازت پوشیدند و شیخ ایشان را رخصت مکه معظمه دادند
و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه
در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از آنجا باز معاودت نموده باحمدآباد رسیده
متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند و در همین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند رسیدند
شیخ ماه چون از زبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که این پسر خود را قطب
وقت خواهد شد ایشان را محترم میداشتند و شیخ ابو محمد حضرتی که مرید والد
ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که شاه پیر
را چرا پروا نمی آید ایشان در جواب نوشتند که جذبست شما است و شیخ

و شیخ را رخصت سیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتی را که والد بزرگوار
ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و در برهانپور توطن گرفته بدرس
اشتغال داشتند و بعد از آن ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول
گشتند و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری و باطنی
شدند و شیخ در زمان خویش یگانه و مرجع مشایخ کبار و از بزرگان متأخرین
سلسله چشتیه بودند و وضیع و شریف ولایت خاندیس و آن حوالی را روی
ارادت بایشان بود و قبولی عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بخدمت
حضرت سید انام صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام بمرتبه بود که
بگفت و شنید راست نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق و اشتیاق و از بی اختیاری
متوجه مدینه متبرکه میگشتند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آنسرور
باز مراجعت می نمودند و طریقه ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و آنچه فتوح میرسید
سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه
و فقرا می نمودند و یک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین
میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار و بیشمار است وفات ایشان
در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار و بست و نه هجری بوده

بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشان را ابن فضل الله یافته اند
و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پوره سرهند پور است که خود آباد کرده بودند
بزار و تبرک حضرت احمد کابلی و السرهندی قدس سره از اولاد
حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند و در سرهند
سکونت ورزیدند در سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند و ایشان مرید مولانا
خواجگی امکنگی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و از مشایخ قادریه و چشتیه
نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشایخ و صاحب ریاضت و
مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که
شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض
بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت
پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه افضل فضلای عصر
علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که سفر میفرمودند و فقیر
ما را مصحوب سرهند واقع شد و کیفیت اتفاق ملاقات شیخ احمد روی داد و در اثنای
ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مردم آنچه از ایشان میگویند
خاطر نشان من سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است

بی اجازت مولانا خواجگی امکنگی مرید میگرفتند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد
دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزوی که از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمایید
چون آن را تمام دیدم بمن گفتند ازین چیزی ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و
آنچه درینجا است درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین است
و باقی افتراست و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا آمده
بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صحیح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزی مولانا
خواجگی امکنگی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان
میدادند و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضراند مولانا خواجگی
امکنگی فرمودند ما خربوزه باو درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند
که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چراکه ما هرگز این چنین سخنی
از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من
نمی آید و این بار را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند که ما اجازت
دادیم و ترا اینکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز گفته اند که
ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند
خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد ازان شیخ احمد فرمودند

فرمودند که آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود با ایشان اعتقاد دار خواجه آنچنان
نیستند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر مسئله که در خاطر حضرت آخوند گذشته
بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده
و مدت عمر شصت و سه سال و قبر در سرهند است **حضرت شاه
بلاول قدس سره** ولادت ایشان در قصبه شیخو داهن که از مضافات
پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی
مشغول بودند و در سلسله علیه قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو
اسحق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال که ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ
بلاول صایم الدهر و قایم اللیل میبودند در زهد و ورع امتیاز داشتند این حقیر
یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از
بشره شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیری بخدمت ایشان آمده بیعت می نمودند
و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او طعام حاضری میکشیدند و
مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزه آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان
دعا خوانده بر آن آب میدمیدند و اکثری شفا می یافتند وفات ایشان
در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل

و شش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور ست بموضعی که
سکونت داشتند الحمد لله والمنة که با تمام رسید ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ
وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی
و طبقات سلمی نبود و این خادم فقرا بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهای
معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورد و امید که ارواح طیبه
ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردد ❁ ذکر نساء

العارفات الصالحات الکاملات الواصلات

رضی الله عنهن بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت
رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران ست و بعد
ازان سرور از ازواج مطهره خدیجه کبری و عائشه صدیقه و از بنات
فاطمه زهرا رضی الله عنهن ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور
عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که آن حضرت فرموده اند من هیچ کاری
نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسی ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از خداوند
و مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت با ایشان زفاف
فرموده اند از آنجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه بود یا سریه ❁

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها کنیت ایشان ام هند است نام
پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان
در قصی بنسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت زائده
بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت
خدیجه اند و پیش از خواستگاری آنسرور در خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان
در خانه ایشان فرود آمده و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه
هیچ خانه نمانده الا که از آن نور منور گشت و در آن زمان که در عقد آنسرور در
آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بیست و پنج سال
و مهر ایشان بیست شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان
بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند
هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت
حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت
یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام می آرد
چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده
او را بخانه در بهشت از یک مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت [illegible]

بنود گویند چون حضرت سید البشر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل سلام
رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که
در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور واقع شده مدت عمر شریف ایشان
شصت وپنجسال وقبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان
رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آنسرور بسیار یاد میکردند حضرت
عائشه صدیقه رضی الله عنها کنیت ایشان ام عبد الله است
ایشان از فقیهات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم
عن هذا الحمیرا یعنی بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود را ازین سرخ پوش
و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده
اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من نخواستند بشادی
امام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه
خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم
آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریر
بآنسرور نمود و گفت این را زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل

غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم انکه آنحضرت نماز میگذاردند
و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم
انکه در جامه خواب هیچ زن وحی بآنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من
هشتم انکه در حالی که روح مطهر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت
میان سینه و شش من بود نهم انکه آنسرور صلعم روز نوبت من رحلت
نمودند دهم انکه آنحضرت در خانه مدفون گشتند و بصحت پیوسته که از رسول
صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عایشه
گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست
که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عایشه
صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عایشه صدیقه بخدمت آنحضرت
میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و
آنحضرت بفاطمه زهرا میفرمودند که ای دخترک من دوست نمیداری [illegible]
انچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند
پس دوست دار عایشه را از حضرت عایشه منقول است که گفتند پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خشنودی و کی در غضب

گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا و رب
محمد هرگاه خشمناکی میگوئی لا و رب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عائشه
صدیقه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش درآوردند
و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درهم می ارزید و در روایتی پانصد درهم بود
آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عائشه
صدیقه رضه شب سه‌شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری
بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر
اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه بر جنازه ایشان
نماز گذاردند حضرت زینب رضی الله عنها نام پدر ایشان خزیمه
بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح
خویش درآوردند و هشت ماه در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی
برآنند که سه ماه و ایشانرا ام المساکین میگفتند بجهت رحم و شفقت
و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشته اند وفات ایشان در ماه
ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است حضرت

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها کنیت ایشان ام
الحکم و نام مادر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمهٔ رسول صلعم بودند و نام
اول ایشان بره بود حضرت سید انام ایشان را تغیر داده زینب گذاشته
اند و در ماه ذیقعده سال پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود درآوردند و در
خواستگاری ایشان آنحضرت آیات کریمه نیز وارد شد مرویست که رسول صلعم
بی اذن بخانهٔ زینب رفتند در حالی که ایشان سر برهنه بودند گفتند
یا رسول الله بی خطبه و بی گو فرمودند الله المزوج و جبرئیل الشاهد
از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که
مرا چند فضیلت هست که هیچکدام از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در
آسمان واقع شده و دیگر در آن قصه جبرئیل سفیر بود و گواه اول
زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات
ایشان در سال بستم از هجرت و بقولی بست و یکم بود مدت عمر پنجاه
و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل مدینه مشرفه را حاضر
ساخته بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع است حضرت سوده
رضی الله عنها ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس

بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن مالک بن حسل بن لوی بن غالب
قرشیه العامریه است و نسب ایشان بالنسب سرور کائنات در لوی
متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده در مکه معظمه
اوایل بعثت مسلمان شدند در سال دهم از نبوت بعد از وفات حضرت
خدیجه کبری رضها و پیش از تزوج حضرت عایشه صدیقه رض حضرت
سید انام ایشانرا در نکاح خود آوردند و مهر ایشان چهار صد درهم
بود و چون کبر سن ایشانرا دریافت و آنحضرت اراده طلاق ایشان
کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عایشه صدیقه میرفتند
گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده و من هیچ طمعی ندارم لیکن میخواهم که
حشر در روز قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را بعایشه بخشیدم
حضرت رسالت پناه صلعم از آن اراده درگذشتند وفات ایشان
در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقولی
در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اولی اشهر است و قبر
بقیع است حضرت صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حیی
بن اخطب بن ثعلبه بن ثعبه است و نام مادر ایشان ابنت سموال و صفیه رض

رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشان را مخیر ساختند که آزاد گشته
و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و
گفتند یا رسول الله بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه
دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یهودیه هیچ حاجت نیست نه پدری و نه
برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و آنچه
که خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را
خوش آمد و ایشان را برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشان را مهر
ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه
و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است حضرت ام حبیبه رضی
الله عنها نام پدر ایشان ابو سفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت
ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود
ام حبیبه فرموده اند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المؤمنین
بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش با این نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست حضرت
عثمان ایشان را در مدینه سال هفتم از هجرت بسبب عقد عالم دادند و در آن وقت

ایشان سی و پنجساله بودند و مهر ایشان چهارصد دینار زر سرخ و بروایتی
چهار هزار درم نقره بود و وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم
از هجرت واقع شده و قبر در بقیع است حضرت حفصه رضی الله عنها
ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب است رضی الله عنه و مادر ایشان
زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است و در سال سوم یا دوم از
هجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند و ولادت
ایشان پنجسال پیش از بعثت بوده و وفات در سال چهل و پنج یا چهل و یک
یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است حضرت جویریه رضی
الله عنها نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائذ بن
مالک است و آنسرور صلعم ایشانرا در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در
عقد خویش در آوردند و وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و
شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنجسال بوده و قبر در بقیع است
حضرت میمونه رضه نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن
الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال
هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشانرا در عقد خویش در

در آورده‌اند از ایشان مرویست که گفته بوده‌اند شبی نوبت من بود رسول
صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را
بزدند نگشودم سوگند دادند که در را بگشای گفتم یا رسول الله در شب نوبت
من در خانهٔ زنان دیگر بیرون می‌بودند نکردم لیکن بقضای حاجت رفته
بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقول شصت و یک یا سه
یا شش بوده و قبر در بقیع است **حضرت ام سلمه رضی الله عنها** نام
ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت
ایشان را در عقد خود در آوردند و مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم
بود و آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بودند
وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری
بوده و ابوهریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده‌اند و مدت عمر هشتاد و
چهار سال قبر در بقیع است **ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت**
صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها کنیت ایشان ام محمد و
القاب مبارک ایشان طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگرچه
فاطمه زهرا بس خوردترین بنات آنسرور صلعم اند اما در محبت و شفقت

را با ایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد و امجاد سید انام صلعم از ایشان
است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت
بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشان را خواستگاری نمودند و در آن وقت حضرت
فاطمه پانزده یا هژده ساله بودند و سه پسر که حضرت امیر المومنین حسن
و حسین و محسن و سه دختر که زینب و ام کلثوم و رقیه باشند از ایشان
متولد شده اند و محسن و رقیه در طفولیت برحمت حق پیوستند و از زینب که
بعبد الله جعفر و ام کلثوم که بحضرت امیر المومنین عمر فاروق منعقد کرده بودند
فرزند نماند از حضرت عایشه رضی الله عنها پرسیدند که از آن میان که دوست تر
بود رسول صلعم فرمودند فاطمه گفتند از مردان فرمودند شوهر وی
روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی و فاطمه زهرا مباسطت میفرمودند و
هر دو تلطف مینمودند حضرت علی گفتند یا رسول الله او دوست تر است بتو از من
یا من آنگاه فرمودند که ای حبیب الی منک وانت اعز علی منها یعنی
فاطمه دوست تر است بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من از وی روزی
حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمه فرمودند این شخص که در راه
پیش آمد دیدی گفتند یا رسول الله آری فرمودند ملکی بود که هرگز پیش

ازین بزمین بیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام
بکند و بشارت دهد که فاطمه سیده زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت خواهند بود ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا در سال
پنجم و بقولی چهل و یکم از واقعه فیل پنج سال پیشتر از نبوت حضرت سید
انبیا صلعم واقع شده وفات در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از
وفات آنسرور صلعم و بقول اصح شش ماه روی نموده مدت عمر شریف
بیست و هشت سال بوده قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی
گذارده اند و بقولی عباس رضی الله عنهما حضرت زینب رضی
الله عنها ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را
با پسر خاله ایشان ابوالعاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان
آوردن ابوالعاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کردند و بقولی
بهمان نکاح باو باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر
امامه نام متولد شد پسر چون بسن بلوغ رسید از دنیا برفت و امامه را
حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب
وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند ولادت ایشان پیش از نبوت

در سال سوم از واقعه فیل بوده وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده
حضرت رقیه رضی الله عنها ایشان بعد از حضرت زینب متولد
شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رضی
عقد نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات
یافت و بعد از آن دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت
در سال سی و سوم از واقعه فیل بوده وفات در سال دوم از هجرت که
آنسرور بغزوه بدر رفته بودند واقع شد و قبر در بقیع است حضرت
ام کلثوم رضی الله عنها بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها
متولد شده اند نام ایشان امنه بوده آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت
رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
داده اند و بعد رفتن با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت
بوده ذکر نساء العارفات الصالحات رحمهن الله تعالی
حضرت زایده رحمها الله تعالی ایشان کنیزی حضرت امیر
المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت
پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زایده چرا پیش

پیش من دیر دیر می آیی تو موقفه و من ترا دوست میدارم زاید گفت یا رسول
الله صلعم امروز تعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم
بیرون رفتم چون پشتاره هیزم ببستم و بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان
بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی
و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو
بهشت و قسمت کرده اند گروهی بحساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند
و گروهی را بشفاعت تو بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان
و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را برنمی توانستم برداشت گفت
یا زاید این پشتاره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را با زاید
بخانه عمر رض ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم همی آورد تا بدر خانه حضرت
عمر رض و رسول صلعم برخاستند و باز آمده بدر خانه حضرت عمر رض رفتند و اثر آن
سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون
نبرد تا رضوان مرا با سرزنش امت من بشارت نداد و خدای تعالی زنی را از امت
من بدرجه مریم رسانید حضرت شعوانه رحمها الله تعالی از عجم
بوده اند و در ابله می نشستند و مجالس خوش و وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند

عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان گفتند
بیشتر بسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار
بهتر و دوست تر است از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی
که از لقای محبوب باز ماند و دیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی نماید
گویند چون بیمار شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند
گفتند ای فضیل میان تو و خدای تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل
عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد
و پنج هجری بوده حضرت عفیرة العابده رحمها الله از اهل بصره
بوده و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا
گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدای تعالی
از ان دشوار تر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری
بوده حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی اصل ایشان
از بصره است بزرگی و قناعت و فقر زیاده بر ان داشتند که در تحریر گنجد سفیان
ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسایل بصحبت ایشان میرفتند و بخلوت
و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند تا

و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند

و وقتی ایشانرا عزم حج پیدا آمد روی بباد یه نهادند و خری داشتند که رخت بر آن

بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما

بر میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و

ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب

عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را بمیرانیدی و در بیابان تنها گذاشتی

هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بر و نهادند و بمکه معظمه

رفتند روای گفته که بعد از مدتی همان خر را دیدم که میفروختند و شیخ زین الدین

عطار در باب ایشان مینویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را زن نتوان

گفت والد ایشانرا چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند با این جهت رابعه

میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را

بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده ایست که هفتاد کس از امت را بشفاعت

او امر زیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان

آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم ادهم گفتند

که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من ببریده در هر قدمی دو رکعت نماز میگذاردم

تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم
مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال
ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد و درین اثنا سلطان دیدند که حضرت
رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شورست که در جهان
افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند
تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی
را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی
رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون
نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند یا بی تو درون
آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید
گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم دارم که دنیا
خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی
است و همیشه می بودند که الهی ما را از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خود ده که ما را
تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

بودند گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون
رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر
من که شاکر بودی در زحمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی
پروردگار خود در آن حالتی که پسند کننده آنچه ترا داده اند پسندیده نزد
خدای پس در زمره بندگان شایسته من درآی در بهشت همراه مقربان
چون اکابر بدرون درآمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان در
سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت
ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر چه نمودند چون آنجا درآمدند
درآمدند گفتند من ربک گفتم باز گردید و حق تعالی را بگوئید که با چندین هزار خلق
تو پیره زنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموش
کنم حضرت نفیسه رحمها الله نام پدر ایشان حسن بن زید است
از قدماء نساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمه الله
بمصر رسید پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق
پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذارده اند وفات ایشان

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند حضرت فاطمه نیشاپوری
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام اورا
خبر نکردم که آن خبر اورا عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی ازین طایفه فرمودند زنی بود در مکه اورا فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمدی
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر ازان نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است حضرت تحفه رحمها الله

[illegible]

از کبارات عارفات کاملات و واصلات بودند از شیخ سری سقطی
قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد
چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم و بیرون آمدم بجهت حصول
تسکین آن اضطراب بهر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در
آمدم دل من تسکین یافت و سینه من منشرح گشت ناگاه کنیزکی
دیدم جامه‌ای نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوشش از وی بشامم
رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا بدید بگریست و شعری چند
بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده
خواجه او را بند کرده باینجا فرستاد مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار
بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن این است که ای گروه مردم گناهی ندارم
و لیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده اید و بغیر از محبت او
گناهی در خود نمی یابم و من شیفته محبت دوستی ام که از درگاه او بی قربانی نمی‌توانم
گردید پس آنچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و آنچه فساد من پنداشته اید صلاح
منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد و از او راضی باشد بر وی گناهی نیست

این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد کنیزک گفت ای سری
این گریه بر صفت او چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است
بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم
مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نشدم گفتم شنیده ام که دعوی
محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را که شناسا گردانید ما را
بنعمتهای خود و منت نهاد بر ما بعطای خود بدلهای ما قریب است و سائلانرا
مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند
بعد از آن نعره بزد و بیفتاد گمان بردم که بمرد و چون بخود آمد بیتی چند مناسب
حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن چنین کرد گفتم برو
هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه مولای حقیقی منست مرا مملوک
دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم و الا صبر کنم گفتم والله این از من عاقلتر
است درین اثنا خواجه تحفه بیاید و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجا است
گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقطی نزد او است خرم شد و در آمد
و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولی تر است بچه
گناه او را محبوس کرده گفت سبب بسیار است دیوانه شده نمیخورد و نمیخوابد

و نمی خوابید و نمیگذارد که ما خواب کنیم فکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت مسکین
این است و تمام مال خود که هشت هزار درهم باشد خریده ام و امید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کمالی که در هنر خود دارد گفتم صفت او چیست گفت
مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم
ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات سرود میخواند
که حاصل این بیت سوگند بحق تو که شکستم عهدی که با تو دارم و نکنده ام وفای ترا
بعد از آنکه صحرا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن
سازم آن دل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو و تو گذاشتی مرا
در مردم همبندگی بعد از آن برخاست و عود بشکست و بگریه درآمد تصور کردم که
محبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
با دل بریان و دیده گریان هیچ چند بر خواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق
از دل من و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم باو و بعد از دوری و مخصوص
گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خوانده شدم لبیک
گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تحفه را
گفتم که بهای او بر ذمه منست در یاد دست میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد درویشی

دبهای او را ازکجا دهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم
بعد از آن گریان برفتم بخدای سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب
متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم ای پروردگار بر نهان و
آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در بزد گفتم
کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم مردی دیدم با چهار غلام
و شمعی با خود دارد گفت ای استاد اذن درآمدن میدهی گفتم درآی چون
درآمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز
داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری بر و نفس او خوش گردان که تحفه را
بخرد و ما را با تحفه عنایتی است چون این بشنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم
تا صبح شد نماز بجا ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان
در انتظار بود چون مرا دید گفت مرحبا درآی که تحفه را نزد حق تعالی قربتی
است دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت بدرستی که او از ماست با دلی
خالی نیست از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال چون تحفه مرا بدید
چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
درین وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چرا آنچه تو گفتی آوردم بهزار دو

شود گفت نخواهم گفتم بقبل قیمت سود گفت ای سری الرحمه دینار این
دهی قبول نکنم تحفه از دوست در راه خدا گفتم قصه چیست گفت ای استاد
دوشش مرا سرزنش کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون آمدم و
در خدا تعالی گریختم روی باین سعی کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگریی
گفت گوئیا خدا تعالی با بچه مرا خواند با آن از من راضی نیست ترا گواه میگیرم
همه مال خود را در راه خدا تعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه بر خاست و جامهای که در برداشت بیرون کرد
و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدا تعالی ترا رهائی
داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریم از و بسوی او
گریه میکنم از و نزد او سوگند بحق او که او دوست خود است من همیشه اوم پیش او تا
برساند مرا و محظوظ گرداند بچیزیکه امید دارم از و بعد از آن بیرون آمدیم چندان
تحفه را جستیم نیافتیم بر سه بیت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بر و من صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات
میخواند که معنی آن اینست دوست خدا در دنیا بیمارست و دواش بیماری
او بسیار وداوی او درد او ست نوشانیده دوست خود را جام محبت خود

پس سیراب گردانید خدای وقتی که نوشانید آن جام محبت را پس
بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او و میخواهد دوستی بغیر از و
چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند مجنون می باشد تا آنکه ببیند
او را پیش آمد رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا
ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ناشناختن چرا
و من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فایده دیدی بعد از آنکه
تنهائی گزید گفت خدای تعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت
داد گفتم این معنی برد گفت رحمه الله خدای تعالی او را از کرمها چندان
بخشیده که هیچ چشم ندیده است و همسایه منست در بهشت گفتم خواجه تو که
ترا آزاد کرد با من آمده است دعای پنهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و
جان بداد چون خواجه او بیامد و ویرا مرده دید بروی افتاد دیدم که
وی را برداشتم مرده بود بتجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم
الله تعالی ۞ حضرت ام عیسی رحمهما الله نام پدر ایشان
ابراهیم حربی است از زنان عارفات کاملات بودند و در فقه فتوی
می نوشتند وفات ایشان در ماه رجب سال ششصد و بیست و هشت

هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست حضرت ام
محمد رحمها الله تعالی والده ماجده شیخ ابی عبد الله خفیف
قدس الله سره از کبرای عابدات قانتات بوده اند و ایشان را مشاهدات
و مکاشفات بسیار است همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند
که شیخ ابو عبد الله در عشرهٔ اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر
دریابند بیام برآمده نماز میکردند و والدهٔ ایشان ام محمد در درون مشغول نشسته
بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که
ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا میطلبی اینجا است شیخ فرود آمدند و آن انوار را
دیدند و در قدم والده خود افتادند شیخ می فرمودند از آن وقت قدر والده
خود دانستم حضرت امة الواحد رحمها الله نام ایشان
ستیته و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملی است هم عالم قرآت و حدیث و فقه
و فرایض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند
وفات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری
و مدت عمر از نود سال متجاوز بود حضرت امة السلام نام پدر
ایشان قاضی ابو بکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل

بصلاتی اند و تقوی و زاهدی و ابو علی از شاگردان ایشانند و فضایل

و کمالات بسیار داشته اند ولادت ایشان در رجب سال سیصد و

هژده هجری بوده وفات در رجب سال ششصد و نود واقع شده

حضرت میمونه واعظ نام پدر ایشان شاقوله است حافظ

قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که در وجه

حلال باشد و در آن کسی گناه نکند زود پاره میشود چنانچه پیراهنی که در بر

دارم بافته مادر نست و چهل و هفت سال است که پوشیم و پاره نشد

نقل است از عبد الصمد پسر ایشان که در خانه ما دیواری بود شکسته

بر افتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان

بر پاره کاغذ چیزی نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم ساز

چنان کردم بست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد و بعد از فوت ایشان

بخاطر من رسید که ببینم در آن کاغذ چه نوشته اند بجرد جدا ساختن

دیوار بیفتاد و در آن نوشته بودند که ان الله یمسک السموات والارض

ان تزولا یا ممسک السموات والارض امسکه وفات ایشان در

سال سیصد و نود و سه هجری بوده **حضرت خدیجه واعظه**

از کبار نسا عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنهما گویند یکبار در جیلان
خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید
همه بخدمت ام محمد آمدند و در خواست دعای نزول باران نمودند ایشان
صحن خانه خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب
بپاش در همان زودی باران در گرفت و چندان بارید که گوئی سر
مشکها کشادند حضرت ام محمد رحمها الله نام پدر ایشان محمد
بن علی بن عبدالله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و
صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سیصد و
هفتاد و چهار هجری وفات در سال چهارصد و شصت بود و مدت عمر
هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است حضرت
کریمه مروزیه نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم
ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و حدیث درس میگفتند وفات
ایشان در سال چهارصد و شصت و سه هجری بوده حضرت
فاطمه ام الخیر رحمها الله تعالی نام پدر ایشان حسین بن حسن

بن فضلویه در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر
حاضر میشدند و بفیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و
بیست و یک هجری حضرت فاطمه نام پدر ایشان نصر بن عطار
است از سادات نساء و در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانه زمانه
بودند گویند در مدت عمر از خانه خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شده
بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را برتبه رسانیده
اند که بالاتر از آن متصور نیست چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله در تاریخ
خود از یکی از مشایخ روایت میکند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال
بر یکجا اقامت کرد که در سرما و گرما از آنجا نرفت و درین سی سال
هیچ نیاشامید و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکی از
طایفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر دو پای
ایستاده مانده و در زمستان و تابستان نه نشست و نه در روز از افتاب
و باران اندرونیای بوده و بارها و شبها ثنا کرده و درمی آمدند و هم امام
عبدالله یافعی گوید از یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده

زیاده از بست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت
شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مرو پیره زنی بود
که او را ایبک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید بتظلم آمده ام گفتم
بگوی گفت مردم دعا میکنند که بار ایک نفس بما باز نگذار سی سال است
که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز گذار تا ببینم که من کیم با من خود هستم
هنوز اتفاق نیفتاده است حضرت بی بی جمال خاتون نام
پدر ایشان قاضی سائنده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر
ایشان در ذکر سلسلهٔ علیه قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون
از کبار نساء عارفات کاملات اند و در ترک و تجرید رابعهٔ وقت
طریقه شغل اخذه خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بده من گندم
در ظرفی بدست مبارک خود انداخته بودند و هر روز ازان گندم بیرون می آوردند
صرف وابستگان و فقرا مینمودند و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت
کرد گویند روزی ماهی بخانهٔ ایشان آوردند و وقت ایشان خوش بود

چون نظر برین ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند این
ماهی را نگاه دارید که بمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده خوشحال
ایشان دارند و برکات آن ظاهر در غله یا متاعیکه نگاه میدارند برکت
عجیبی دران پیدا میشود و گویند هر کس را مهمی و حاجتی روی میدهد بخدمت
ایشان رسیده التماس فاتحه مینمایند و از برکت توجه ایشان آن مهم
بکفایت میرسد و طعامی که بروح بزرگان می پزند اول بدست مبارک خود
طعام را از دیگ میکشند بعد ازان دیگری را امر میکنند هر قدر مردی که حاضر شده
باشند همه میرسد و کمی نمیکند سن شریف ایشان از شصت سال تجاوز
است و در سیوستان بوطن خود اقامت دارند و هرگز ازانجا بجای
دیگر نرفته اند و بدیدن حضرت میان میر نیز نیامده اند و تا امروز که سال
هزار و چهل و نه هجری است در قید حیات اند **خاتمه** الحمد لله
والمنة که این کتاب مسمی بسفینة الاولیا از یمن روح مطهر حضرت سید
انبیا صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و توجه اولیای معظم قدس الله
اسرارهم در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل
و نه هجری که سال بیست و پنجم از سن این فقیر است باتمام رسید اگرچه

اگرچه عبارت این کتاب راست براست و دور عبارات ازالی مقید
نشده و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتدا بعبارت نفحات
الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا مهر آسمان عرفان خورشید فلک
ایقان حضرت مولانای نور الملة و الدین عبد الرحمن جامی قدس سره
السامی که کمال فصاحت و بلاغت دارد و ایشان از استاد خود رسیده اند گر
و زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه میخواست که بعضی از سخنان
خوش و احوال و خوارق مشایخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود
ایشان را ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این
کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نکرد نتوانست و همین سخنان
عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم بود نیز داخل ساخته
شیخ ابوسعید خراز چون بصره رسیدند ایشان را گفتند ای سید قوم چرا بیشتر
سخن نگوئی فرمودند این مردم از حق غایت غایب اند ذکر حق با غایبان
غیبت است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی همچنین سخنان ولی
را هم جز ولی نفهمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که این مسکین
از برکت انفاس این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره

تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطای
شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند
الحمد لله حمداً کثیراً دائماً ابداً تمت تمام شد نسخه
متبرکه سفینة الاولیا بتاریخ بیستم شهر
ذوالقعده سنه ١٢٦٦ ھ
روز یکشنبه
العاقبة بالخیر
باا